

2-1-96

# بولتن

## اتحاد نیروهای چپ کارگری

شماره ۳

اردیبهشت ۱۳۷۴

قیمت معادل ۵ ماری

ص ۲	مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری
ص ۳	پیام اتحاد چپ کارگری به کارگران ایران بمناسبت اول ماه مه
ص ۵	فراز و فرودهایی از جنبش کارگری ایران
ص ۸	شعله هائی که تاریکی و ابهام را می تاراند
ص ۱۳	نقدی بر برخی نکات پلتفرم اتحاد چپ کارگری
ص ۱۶	هم دولت کارگری ، هم دمکراسی !
ص ۱۷	بدیل الغای استثمار ، رویا یا واقعیت
ص ۲۱	قوت و ضعف پلتفرم مصوب
ص ۲۳	جنبش های مستقل زنان و اتحاد چپ کارگری
ص ۲۸	ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ
ص ۳۳	پلتفرم پیشنهادی برای گسترش فعالیت های عملی
ص ۳۴	مفهوم سوسیالیسم
ص ۳۶	اتحاد چپ کارگری در برابر سه آزمون بزرگ!
ص ۴۱	زمین زیر پایمان را سفت تر کنیم
ص ۴۷	در آمدی بر برخورد چپ ایران به " مسئله زن "
ص ۴۹	جهت گیری ما
ص ۵۱	دفاع از ضرورت استقلال طبقاتی و فلسفه کارگران
ص ۵۷	اتحاد عمل چپ کارگری
ص ۶۰	اطلاعیه درباره اجلاس اتحاد چپ کارگری ایران
ص ۶۰	نامه های رسیده

### در باره بولتن

هدف این بولتن تشریح و تبیین اتحاد چپ کارگری ایران و چگونگی عملی شدن آن است .

از کلیه علاقمندان اعم از احزاب و سازمانها ، محافل و افراد مستقل دعوت میشود در این بحث شرکت کنند و به همه جنبگی و غنای آن یاری رسانند .

مقالات ارسالی باید تایپ شده ، حداکثر در ۲۵۴ سطر با حروف معمولی ۱ نه کوچک و نه بزرگ ، به عرض ۱۱ سانتیمتر و دارای تاریخ و امضاء بوده و به نشانی زیر ارسال شوند .



### مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری

بهران جنبش کمونیستی ایران با خودویزگی های آن در بستر بهران جنبش جهانی کمونیستی ، از شکل گیری و سازماندهی سوسیالیسم راه یکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است . هدف از " اتحاد چپ کارگری " ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد .

مبانی نظری این طیف عبارتند از :

۱- اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارکانهای خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق تبدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم .

۲- اعتقاد به سوسیالیسم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ، الغای استثمار ، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی .

۳- اعتقاد به جدایی ناپذیر بودن سوسیالیسم و دموکراسی و دفاع از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی ، دفاع از حق رای همه آحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی .

۴- مبارزه برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه منافع و موافق طبقاتی بر محور ستیز کار و سرمایه ، کمک به تجمع و تشکیل مستقل و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی آنها .

۵- اعتقاد به مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار ، مبارزه علیه نژادپرستی ، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی ، ملی ، مذهبی و جنسی بهمانه جز جدایی ناپذیر مبارزه برای سوسیالیسم .

۶- اعتقاد به اصل انترناسیونالیسم کارگری و پایبندی به مضمومات آن در کردار .

این مبانی هرچند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به افشار و طبقات غیرپرولتری کمک میکنند ، نمی توانند بشابه شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند . این اتحاد خصلتی رشدیابنده دارد و بر اساس دوره ای از بحث ، تبادل نظر و همکاریهای عملی و با تشویق و ترغیب گرایش های متفاوت نظری در هر چه بیشتر مشخص کردن خود ، شرایط را برای اعتلای این اتحاد و تداوم وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح برسمیت شناخته می شود ، فراهم میسازد .

ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را بهمانه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی میکنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود بجای آن هستیم . ما از همه افراد و نیروهانی که خود را متعلق به این طیف میدانند دعوت میکنیم که به کمک یکدیگر و با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی ، در مطرح محلی و منطقه ای به ایجاد واحدهای پایدار خودسامانی که پایه های این اتحاد را بنا می نهند ، مبادرت کنند . این واحدها به مباحثات نظری برای فائق آمدن بر بهران فعلی و تدوین برنامه و استراتژی لازم برای تدارک حزب انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر دامن خواهد زد و در دو حوزه دموکراتیک و سوسیالیستی به ایجاد و گسترش همکاریهای عملی و مبارزاتی کمک خواهد کرد .

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

حزب رنجوان ایران

دفترهای کارگری سوسیالیستی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

فعالین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - خارج از کشور

هسته اقلیت

همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی

بخشی از کادرهای اقلیت

بخشی از فعالین چپ

در حلی آبادها و زاغه های پیرامین شهرها در فقر و فلاکت زندگی میکنند، حتی اشتبار شدن برای بدست آوردن يك لقمه نان بخور و شیر به آرزوی بزرگ تبدیل شده است؛ دراین کشورها با وجود بیکاری گسترده و آمارگی میلیونها نیروی جوان از زن و مرد برای دریافت کار، از نیروی کار کودکان با برحمی و قسارتی تکانهنده سوءاستفاده میشود؛ از شاغلان اضافه کاری کشیده میشود؛ از سنتهای تبعیض جنسی سوءاستفاده شده، دستمزد پائین و تقدم در اخراج نسبت زنان میشود. و این همه نشان میدهد که در مقابل این رضحیت آفرینانگری جز سوسیالیسم وجود ندارد.

**کارگران و زحمتکشان ایران!**

رژیم جمهوری اسلامی، اگرچه يك رژیم مذهبی است و در پیاده کردن قوانین اسلام میکوشد، ولی رسالت اجتماعی اش حفظ نظام سرمایه داری است. وظیفه اصلی رژیم مذهبی جمهوری اسلامی همانطور که از انقلاب بیمن تا به امروز شاهد بوده اید- سرکوب خشونت باز همه حرکات آزادیخواهانه، عدالت طلبان و سلاوات چویانه شما بوده است. بیکارسازیهای بی پایان، بازخریدهای اجباری، فقدان بیمه بیکاری، فقدان تأمینات و بیمه های اجتماعی، فقدان قانون کار مورد قبول کارگران، پایین نگهداشتن دستمزدها درحالیکه قیمتها ساعت به ساعت بالا میروند؛ و متعوم کردن تشکلهای مستقل کارگری و اعتصاب، همگی ملزومات حفظ نظام بهره کشی سرمایه دارانه و اقداماتی برای افزایش و تضمین سود سرمایه داران بوده اند. نیروهای انسانی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی، قبل از آنکه پاسداران اسلام باشند، پاسداران سرمایه اند- رژیمی که با ادعای دفاع از 'مستضعفین' و 'کوخ نشینان' برسرگاز آمد، دیدید که چگونه دهانهای را که در اسلام شهر و آکبرآباد فریاد 'نان' میکردند، با خون پرکرد؛ و چگونه سینه هایی را که از ستم و نابرابری به تنگ آمده بودند، با کلول های آتشین سوخاخ سوخاخ کرد. اینگونه جنایتها علیه کارگران و زحمتکشان و برای حفظ بساط استثمارگران و زالومنتان، نه اولین بار بوده و نه آخرین بار خواهدبود. همه نیروهای سیاسی حاسی سرمایه داری که میگویند اگر رژیم جمهوری اسلامی بود و آنان روی کار بیایند به این ستمها و بی عدالتی ها پایان خواهندداد، ریاکارانه دروغ میگویند. 'خیرخواه ترین' این نیروها هم که به قدرت برسند، چون حافظ نظام سرمایه داری اند، چاره ای نخواهند داشت جز اینکه دیکتاتوری سرمایه و مقابله تهرابیز با مبارزات آزادیخواهانه، عدالت چویانه و مساوات طلبانه شما را سازمان دهند.

**پیام اتحاد چپ کارگری**

**به کارگران ایران**

**به مناسبت اول ماه مه**

اول ماه مه، روز جهانی کارگر را به کارگران و زحمتکشان سراسرجهان تبریک میگویم.

اول ماه مه روز جهانی نبرد طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. دراین روز، کارگران و زحمتکشان با دست کشیدن از کار، یعنی با خردداری از تولید سود برای سرمایه داران، به تجمعات و تظاهرات میبروازند، به اشتار و ستمهای گوناگون طبقاتی، اجتماعی و سیاسی که توسط استثمارگران و دولت آنها بر توده های کارگر و زحمتکش واقتار مختلف مردم روا داشته میشوند اعتراض میکنند؛ برحقوق خود تاکید کرده و درخواستهای خود را مطرح میازند.

کارگران همه کشورها، صرفنظر از اینکه با مبارزات خود چه حقوق و چه امتیازاتی را بر سرمایه داران تحویل کرده باشند، همگی بردگان سرمایه و مردمانی هم سرنوشت اند که آینده ای درنظام بهره کشی سرمایه داری ندارند. سرمایه، مرز نیست. سرمایه داران با صدور سرمایه به کشورهای مختلف، کارگران آن کشورها را نیز همچین کارگران کشور خود به بردگی سرمایه رابیدارند. آنان در کل جهان طبقه ای واحد، طبقه استثمارگران را تشکیل میدهند و ضمن آنکه در برابر امتواضات و شورشهای کارگران درکشورهای مختلف علیه استثمار سرمایه داری، با هم متحدند، میکوشند تا کارگران خود را علیه کارگران کشورهای دیگر تحریک، و آنان را از یکدیگر بیکانه و جدا کنند. اما کارگران همه کشورها با برگزاری روز کارگر دریک روز واحد، تعلق خود به يك طبقه واحد جهانی را به نمایش میگذارند و در بیکار جهانی علیه سرمایه، همبستگی خود را با زنان و مردان کارگر و زحمتکش در سراسر جهان اعلام میکنند.

امسال کارگران جهان اول ماه مه را در شرائطی برقرار میکنند که سرمایه داری جهانی تعرض به اردوی کار را در سرتاسر دنیا شدت داده است. سرمایه داری هرچه بیشتر عمر میکند، تضاد آن با تأمین منافع مردم و ناتوانی اش در تضمین حداقلهای لازم برای زندگی مردم، آشکارتر میشود. در پایان قرن بیستم، در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، انقلاب عظیم تکنولوژیک و علمی و اختراع سیستمهای خودکار و برنامه ریزی شده، بجای آنکه ساعات کار کارگران را با حفظ دستمزدها کاهش داده و فرصت و مجال پرداختن به جنبه های مختلف زندگی و پرورش فکری و فرهنگی خود را به آنان بدهد، دسته دسته از کار بیکارشان میکند. اجساد عظیم و دلنا قزاینده بیکاران و بی سوتاهان، جوانان بی آینده و سرگردان و سقوط مداوم سطح زندگی و قدرت خرید کارگران و زحمتکشان، چهره عمومی سرمایه داری پیشرفته پایان قرن بیستم است. سرمایه داری پیشرفته نه تنها از بهبود شرایط معیشتی توده های کارگر و زحمتکش عاجز است، بلکه تعرض شدید و بیسایته ای را هم برای بازیس گرفتن دستاردهای تثبیت شده و حقوق به رسمیت شناخته شده ای که محصل مبارزات طولانی آنان بوده است آغاز کرده است.

درحالیکه درکوتنهای اصلی و مراکز پیشرفته سرمایه داری، آینده کارگران و زحمتکشان که سهل است، حداقلهای زندگی امروزشان مورد تهدید و تعرض قرار گرفته است، در غالب کشورهای سرمایه داری که به 'جهان سومی' مشهور شده اند، سرمایه داری، با بربریت تمام حکومت میکند و با تکیه بر استناد سیاسی و باجبروم کردن کارگران و زحمتکشان از حق تشکیل مستقل و حق اعتصاب و با توسل به سرکوب خشن و خویش آفای، به وحشانه ترین و بیرحمانه ترین شکل به اشتار و غارت مردم کارگر و زحمتکش میبردازد. سرمایه داریهای 'جهان سومی' که ایران یکی از شاخصترین آنهاست - حتی قادر نیستند به برهنگان خود نان دهند. برای صدفا میلیون مردم که توسط سرمایه داری از روستاها رانده شده و

تنهار تنها حکومت خود شما کارگران و زحمتکشان است که دستگاه زورگونی طبقات استثمارگر و صاحب امتیاز و متخویران را درهم خواهد شکست، بساط بهره کشی را برخواهد چید، منافع عموم مردم را جایگزین منافع اقلیت استثمارگر خواهد کردو ریشه ستمهای سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، جنسی، ملی و نژادی را برخواهد کند؛ زیرا تنها شماست که در دوام و بقای بساط بهره کشی و زورگویی و ستم، نمی ندارید.

**رهائی شما فقط به دست خود شما ممکن است!**

اما کلید پیروزی شما درمبارزه ای -چه درمبارزه برای اضافه دستمزد و سرویس رفت و آمد و کنش از کلاه ایمنی، و چه درمبارزه برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و سکان هدایت جامعه اتحاد است. دشمنان شما بر سر هرچیزی که با هم اختلاف داشت و حتی تشنه خون همدیگر باشند، درمقابل شما و مبارزات ضدسرمایه داری شما با هم متحداند. آنان خوب میدانند که اگر شما متحد و متشکل شوید، به هرکاری توانانید، برای همین از یکطرف مانع از آن میشوند که شما تشکلهای منفی و حزبی مستقل خودتان را ایجاد کنید، و از طرف دیگر درمیان خود شما تفرقه و رقابت بوجود میآورند.

شما کارگران و زحمتکشان، اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدید و چرخ جامعه هم بدست شما میکرده. شما توان آنرا دارید که یا به میدان بگذارید و سرنوشت خود و جامعه را دگرگون کنید، اما تفرقه و پراکندگی شما، میدان را برای نیروهای ارتجاعی و ضدردمی خالی گذاشته است. طبقه کارگریان راهی جز این ندارند که در برابر طبقه سرمایه دار و دولت خدمتگزار آن، همچون يك طبقه واحد، متحد و یکپارچه شود و بعنوان قدرتمندترین نیروی اجتماعی در اتحاد با زحمتکشان وارد میدان شود و ورق رویدادها را به نفع ستمدیدگان و قربانیان سرمایه داری برگرداند.

ما، احزاب، سازمانها، محافل، جریانات و افرادی که بخشی از طرفداران سوسیالیسم را تشکیل میدیم و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان مبارزه میکنیم، با درک این ضرورت حیاتی و فوری بی آنکه بر اختلافاتمان چشم بیروشیم، روی نقاط اشتراکمان اتحاد کرده ایم. تلاش ما بر این است که به اتحاد همه نیروهای متعلق به کارگران و زحمتکشان که سرنگونی جمهوری اسلامی، برچیدن دیکتاتوری سرمایه، و برقراری حاکمیت کارگران و زحمتکشان را میخواهند، یاری کنیم. ما معتقدیم که این اتحاد و همبستگی از حد اکنون و حول همین خطوط کلی و هدفهای مشترک کاملاً عملی است. تنها اتحاد، همبستگی و مبارزه مشترک قادر است مبارزه در راه سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم و جایگزینی نظم نوینی بر ویرانه های آن را به امری جدی تبدیل کند. کارگران زن و مرد! کارگران شاغل و بیکار! کارگران همه ملیتیا! سرمایه داران و دولتشان، از پراکندگی، چنددستگی و رقابت میان شما برای شکست دستمزدها، کسترش اخراجها و لگدمال کردن حقوق سیاسی و اجتماعی شما و برای ادامه حکومت بر شما استفاده میکنند. متحد شوید!

**کارگران همه کشورها متحد شوید!**

جست همانگی اتحاد چپ کارگری  
اول ماه مه ۹۵ | ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۲

در ایران

- راهپیمایی و تظاهرات اول ماه مه ممنوع است؛
- تشکیل سندیکا و اتحادیه ممنوع است؛
- اعتصاب ممنوع است؛
- تشکیل حزب ممنوع است؛
- آزادی عقیده و بیان ممنوع است؛
- مخالفان رژیم، دستگیر، شکنجه و اعدام میشوند؛
- ملیتها و اقلیتای مذهبی سرکوب میشوند؛
- زنان از حقوق انسانی و اجتماعی محروم شده اند؛
- آپارتاید جنسی برقرار شده است؛
- کارگران و زحمتکشان را بخاطر اعتراض به گرانی و درخواست کار و نان و مسکن، به گلوله میبندند.

در مقابل سرکوب خونین مردم ایران سکوت نکنیم !

در هفته های اخیر ، در حال که کارگران و زحمتکشان همه کشورهای جهان خود را برای برپایی جشن اول ماه مه آماده میگردند ، مردم " اسلام شهر " و " اکبرآباد " ایران که بخاطر کمبود آب و گرانی ارزاق عمومی بجمع اعتراضی تشکیل داده بودند ، توسط نیروهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی و هل کوبترهای مزدخوش از زمین و هوا بگلوله بسته شدند ، که در نتیجه بیش از ۵۰ نفر کشته و سدها نفر زخمی شدند و تعداد زیادی از مردم این شهر کارگری دستگیر و زندانی شده اند که جان بسیاری از آنها در معرض خطر اعدام است .  
در این روز که کارگران و زحمتکشان سراسر دنیا اول " ماه مه " را با راه پیمایی ها و تظاهرات خود جشن میگیرند ، در ایران :

- نمایندگان جمهوری اسلامی ایران را از سازمانهای بین المللی و از سازمان جهانی کار بیرون کنید!
- در برابر معامله و ماساژ دولتی خود با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و افزودن فشار بر پناهندگان سیاسی ایرانی ، واکنش نشان دهید!
- آزادی زندانیان سیاسی و توقف شکنجه و اعدام در ایران را خواستار شوید!
- از مبارزات مبارزان خود در ایران علیه استبداد ، بی حقوقی و بی عدالتی اجتماعی حمایت کنید!

- راهپیمایی و تظاهرات اول " ماه مه " ممنوع است !
- تشکیل سندیکا و اتحادیه ممنوع است !
- اعتصاب ممنوع است !
- تشکیل احزاب ممنوع است !
- آزادی عقیده و بیان ممنوع است !
- مخالفان رژیم ، دستگیر ، شکنجه و اعدام می شوند!
- ملیتها و اقلیتها مذهبی سرکوب میشوند!
- زنان از حقوق انسانی و اجتماعی محروم شده اند!
- آپارتاید جنسی برقرار شده است !
- کارگران و زحمتکشان را بخاطر اعتراض به گرانی و درخواست کار و نان و مسکن به گلوله می بندند!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری ایران  
اول ماه مه ۱۱ اردیبهشت ۷۵

- ۱- حمایت از حرکت برجی کارگران و زحمتکشان اسلام شهر و اکبر آباد!
  - ۲- محکوم کردن سرکوب خونین این حرکات توده ای که منجر به شهادت دهها تن و دستگیری سدها تن از اعتراض کنندگان شد!
  - ۳- طرح آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی دستگیر شده در این اعتراضات!
  - ۴- لغو حکومت نظامی و برداشته شدن فرمانهای نظامی از این مناطق!
- ما همچنین از تمام جناح بین المللی و از سازمان جهانی کار میخواهیم نمایندگان جمهوری اسلامی ایران را بخاطر تمام جنایات ضد بشری و ضدکارگری در ایران ، از سازمانهای بین المللی و از سازمان جهانی کار بیرون کنند!
- و ما از تمام کارگران جهان میخواهیم از مبارزات مبارزان خود در ایران علیه استبداد ، بی حقوقی و بی عدالتی اجتماعی حمایت کنند .

به کمساریای عالی پناهندگان سازمان ملل!

سازمان حقوق بین الملل!

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل!

در پی همکاریهای ناکامی دولت ترکیه و ایران و حمایتهای مداوم این دولت از جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق اعمال فشار بر پناهندگان ایرانی مقیم در ترکیه و همچنین استرداد آنها، مجدداً دولت ترکیه به حمله بر علیه پناهندگان ایرانی مقیم در ترکیه دست زده است.  
در راستای این اقدامات تقاضای محمد رشید امین شماره پرونده ۱۳۷۰-۱۳۷۰ در کونیا دستگیر شده است تا با نفاق همسر و ۵ فرزندش تحویل احکامات جمهوری اسلامی ایران داده شوند، و ۵ نفر دیگر نیز در شهر چارم در معرض خطر تحویل داده شدن به ایران قرار دارند.  
در این میان متأسفانه پناهندگان همچنان با بی تعللی مسئولین دفتر UNHCR در ترکیه مواجه هستند.  
ما خواستار جلوگیری از بازگرداندن این پناهندگان توسط دولت ترکیه و تسهیل شرایط انتقال آنها به کشورهای امن هستیم.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران !

اتحاد چپ کارگری - واحد برلین  
جمعی از فعالین جنبش چپ ایران در برلین  
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - واحد برلین

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

۲۴ اپریل ۱۹۹۵

اول ماه مه ۱۹۹۵ - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۵

دست از کار کشیدند و به تظاهرات با شکوهی پرداختند. این تظاهرات بوسیله پلیس آمریکا سرکوب شد. اما روز بعد ۸۰ هزار کارگر رزمنده برای اعتراض به وحشیگری پلیس دست از کار کشیده و به تظاهرات پرداختند. اعتصابات و تظاهرات به شهرهای دیگر، واشنگتن، نیویورک، شیکاگو نیز سرایت کرد. روزنامه های بورژوازی این روز را از پیش روز قیام کمونیستی نامیده و از دولت می خواستند هر تیر چراغ برق را با جسد آویخته یک کمونیست تزئین کند. در روز سوم پلیس کارگران بی سلاح را وحشیانه به گلوله بست و در مجموع ۵۰ کارگر شهید و پنجاه کارگر زخمی گردیدند روز چهار ماه مه کارگران راهپیمایی عظیمی بر علیه اقدامات پلیس و برای تحقق خواستههایشان برآه انداختند در اینروز یکی از مزدوران بورژوازی بمبی را به میان جمعیت انداخت که در نتیجه هشت پلیس و چهار کارگر کشته شدند. پلیس این مسئله را بهانه قرار داده و با به گلوله بستن کارگران تظاهرات را به خون کشید. هشتاد کارگر در دم به شهادت رسیدند و ۱۵۰ نفر زخمی شدند. رهبران این حرکت نیز دستگیر و به دادگاه سپرده شدند. در دادگاه یکی از کارگران دستگیر شده در دادگاه گفت 'اگر شما تصور میکنید که با دار زدن ما می توانید جنبش کارگری را که میلیونها نفر زحمتکش فقیر و ستمدیده نجات خود را در آن می بینند از بین ببرید مرا دار بزنید ولی مطمئن باشید که با کشتن ما فقط جرقه ای را خاموش می کنید. شعله های عظیم جنبش کارگری را هیچگاه نمیتوانید خاموش سازید.' سرانجام دادگاه سرمایه داران رهبران جنبش اول ماه مه را محکوم به اعدام کردند و 'فیشر'، 'پارسونز'، 'آشیتس'، و 'فویر اهل' اعدام شدند. در سال ۱۸۸۹ در صدمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه کنکره موسس انترناسیونال دوم متشکل از نمایندگان کارگران جهان، روز اول ماه مه را به پیشنهاد نمایندگان کارگران آمریکا، روز کارگر اعلام نمود. از همان روز به بعد روز اول ماه مه یکی از ریشه دارترین سنتهای جنبش کارگری و کمونیستی تبدیل شده است. این روز، روز همبستگی همه کارگران و همه طرفداران اردوی کار، علیه سرمایه داری و اردوی سرمایه است.

با ذکر مختصر تاریخچه اول ماه مه اجاز میخواهم

در اول ماه مه امسال به دعوت فعالین اتحاد چپ کارگری در هانوفر، مراسم اول ماه مه برگزار شد. یکی از کارگران با سابقه سخنران مراسم بود که در زیر متن سخنرانی ایشان درج میگردد.

### فراز و فرودهایی از جنبش کارگری ایران!

با سلام و دورد به همه شما رفقا، دوستان و عزیزان و با تبریک اول ماه مه روز همبستگی جهانی طبقه کارگر و با تشکر از دعوت شما عزیزان، اجازه میخواهم که سخنان خودم را با نگاهی مختصر به تاریخچه اول ماه مه آغاز کنم!

در قرن گذشته کارگران جهان در بدترین شرایط ممکن زندگی میکردند یعنی روزی بین ۱۴ تا ۱۸ ساعت کار کرده و عرق میریختند. اما کارگران در برابر چنین شرایط ظالمانه ای سکوت نکرده و برای کاهش ساعت کار و بهبود شرایط زندگی مبارزات خودشان را آغاز کردند. در جریان همین مبارزات، کارگران آمریکا موفق شدند اتحادیه سراسری کارگران را تشکیل دهند. برای اولین بار کارگران استرالیا در ۲۱ آوریل ۱۸۵۶ دست از کار کشیدند و برای یک روز تعطیل در هفته و ۸ ساعت کار در روز به تظاهرات پرداختند. موفقیت این حرکت و تکرار آن در سالهای بعد و بویژه پیوند آن با جنبش بین المللی کمونیستی موجب رسوخ این اندیشه در میان توده کارگران جهان گشت. تحت فشار مبارزات کارگری در آمریکا، کنکره این کشور در سال ۱۸۶۸، قانون ۸ ساعت کار را به تصویب رساند اما سرمایه داران آمریکائی از اجرای آن خودداری کردند. در سال ۱۸۸۴ 'فدراسیون کار' یا 'فدراسیون اتحادیه های متشکل صنفی و کارگری آمریکا و کانادا قطعنامه ای مبنی بر تعیین اول ماه مه ۱۸۸۶ بعنوان روزی که کارگران آمریکا روزانه ۸ ساعت کار را به مرحله اجرا در خواهند آوردند تدوین کردند. با نزدیک شدن اول ماه مه ۱۸۸۶ موجی از اعتصابات کارگری برای اجرا ی ۸ ساعت کار در روز شروع شد. در روز اول ماه مه چهل هزار کارگر صنایع در آمریکا،

بیابانه ای یافت. این بار جنبش کارگری در حالی وارد صحنه میشد که طبقه کارگر هم بلحاظ کمی رشد یافته تر از گذشته بود و هم می توانست از فضای سیاسی مساعدتری بهره برداری کند. در سال ۱۳۲۲، شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران تشکیل میشود. این تشکیلات یکی از درخشانترین تشکیلاتهای کارگری در تمام خاورمیانه محسوب میشود. تنها کفایت به راهپیمایی شورای متحده کارگری در سال اشاره کنیم. در سال مزبور شورای متحده توانست حدود هفت صد هزار نفر را به خیابانها بکشد. در همین جا لازم میبیم به اعتصابات بزرگ کارگران نفت اشاره کنیم. در ۲۴ فروردین ۱۳۲۰ با شرکت چهل هزار کارگر آغاز شد و ایران آرزو را تکان داد. واقعاً که این اعتصابات بود که زمینه ملی شدن صنعت ایران را فراهم کرد. اعتصابات بزرگی که سراسر مناطق نفتی جنوب ایران را از آبادان تا آغاچاری و مسجد سلیمان فرا گرفت. همانطور که میدانید در آبادان کارگران در مقابل تانکها خوابیده و مانع از حرکت قوای سرکوب شدند. بدین ترتیب طبقه کارگر نشان داد که دارای چه ظرفیت عظیم تاریخی بزرگی است!

در تمامی سالهای ۲۰ تا ۲۲ مبارزه سرسختانه ای بین شورای متحده و دولت در گیر بود. اگر رهبری سیاسی در بیراهه انحراف نمی افتاد، سرنوشت جنبش کارگری ایران اکنون جز این می بود!

### فرود جنبش در سالهای ۵۷-۱۳۳۲

بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد که با ائتلاف سلطنت و ارتش و امپریالیسم آمریکا صورت گرفت، جنبش کارگری دومین دوره رکود مبارزات خود را تجربه کرد. در این دوره که سالهای ۵۷-۱۳۳۲ را در بر میگیرد اقتصاد ایران دوران رونق نفتی را طی میکند و دیکتاتوری آریامهری خود را هر چه بیشتر تثبیت میکند. اما طبقه کارگر بلحاظ کمی و پایه صنعتی خود رشد چشمگیری میکند. حکومت قوانین مختلف ضدکارگری وضع میکند و تلاش میورزد تا از طریق ایجاد سندیکاها ی زرد جنبش کارگری را جثتی سازد. معهذاً در بطن همین شرایط سرکوب نیز کارگران دست از مبارزه نکشیده و در

که باز هم بطور خلاصه به فراز و فرودهای جنبش کارگری در ایران پردازم و در پایان بر چند نکته تاکید کنم!

### پیدایش جنبش کارگری در ایران

از پیدایش اولین گروههای کارگری در ایران یکصد و پنجاه سال میگذرد. کارگران ایرانی در دوره قاجاریه به دو بخش تقسیم میشدند. کارگرانی که در صنایع دستی و سنتی اشتغال داشتند و کارگرانی که در صنایع جدید و بخشهای اقتصادی نوین، که البته در آن زمان رشد بسیار محدودی داشت، مانند راه آهن، راهسازی، ساختمان مشغول کار بودند. اما اولین اتحادیه های کارگری ایران بوسیله کارگران چاپخانه در سال ۱۹۰۶ ایجاد گردید. سلطان زاده یکی از رهبران اصلی حزب کمونیست ایران در این باره چنین می نویسد: نخستین کوششها برای سازماندهی اتحادیه ای سال ۱۹۰۶ در زمان نخستین انقلاب، هنگامی که کارگران چاپخانه های تهران تحت نفوذ نیرومند حزب دمکرات نخستین اتحادیه خود را ایجاد کردند، انجام گرفت. در همین دوره تحت تاثیر اتحادیه کارگران چاپخانه، اتحادیه های دیگر کارگری مانند، اتحادیه کارگران کفاش، اتحادیه کارگران گرمابه ها، اتحادیه کارگران ساختمان، اتحادیه کارگران شهرداریها، دوزندگها، پارچه بافان، پست و تلگراف تاسیس شدند. بی شک نقطه عطف جنبش کارگری در این مقطع را می بایست تشکیل شورای مرکزی سندیکاها ی کارگری ایران، که مرکب از اتحادیه های فوق بود قلمداد کرد. شورای مرکزی، مبارزات متعددی برای مطالبات کارگری سازمان میداد و نقش مهمی در اعتلاء جنبش کارگری در آن دوره بعهده داشت. با عروج رضاشاه به سلطنت، تشکیلاتهای کارگری یکی پس از دیگری زیر حملات سرکوب قرار گرفته و در هم شکستند. روزنامه حقیقت ارکان شورای مرکزی نیز توقیف شد و محل روزنامه به اشغال نیروهای سرکوب در آمد. بدین ترتیب دوران حاکمیت رضاخان را میتوان اولین دوره فرود جنبش کارگری نامید.

### شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ اعتلاء مجدد

با سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، و پیدایش شرایط نیمه دمکراتیک بعد از آن، جنبش کارگری به اوج تازه و

۳. دوره سوم یا دوره بازسازی که جنبش کارگری رویارونی با دولت جمهوری اسلامی را بطور مستقیم تری تجربه میکند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران، با سازماندهی خانه کارگر، شوراهای اسلامی، انجمن های اسلامی، مانع تشکیل هر نوع تشکل مستقل کارگری شده است. در شرایطی که بیش از ۱۵۰ کشور در دنیا دارای اتحادیه کارگری هستند کشور ما در آستانه قرن بیست و یکم فاقد تشکل کارگری است. فقدان تشکل کارگری البته تنها مشکل کارگران ایران را تشکیل نمیدهد، علاوه بر آن آهنگ تورم که در هر ساعت در ایران گسترش میابد مشکل دیگری است که هر دم سطح زندگی کارگران را در هم می شکنند و زندگی را برای کارگران ایران غیر قابل تحمل میسازد هم اکنون در ایران سوانح کارگری بر اثر تشدید بهره کشی، افزایش غیر طبیعی یافته است. بطور نمونه در یک هفته ۵ کارگر جان خود را از دست میدهند و یا در عرض ۳ ماه چهار هزار انگشت کارگر قطع شده است. در عرض یکسال ۲۰ هزار سانحه کارگری گزارش شده است. با وجود اینکه کارگران در زیر انطباط خشک ارتشی به کار مشغول هستند، حقوق کارگران ماحها پرداخت نمیشود. آنچه را که برشمردم، البته در حکم مشتتی از خروار مسائلی است که کارگران ایران با آن روبرو هستند.

\*\*\* \*\*

اوضاع رژیم جمهوری اسلامی بحرانی است و همه اینرا میدانند! دیر یا زود فضای سیاسی کنونی شکسته خواهد شد و جنبش کارگری با وظائف مهمی مواجه خواهد شد. چه تضمینی وجود دارد که شکستهای گذشته تکرار نشود و یک موقعیت تاریخی دیگر از دست نرود. طبیعی است که اگر ما نخواهیم از گذشته درس بگیریم و اگر دست روی دست بگذاریم وضع از این هم که هست بدتر خواهد شد. اما ما فعالان جنبش کارگری مصمم هستیم که از گذشته خود درس بگیریم و با قاطعیت به وظائف خود عمل کنیم. ما باید بر خلاف رهبری سالهای ۲۰ تا ۳۲ با شور و قاطعیت انقلابی بجنگیم و بر خلاف جنبش انقلابی سالهای دوران قبل وبعد از انقلاب، اساس

بقیه در صفحه ۶۶

خرداد ۱۳۳۸ کارگران کوره پزخانه های تهران که تعداد آنها ۳۰ هزار نفر بود نخستین اعتصاب بزرگ خود را آغاز کردند. در این اعتصاب ۵۰ کارگر به خاک و خون کشیده شدند و صدها تن دیگر توسط ماموران ساواک دستگیر و زندانی شدند. در خرداد همانسال ۱۷۰۰ کارگر کارخانه وطن اصفهان به علت کمبود دستمزد دست از کار کشیدند. علیرغم سرکوب خونین خرداد ۱۳۴۲ در برخی از نقاط کشور اعتصابات کارگری ادامه پیدا میکند اما تا آستانه قیام بهمن، جنبش کارگری دوره افول خود را میگذراند و تنها گاه و بیکاه اعتصابهایی پراکنده ای صورت میگیرد. در این دوره علیرغم مبارزه قهرمانانه نیروهای چپ، متاسفانه جنبش چریکی نمیتواند با جنبش کارگری ارتباط برقرار کند. اگر انهمه انرژی و فداکاری در خدمت ارتباط با جنبش کارگری نهاده میشد، مسلماً سرنوشت انقلاب ایران جز این بود که اکنون شاهدش هستیم. به قول معروف ما کاشتیم و دیگران درو کردند! این درس بزرگ را هرگز نباید فراموش کرد. جنبش چریکی به درستی با سازشکاری سیاسی رهبران حزب توده مرزبندی کرد اما انقلابی گری این جنبش نتوانست خود را با جنبش کارگری بیامیزد!

### انقلاب بهمن و اعتلاء مجدد جنبش کارگری!

با انقلاب بهمن فراز جدید جنبش کارگری شروع میشود. جنبش کارگری دوباره اوج میگیرد. اعتصاب کارگران نفت ایران ضربه کاری را به پیکر دیکتاتوری فرود میآورد. پس از قیام بهمن، جنبش شورائی در کارخانه ها همه گیر میشود. این جنبش که خاری بود بر چشم حاکمان جدید، لذا آنها از همان روز اول به مخالفت با آن برخاسته و از طریق سازماندهی ارکانهای سرکوب خود، مقدمات سرکوب وسیع جنبش کارگری را تدارک می بینند. در نیمه دوم سال ۵۹ با یورش وحشیانه رژیم جنبش کارگری زیر فشار سرکوب قرار میگیرد. بطور کلی جنبش کارگری در دوره جمهوری اسلامی را می توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. دوره اول سالهای ۵۷-۵۹ که قلب جنبش در شوراها می تپد.

۲. سالهای ۶۷-۵۹ که با سالهای جنگ مشخص

میشود.

در باره شورش مردم اسلام شهر

## شعله هائی که تاریکی و ابهام را می تارانند!

شورش کارگران وزحمتکشان شهرکهای کارگرنشین بزرگ

جنوب تهران آخرین حلقه از زنجیره طولانی شورشهایی است که در دو دهه گذشته بطور تناوبی ، همچون زمین لرزه هائی بر قدرت ، این کشور را به لرزه در می آورند و حلقه های اخیر آن در همین دو - سه سال گذشته در مشهد ، اراک ، شیراز ، تبریز ، قزوین و مناطق دیگر رخ داده اند. کانون یا دست کم ، نقطه آغاز همه این شورشها در محلات و شهرکهای فقیرنشین شهرهای بزرگ است و موتور اصلی همه آنها ، تهیدستان شهری به جان آمده از فلاکت تحمل ناپذیر ناشی از نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور. تردیدی نیست که این شورشها قبل از هر چیز رویاروئیهائی هستند با نظام سیاسی حاکم . اما اگر قبول کنیم که این شورشها در جوهر خود اعتراضاتی هستند علیه فلاکت ناشی از نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم ، باید بپذیریم که آنها چیزی بیش از دیکتاتوریهائی حاکم را نشانه می گیرند؛ آنها با علل و شرایط بوجود آورنده فقر ، نابرابری اجتماعی و بهره کشی به ضدیت می میخیزند، یعنی با نظام سرمایه داری . به این ترتیب ، شورش " اسلام شهر " و " اکبر آباد " و شورشهای مشابه آن تنها خیزشهایی علیه استبداد حاکم نیستند که کارگران را تهدست تر و زحمتکشان را خانه خرابتر و قلمرو فلاکت و بی حقی را گسترده تر کرده است ؛ بلکه قطعاً هشدارهائی هم هستند به مخالفان جمهوری اسلامی ؛ هشدارهائی که میگویند کافی نیست که جمهوری اسلامی سرنگون گردد، بلکه لازم است نظامی سوسیالیستی ، نظامی برای مردم و بوسیله مردم به جای آن بنشیند ، نظامی که در آن حق زیستن ، حق نفس کشیدن ، حق نظر داشتن و نظر دادن ، و بالاخره حق مشارکت و مداخله مردم - همه و تک تک آحاد مردم - در تعیین سرنوشت و مسیر زندگی شان محترم شمرده شود.

این هشدارها را مخصوصاً فعالان جنبش چپ و همه آنهائی

شورش ساکنان به جان آمده " اسلام شهر " و " اکبر آباد " - شهرکهای کارگرنشین بزرگ جنوب تهران - و به خون کشیده شدن وحشیانه و وقیحانه آن از طرف رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی ، یکبار دیگر مردم سراسر کشور را تکان داد و در سراسر جهان نیز بازتابی گسترده یافت . یکبار دیگر مردمی که شرایط زیست شان را تحمل ناپذیر می یابند، ناگزیر شدند برای دفاع از حق حیات شان ، حق نفس کشیدن و حق زنده ماندن شان ، فریاد بکشند؛ مشت بر آسمان بکوبند و بگویند سقف کوتاه زندان تنگ و خفه کننده ای را که در آن به بند کشیده شده اند ، بشکافند تا شاید بتوانند" طرحی نو در اندازند".

باز طبق معمول ، دستگاههای تبلیغاتی جمهوری اسلامی ، این فریاد حق طلبانه و این شورش و خیزش کاملاً لازم و مطلقاً برحق مردم را آشوب ارادل و اوباش و محصول توطئه و تحریک "استکبار جهانی" می نامد. و باز طبق معمول ، در میان طیف ناهمگون و در عین حال گسترده مخالفان جمهوری اسلامی ، کم نخواهند بود جریانهایی که این شورش مردم علیه جمهوری اسلامی و نظام جهانی تحت پاسداری آنرا هواداری از خودشان قلمداد کنند. در اینکه مردم " اسلام شهر " و " اکبر آباد " علیه جمهوری اسلامی و جهنم ایجاد شده بوسیله آن شورش کرده اند هیچ شکی نمی تواند در میان باشد، ولی در اینکه آنها این شورش را به هواداری از این یا آن جریان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی به راه انداخته باشند، جای تردید زیادی وجود دارد. حقیقت این است که در این شورش ، مردم ضدیت شان را با جمهوری اسلامی بیان کرده اند و حق حیات شان را به لگدمال کنندگان و فراموش کنندگان آن یادآوری نموده اند. مشابهت انکارناپذیر این شورش با شورشهای متعددی که در سالهای گذشته مکرر شده اند ، معنا و پیام این شورش را به روشنی نشان میدهد.

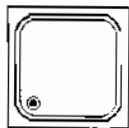


حیات شان سختی نگویند و برای فرار از خفه شدن و فرو رفتن در گرداب فقر عجله نداشته باشند؟ و اگر برای یکبار دموکراسی در اسلام شهرها و اکبرآبادها سنگر بندی نشود، چگونه می شود چنین پیکاری را باور داشت؟!

در پرتو شعله هائی که عمیانهای تهیدستان ولگدمال شدگان بر می افروزند، جنبش چپ باید مسیر راهپیمائی خود را به دقت بنگرد. چپ برای اینکه وجودی در خور اعتناء داشته باشد و به ییگاره‌های بزرگ رهائیبخش برخیزد، باید در اسلام شهرها و اکبرآبادها سنگر بگیرد، ریشه بدواند و با اعماق بیامیزد و از آن الهام بگیرد و میلیونها اسلام شهری و اکبرآبادی را در چهار گوشه این سرزمین فلک زده، بمیدان بیاورد. چپ در صورتی می تواند در این کشور پایه اجتماعی محکم داشته باشد و همراه با پایه اجتماعی اش بمیدان بیاید، که چپ کارگری باشد و برای آزادی و سوسیالیسم بجنگد و پیکار برای دموکراسی را از پیکار برای سوسیالیسم جدا نسازد. شعله هائی که کارگران و زحمتکشان به جان آمده در جهنم جمهوری اسلامی بر می افروزند، به راهها و بیراهه ها روشنائی می اندازد و ضرورت حیاتی جنبش اتحاد چپ کارگری را نشان می دهند. اتحادی که همه و تک تک زنان و مردان تشنه آزادی، برابری و همبستگی باید در شکل دادن به آن نقش داشته باشند! و نه آنکه اختلافاتشان را با هم دیگر بپوشانند یا نادیده بگیرند، اشتراکاتشان را با همدیگر مورد تاکید قرار بدهند. گوشه‌ایان را نگیرید و چشمه‌ایان را نبندید: اسلام شهرها و اکبرآبادها ما را فرا میخوانند!

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

فروردین ۱۳۷۴



که تشنه آزادی و برابری هستند، باید جدی بگیرند. بگذارید صریح تر بگوییم: ما نمی گوئیم که شورش "اسلام شهر" و "اکبر آباد" و شورهای مشابه به هواداری از چپ صورت میگیرد، ما میگوئیم و تاکید میکنیم که چپ باید از این شورهای به هواداری برخیزد، معنا و پیام آنها را دریابد و در کنار آنها سنگر بگیرد، همراه آنها بر خاک بیفتد و در خون بفتند و همراه آنها دوباره بر خیزد و فریاد بکشد، تا حق حیات انسان محترم شمرده شود تا حرمت انسان این چنین بی شرمانه لگدمال نشود. همه زنان و مردانی که با عشقی سوزان به آزادی و برابری قلبهایشان را در دست گرفته اند و به جنبش چپ ایران معنا می بخشند، باید بیاد داشته باشند که اسلام شهرها و اکبرآبادها ضرورتاً هوادار جنبش چپ نیستند، بلکه این جنبش چپ است که ضرورتاً قطعاً باید هوادار و مدافع آنها باشد؛ آنها برای ما نیستند، ما برای آنها هستیم. این ما هستیم که مشروعیت و ضرورت وجودی مان را از آنها می گیریم؛ و ننگ بر ما و شرم بر ما اگر به فریاد آنها و به سرنوشت آنها بی اعتنا بمانیم. گور باد چشمی که رنج خردگنده اسلام شهر و اسلام شهرها را نادیده بگیرد و برای آنها و میلیونها انسان زحمتکش و لگدمال شده این کشور، مستقیم و غیرمستقیم "صبر جمیل" آرزو کند.

شورش "اسلام شهر" و "اکبرآباد" و شورهای مشابه شعله هائی هستند که در جهنم تاریک اندیشی، بهره کشی و بیدادگری استبداد حاکم، تاریکی و ابهام را می ناراند و به راهی که تشنگان آزادی و برابری و همبستگی باید بپیمایند، روشنائی می اندازد. در پرتو این شعله ها مسیر راهپیمائی را بهتر میتوان دید و با یقین بیشتری می توان دنبال کرد؛ ما حق نداریم و نباید پیکار برای آزادی و دموکراسی را نادیده بگیریم و به فردا حواله کنیم، و لی حق نداریم و نباید به بهانه پیکار برای دموکراسی، پیکار برای برابری و همبستگی را به فردا و فرداهای مبهم حواله کنیم. در کشوری که هشتاد در صد جمعیت آن زیر خط فقر زندگی میکنند، پیکار برای آزادی و دموکراسی نمی تواند جدا از پیکار برای سوسیالیسم معنائی در خور اعتناء داشته باشد؛ آیا می شود به هشتاد در صد مردم یک کشور لالائی خواند که بخاطر دستیابی به حق عقیده و بیان فعلاً دندان روی جگر بگذارند و از حق

به حمایت از مبارزات مردم برخیزیم!

اهالی اسلام شهر جنوب تهران، ۱۵ فروردین برای مطالباتی به حق دست به تظاهرات زدند که با سرکوب ددمنشانه رژیم اسلامی روبرو شدند. شمار زیادی کشته، سداها تفر زخمی و دستگیر شده اند. جمهوری اسلامی با بسیج نیروی سرکوبگرش میخواید هر فریاد حق طلبانه ای که بلند میشود را با گلوله پاسخ دهد. و اما تا کی؟! !!

این حربه نه تنها رژیم جمهوری اسلامی را نجات نخواهد داد بلکه خشم توده ها و آزاده آنان را در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی تشدید خواهد کرد.

ایرانیان هقیم خارج کشور!

مسئولیت مهمی که امروز در پیشابری ما بعنوان مدافعان آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم قرار دارد، اینستکه بدفاع از مبارزات مردم ایران و بطور مشخص اهالی اسلام شهر برخیزیم و!

فریاد آنها را بگوش جهانیان برسانیم.

چهره کوبه و ضدانسانی جمهوری اسلامی را افشاء سازیم.

حمایت و هبستگی جهتی با مبارزات مردم ایران را جلب نماییم.

از طریق کراتکون، نظیر برگزاری تظاهرات سراسری، برگزاری مراسم شب هیبتی با مبارزات مردم اسلام شهر، مراجعه به احزاب، سازمانها و نهادهای مترقی. حمایت آنها را از مبارزات حق طلبانه و آزادخواهانه مردم ایران جلب نماییم.

از جهانیان بخواهیم جنایت هولناک جمهوری اسلامی را محکوم نمایند.

پشتیبانی و هبستگی خود را بعنوان ایرانیان مهاجر از مبارزات مردم اسلام شهر اعلام کنیم!

کمیته هماهنگی اتحاد چپ کارگری

۱۷ فروردین ۱۳۷۴

۱۹۹۵/۴/۱

سرکوب جنبش اعتراضی

کارگران و زحمتکشان اسلام شهر و آکبرآباد را محکوم میکنیم!

رژیم جمهوری اسلامی ایران اعتراض کارگران و زحمتکشان اسلام شهر و آکبرآباد را با ضد انسانی ترین شکل مسکن سرکوب کرد. زحمتکشان این شهرکها بخاطر گرانی آب که یک کالن آن به ۱۰۰ تومان بفروش میرسد دست به راهپیمایی اعتراضی زده بودند. این در شرایطی است که حداقل دستمزد یک کارگر در ایران ۵۲۲ تومان میباشد. نیروهای سرکوب رژیم اسلامی از طریق هلیکوپتر تظاهرات را به مسلسل بست و دهها تن کشته برجای نهادند. در این تظاهرات سداها نفر دستگیر شده اند که اکنون خطر اعدام آنها را تهدید میکند. حکومت اسلامی اکنون در اسلام شهر حکومت نظامی ایجاد کرده و برای کنترل این منطقه و مناطق همجوار فرماندار نظامی تعیین کرده است.

ما از تمامی نهادهای بین امللی مدافع حقوق بشر، احزاب و سازمانهای مترقی، سندیکاها و کنفدراسیونهای کارگری میخواستیم که از طریق مداخله موثر موجبات آزادی دستگیرشدگان را فراهم ساخته و خواهان لغو حکومت نظامی در این مناطق شوند.

فعالین اتحاد چپ کارگری ایران - هانوفر

۲۳ آوریل ۱۹۹۵

جماعی جمهوری اسلامی تظاهرات به حق مردم را به خون کشید!

روز سه شنبه ۱۵ فروردین ماه مردم زحمتکش جنوب تهران (اسلام شهر) در اعتراض بر علیه موبدها به میدان سرازیر شدند و تظاهرات برای سومات های نظیر آب و... را آغاز نمودند. این اعتراض مردم مورد هجوم وحشیانه باستانران سرمایه فرارگرگرت و تا کنون لعلاندزادی کشته وزخمی به ما گذاشته است.

اهداد تظاهرات و خشم توده ها به سادی است که رژیم به حراس ائتاده و بخش وسیعی از تروهایی خود را برای سرکوب مردم بسیج نموده است و برای مقابله با اعتراضات به حق مردم و سرکوب آن به استفاده از هلیکوپتهای جنگی متوسل شده است.

مبارزه زحمتکشان جنوب تهران تنها انگامی گروشه ای از خشم توده های تحت ستم است بر علیه ساکسیت جمهوری اسلامی که نه به زودی خاتمه خواهد یافت و نه به ساکنان اسلام شهر محدود خواهد ماند. سوبارهای مبارزاتی که از اراک، قزوین، مشهد، اسلام شهر (جنوب تهران) و ... جاری شده اند باید به هم پیوسته و چون سولی پنهان کن به حمایت جمهوری اسلامی پایان دهند.

ما ضمن حمایت از مبارزات زحمتکشان جنوب تهران، از تمام احزاب، سازمانها و تروهایی آزادبنوه و مترقی میخواستیم که کشتار مردم توسط رژیم فرتون و سلطانی جمهوری اسلامی را محکوم نموده و مصالحت زحمتکشان اسلام شهر را به گوش جهانان برسانند!

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد آزادی! زنده باد سوسالیسم!

کمیته هماهنگی اتحاد چپ کارگری - ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ - ۲ آوریل ۱۹۹۵

از مردم اسلام شهر حمایت کنیم!

طبق اخبار واصله تاریخ ۳ آوریل، مصادف با ۱۵ فروردین ماه، هراوان تن از مردم زحمتکش منطقه اسلام شهر (آب آباد) واقع در جنوب غربی تهران، در میدان اصلی شهر تجمع کرده و دست به یک اقدام شورشی علیه افزایش قیمت های مواد سوختی، نورم، کمبود آب آشامیدنی و ... زده اند. در واقع این نوع اقدامات واکشی است علیه سیاست های جمهوری اسلامی که اکثریت مردم جامعه ما را در فقر و سیاه روزی نشانده است.

این تظاهرات با شعار مرگ بر خلیفه ای و مرگ بر فرتجانی، خشم توده های به سنوه آمده را بر علیه حاکمیت سیاه و نکبت بار رژیم جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت. مردم ناراضی در طی تظاهرات بانف ها و بمب بزین ها و دیگر امکان دولتی را آماج حمله فرار داده اند و چندین ساختمان دولتی را به آتشی کشیده اند.

این اعتراض بر حق توده های لکدمال شده با واکنشی سریع باستانران رژیم فقر و فلاکت و دیگر نیروهای مزدور بسیجی مواجه گشت. نیروهای ضد شورشی با استفاده از گاز اشک آور و تیراندازی، تظاهر کنندگان را از هر طرف مورد هجوم وحشیانه قرار میدهند و تظاهرات را به خاکی و خون می کشانند که در نتیجه ده ها تن کشته، سده ها تن زخمی و هراوان نفر را نیز روانه سباهجهتهای قرون وسطایی می کنند.

از سوی دیگر سرمدمداران رژیم با سازمان دادن یک سری حرکات نمابشی و مضحک به وسیله اراکل و اوفیش خود در تدارک اعدام دستگیر شدگان هستند.

آری، گر چه رژیم می تواند با تدویب لایحه نحت عنوان سرکوب "قانونی" و سارماندهی اراکل و اوباش و همچنین سازماندهی ایجیب های ضد شورشی به سرکوب و کشتار توده ای شدت بخشد، اما نمی تواند از بروز ناراضیاتی ها که حاصلت همه گیر توده ای دارند و با مرور زمان ابعاد و دامنه وسیعتری به خود میگیرند، جلوگیری نماید.

ما ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی و پشتیبانی کلنل از حواسها و مطالبات بر حق مردم اسلام شهر، بر این باوریم که تنها راه دستیابی به خواسته ها همانا تشدید مبارزه تا سرنگونی حاکمیت سیاه این رژیم و برقراری حاکمیت کارگران و زحمتکشان که منکی بر آزاده اکثریت عظیم جامعه است، می باشد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

رنده بان سوسالیسم

اتحاد چپ کارگری - دامبارک

۱۹۹۵/۴/۱۳

## گزارش تظاهرات ایرانیان آزادیخواه در ونکوور کانادا

بدنبال تلعام تظاهرات کارگران و زحمتکشان اسلام شهر و اکبرآباد در روز سه شنبه ۱۵ فروردین در شهر ونکوور همگام با پناهندگان و مهاجرین ایرانی در سایر شهرهای اروپا، آمریکا تظاهرات برگزار کردید. نمایندگان پنج شکل ایرانی فعال در شهر هیت مشترکی را برای سازماندهی تظاهرات و نیز شب همبستگی با مردم بیخانسته اسلام شهر تشکیل دادند. این تظاهرات در روز پنجشنبه ۱۲ آوریل (۲۴ فروردین) در مرکز شهر ونکوور برپا گردید که یکی از بزرگترین اجتماعات سیاسی ایرانیان در سالهای اخیر بوده است. در این راهپیمایی بیش از ۲۰۰ نفر شرکت کرده بودند. تظاهرکنندگان با سردادن شمارههایی به زبان انگلیسی، ضمن محکوم کردن جنایات اخیر رژیم خوستار قطع روابط سیاسی و اقتصادی دولت کانادا با دولت جمهوری اسلامی شده و براین با خواستار بستن سفارت رژیم در کانادا شدند.

در این تظاهرات علاوه بر بیانها و سخنرانیهایی که توسط فعالین هیت برگزاری انجام شد، خانم فرانسیس مک کورنن نماینده عضو بین الملل و سازمان دفاع از شکنجه شدگان در ونکوور، آقای زول سیمان وکیل مدافع مترقی پناهندگان و نیز یکی از اعضای انترناسیونال سوسیالیست سخنرانهایی در دفاع از مبارزات کارگران و قیدیستان ایرانی و انشای روابط دولت کانادا با ایران ایراد نمودند.

در همین راستا قرار است که هیت مشترک ایران شب همبستگی با مردم بیخاست ایران را در روز یکشنبه ۱۶ آوریل برگزار نمایند. که در این برنامه سخنرانی، شعر، موسیقی و فیلم جنایت مقدس ساخته رضا علامه زاده به نمایش گذاشته میشود. درصن بیانهای سازمانهای سیاسی هم قرانت میگردد.

۱۲ آوریل ۱۹۹۵ ۲۴ فروردین ۱۳۷۵

قطعنامه زیر توسط تظاهرات کنندگان (بیش از صد نفر) در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم در حمایت از تظاهرات خواسته های مردم اکبر آباد به تصویب رسید.

این تظاهرات به دعوت کمیته حمایت از تظاهرکنندگان اکبر آباد و با حمایت فعالین احزاب و سازمانهای چپ در استکهلم شکل گرفت.

صد هزار تن از هموطنان ما روز ۱۵ فروردین در شهر اکبر آباد بر علیه گرانای وسایل نقلیه و کم بود آب آشامیدنی دست به تظاهرات زدند.

تظاهرات مسلح امیر مردم با گلوله های مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شد. طبق گزارشات شاهدان عینی و رسات های بین المللی دهها تن در این تظاهرات کشته شدند.

منطقه اکبر آباد به سرعت به منطقه جنگی مبدل شد. تحت محاصره کامل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در آمد و کلیه ارتباطات با اکبر آباد قطع شد.

طبق اطلاعات رسیده بسیاری از دستگیر شدگان که از میان دختران و پسران جوان هستند تهدید به اعدام شده اند.

ما شرکت کنندگان در تظاهرات امروز در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم از کلیه مراجع بین المللی، دولت، مردم و مجلس سوید میخرواهیم تا خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط دستگیر شدگان شوند و از خواسته های به حق مردم ایران حمایت کنند.

۱۰ آوریل ۱۹۹۵

## تظاهرات ایرانیان در گوتنبرگ سوئد

## به حمایت از شورش مردم اسلام شهر

درین انتشار اخبار تلعام کارگران و زحمتکشان معترض به فقدان آب آشامیدنی و گرانی در اسلام شهر و اکبرآباد توسط ماسوران انتظامی رژیم اسلامی، موج اعتراضات برپایی جمعات انشاکران در میان ایرانیان خارج از کشور همچنان تداوم یافته است. در ادامه جلب حمایت هوجه گسترده تر ایرانیان خارج از کشور که به ابتکار نیروهای چپ صورت میگردد، حدود ۵۰۰ تن از پناهندگان و مهاجرین ایرانی مقیم شهر گوتنبرگ سوئد، روز چهارشنبه ۱۲ آوریل (۲۴ فروردین) در یکی از مراکز اصلی این شهر گرد آمدند و ضمن اعتراض به کشتار اهالی زحمتکش اکبرآباد و اسلام شهر، رژیم اسلامی را بخاطر تلعام مردم محکوم کردند. کمیته موتت برگزار کننده حرکت اعتراضی در دفاع از مردم اکبرآباد و اسلام شهر در گوتنبرگ همچنین با صدور قطعنامه ای خواستار آزادی بی قید و شرط دستگیرشدگان شد و با ارسال قطعنامه به ملیپ سوئد، سازمان ملل، سازمان ملل، دولت، وزارت خارجه و پارلمان و امزاب سوئد، از این نهادها نیز درخواست شد، رژیم اسلامی را بخاطر به گلوله بستن مردم محروم و بی دفاع جنوب شهری محکوم نمایند.

کمیته دفاع از مردم اسلام شهر

۲۴ فروردین ۱۳۷۵

## آکسیون اعتراضی برای آزادی زندانیان اسلام شهر و اکبر آباد

امروز ساعت ۱۱:۳۰ بدعوت کانور سیاسی ایرانیان فریحموتت ایرانیان آزادیخواه در خیابان اصلی مرکزی شهر (Zaza) تجمع کرده و دست به تظاهرات ایستاده اعتراضی زدند. در پلاکاردها سرکوب اعتراض کارگران و زحمتکشان اسلام شهر و اکبر آباد محکوم شده و آزادی فوری زندانیان سیاسی دستگیر درخواست شده بود. راهپیمایان آنگاه در حالیکه شمار سر میدادند در طول خیابانهای اصلی به راهپیمایی پرداختند. در پایان آکسیون در ساعت ۱۳:۳۰ تظاهرکنندگان مجدداً تجمع کرده و از نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر خواهان آزادی فوری زندانیان سیاسی شدند.

۸ آوریل ۹۵.. ۱۹ فروردین ۷۴

## قطعنامه

روز سه شنبه ۲ آوریل هزاران تن از مردم جنوب شهر تهران (اکبر آباد) در اعتراض به افزایش قیمتها، گرانی مواد سوختی و علیه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران اجتماع کرده و دست به تظاهرات زدند. در پی این تظاهرات، نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی ایران با گازاشک آور و به گلوله بستن مردم از طریق زمین و هوا، این تظاهرات را به خاک و خون کشیده که دهها نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند و در این بین هزاران نفر دستگیر شده که هم اینک در معرض اعدام قرار دارند. رژیم جمهوری اسلامی ایران ضمن یکسری حرکات نمایشی در تدارک اعدام دستگیر شدگان اعتراضات اخیر می باشد.

ما اعضا کنندگان این قطعنامه خواهان:

- ۱ - محکومیت رژیم جمهوری اسلامی ایران
- ۲ - آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی بخصوص دستگیرشدگان واقعه اعتراضی اخیر می باشیم.

هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) - دانمارک

حزب کمونیست ایران - دانمارک

فعالین اتحاد چپ کارگری ایران - دانمارک

هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - دانمارک

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - دانمارک

جمعیتی از فعالین مترقد چپ - دانمارک

۲۴ / ۱ / ۷۴

۹۵ / ۳ / ۱۲

پیام هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری به حزب کمونیست ایران  
به مناسبت ۲۶ ری بندان، سالروز تأسیس کومله

باگرمترین دروهای کمونیستی!

صمیمانه ترین پیام شادباش ما را به مناسبت ۲۶ ری بندان، سالروز تأسیس کومله بپذیرید. رژیم جمهوری اسلامی، این ناپهنگام تاریخی، جامعه ایران را در بیش یکی از حادثترین شرایط تاریخ معاصر قرار داده است. قلبی شدن روز افزون فقر و نابرابریهای اجتماعی، سرکوب، توحش، شکنجه، اعدام، تهاجم به مبارزات کارگری، بوروکراتیزه کردن مدام معیشت کار، تداوم تبعیض جنسی و ملی ما به ازای حمایت این رژیم از گور یا خواسته است. درمن کشمکش های سیاسی- طبقاتی که مدام حادثر میشوند. و تشهای اجتماعی که به اشکال متفاوت و نیز به شکل خیزشهای خود انگیخته بروز مهباند، گراپشتات و گروهبندیهای حامل منافع طبقات و گروهبندیهای اجتماعی. هریک درونمای خورش را به پیش میکشند. هم اکنون طیف گسترده ای از گرایشات حامل منافع بورژوازی و طبقات دارا، به طرق مختلف و از جمله تحت لوای 'مناسبت ایمنی' و 'دمکراسی خواهی دروغین و پوشالی، درتلاش اند بعنوان بدل جمهوری اسلامی و یا درمسویی با آن، تشها و خیزشهای احتمالی آبی را زیر چتر خود بگیرند. و نظم کنونی را تداوم بخشند. این طیف درحال حاضر درنگ و تاب بازسازی دیوش خویش است.

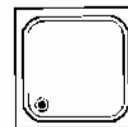
دربرابر این طیف، طیف سوسیالیسم کارگری قرار دارد، طیفی که افق حکومت کارگری، نفی جامعه طبقاتی، برقراری گسترده ترین آزادیهای سیاسی اجتماعی و نفی ستمهای ملی و جنسی را به پیش میکشد. این طیف با وجودیکه نیروی رسمی است، پراکنده و بی سازمان است. تلاش در راستای وه پابنت هایی که بتواند طرف تجمع وسیع این طیف باشد، ظرفی که عرصه سازمانهایی و سازمانگری اعتراض کارگری باشد و از موضع این طبقه در دیگر مبارزات سیاسی، اجتماعی دخالتگری کند. مهمترین پاسخ، به ضرورتی است که پیشابوی نیروهای این طیف قرار دارد. صف آراییی در راستای سرنگون سازی جمهوری اسلامی و در بستر اعتراض کارگری. و نیز با حرکت از مطالبات فرودستان، بتری است که میتواند روند بازسازی این طیف را جاوبود برداشتهای کم و بیش متفاوت عملی نماید.

جنبش کارگران و زحمتکشان کردستان همواره بعنوان بخشی از جدال اجتماعی و صف آراییی های سیاسی درمقابل جمهوری اسلامی عملکرد داشته است. پیوند و هماهنگی این جنبش، با جنبش اعتراضی کارگران و زحمتکشان سراسر ایران، در راستای همبستگی کارگری و رفع هرگونه ستم طبقاتی و ملی، گستره ای است که میتواند، کشمکش های سیاسی، طبقاتی را درمن منفعت انقلاب کارگری قرار دهد. ماضمن همبستگی با جنبش زحمتکشان کردستان و دفاع از مبارزاتی که کومله درمن این جنبش و برعلیه رژیم جمهوری اسلامی داشته است، و نیز با گرامیداشت یاد بخون شهیدگان راه سوسیالیسم و آزادی، ادامه کاری، گسترش و پیوستگی مبارزاتی شما را برعلیه رژیم جمهوری اسلامی آرزو میکنیم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد سوسیالیسم

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری ۱۳۶۷/۲/۱۹۹۵



هشتم جاری روز جهانی زن گرامی باد

هشتم مارس، هفدهم اسفند، روز جهانی زن، منظور تجدید میثاق پیوندگان آزادی و سوسیالیسم در مبارزه پیگیر علیه ستم جنسی و نظام مردسالاری است. این روز، روز همبستگی زنان در مبارزه مشترک علیه ستم های مرد سالاری، طبقاتی، نژادی و قومی است. اما برای رژیم جمهوری اسلامی، روز جهانی زن معنا و مفهومی ندارد زیرا زن در بینش قرون وسطائی آن، جهانی از خویش ندارد که روز جهانی داشته باشد. زن در قوانین و فشارش های ستمی جمهوری اسلامی نشاء اساء اجتماعی، جانور جنسی بی حق و حقوق، فرمانبردار مطلق مرد و برده خانگی بی ارزشی است بدون حق طلاق و سرپرشی کردگان، آزادی پریش و آموزش، ورزش و مسافرت و همپایگی با مردان در قضایات و شهادت در مراجع قضائی، در ارث و در تصدی مشاغل گوناگون اجتماعی.

مبارزه زنان ایران علیه این قوانین و سنت های پوسیده عهد جاهلیت، مبارزه ای است برای سرنگونی رژیم تحجر و نازیك اندیشی، رژیم پاسدار نظام سرمایه داری، یعنی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی بشابه پلیدترین شکل حاکمیت مردسالار، شکل گیری یک جنبش نیرومند زنان، جنبشی که نبرد قاطع علیه تمامی مظاهر نابرابریهای طبقاتی و جنسی را و فرهنگ و نظام مردسالاری را هدف قرار دهد. و نیز پیوند این جنبش با جریان عمومی مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم در شرفا سهم و سرزوش ساز در مسیر مبارزه زنان برای رهائی است.

ما ضمن حمایت و پشتیبانی کامل از مبارزات و جنبش نیرومند زنان علیه نظام مردسالار و پدرسالار و برای رهائی، هشتم مارس هفدهم اسفند، روز جهانی زن را به همه زنان شادباش میکنیم.

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

۱۷ اسفند ۷۲ / ۸ مارس ۹۵

به کمسارهای عالی پناهندگان سازمان ملل!

سازمان عفوین المللی!

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل!

در پی هتکهای تکنولوژی دولت ترکیه و ایران و حمایتهای مداوم این دولت از جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق تشکیلاتی همچون انجمن ایرانی مضم نورترک و همچنین استرداد آنها، مجدداً دولت ترکیه به حمله ای گسترده و سراسری بر علیه پناهندگان ایرانی مضم در ترکیه دست زده است. در راستای این اقدامات علاوه بر فرافروالی ۵۳ نفر از پناهجویان مضم در شهر نوشهر تحت عنوان تکمیل پرونده و دستگیری تعدادی در شهرهای آماسا و قیصیه، هم اکنون خطر دیورت به ایران برای ۶ نفر از پناهجویان مضم شهزنده بلاواسطه وجدی است. طوری که بنس ترکیه لیزصد خودبندی بر استرداد آنها را اعلام نموده است. اسامی این ۶ نفر وشعاره پرونده آنها به فرار زیر است:

- ۱. حمید کاردان شماره پرونده K/1683
- ۲. محمد کاردان K/1635
- ۳. امیر قادری G/415
- ۴. خدیجه لیخ نور
- ۵. محمد هادی خرمدل K/187
- ۶. سیدجعفر دمیدبان D/727

افراد نامبرده بعد از ظهر روز پنجشنبه ۳۰ مارس ۱۳۹۵، به مقصد نامعلومی انتقال داده شده اند. در این میان متأسفانه پناهجویان با بی عملی مسئولین دفتر LNA مسترد ترکیه وارجاع به دولت ترکیه مواجه هستند.

ما خواستار جلوگیری از این اقدام دولت ترکیه که مخالف موازین حقوق بشر می باشد ونهش شرافا انتقال پناهندگان سیاسی ایرانی به کشورهای امن هشتم.

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

۳۱ مارس ۱۹۹۵

مانده حتی ماقبل سرمایه داری و عدم توازن قوا بین سوسیالیسم و سرمایه داری در سطح جهان :

۲- از نظر پیشبرد مبارزه طبقاتی ، عدم اجرای دقیق بلاوقته بودن انقلاب درکشورهائیکه پرولتاریا به قدرت رسیده و برعکس پس از سنگ اندازی بورژوازی میدان دادن به حقوق بورژوازی و رشد و نه تعدیل آنها ؛

۳- عدم اجرای دمکراسی پرولتری به مفهوم تضعیف نقش شوراها در تولید و خدمات و درعرصه سیاسی ، دادن نقش منحصر به فرد به حزب پرولتاریا در دولت و در نتیجه رشد بوروکراسی و جدائی توده ها از حزب و دولت .

درسگیری از این اشتباهات تنها باتکیه به آموزشهای مارکسیستی ممکن است و نه بررسی اشتباهات از موضع بورژوازی . امروز در نظر بسیاری طرح نظرات مارکس ، لنین و مائو تسه دون "عقب افتاده گی" تلقی میشود ولی کتابهای بی سروته روشنفکران سرخورده حقیقت محض تلقی میشود . ممکن است ما را به دکماتیست بودن متهم کنند ولی چه باک که حقیقت را نمیتوان با هیچ وسیله ای برای همیشه پوشاند . بطور خلاصه قبول دیکتاتوری پرولتاریا ، مرکزیت دمکراتیک و نفی فراکسیون تشکیلاتی در حزب پرولتاریا عین دمکراسی پرولتری است و رد آنها افتادن به چاه ویل دیکتاتوری بورژوازی ، پلورالیسم سیاسی و آنارشسیسم تشکیلاتی باب طبع بورژوازی . و در شرایطی که مبارزه خشن و بیرحم طبقاتی چه درعرصه بین المللی و چه درایران باحدت و شدت بی نظیری جریان داشته و بورژوازی افسارگسیخته به محروم کردن طبقه کارگر و توده های عظیم از حداقل معیشت میباشد ، ستیز کار و سرمایه با ترفندهای سوسیال دمکراتیک راه به جای دوری نخواهد برد .

رسم عاشق نیست بایک دل دو دلبرداشتن

یازجانان یازجان بایست دل برداشتن

شرط مردی نیست چون جانوسیارو ماهیار

یار دارا بودن و دل باسکندر باختن

۷ فروردین ۱۳۷۴

بورژوازی نیست . و اما پلورالیسم بورژوازی نه به خاطر احترام گذاشتن به رای و نظر افراد بلکه به خاطر تفرقه انداختن و حکومت کردن بر مردم است . احزاب بورژوائی از نظر اساس فکری باهم متحدند و فقط در نما و ظاهر امر اختلافات جزئی باهم دارند و با این ترفند بخشهایی از مردم را به سوی خود میکشند . این از اساس با جهان بینی و شیوه تفکر پرولتاریا که خواستار از بین بردن مرزها و دولتها ؛ نابودکردن طبقات ، تبعیضات نژادی ، جنسی ، مذهبی و ملی ؛ و آزادی و برابری شهروندان میباشد در تضاد میباشد . پرولتاریا با حق انتخاب آزادانه و مرکزیت دمکراتیک به مسایل مطروحه در جامعه پاسخ میدهد زیرا که از فرقه گرایی که از منافع تنگ نظرانه برمیخیزد ، بیزار است و خود را تا بدان حد تنزل نمیدهد . لذا تا زمانی که طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد و در جریان استراتژی از بین بردن طبقات به این واقعیت که طبقات و لایه های مختلفی هنوز وجود دارند احترام گذاشته و وجود احزاب مختلف را میپذیرد و مبارزه طبقاتی را در مقابل با احزاب دیگر در راستای تعمیق سوسیالیسم پیش میبرد ، دشمنانش را محدود میکند و به دوستان فرصت نوسازی را میدهد و بهمین دلیل ضمن اینکه جلو وجود احزاب سیاسی را در سوسیالیسم نمیگیرد اما یک لحظه هم از دشمنانش غافل نمیشود و لذا دمکراسی پرولتاریا همانند دمکراسی بورژوازی بدون قید و شرط نیست . تنها یک تفاوت بین آنها هست که دمکراسی بورژوازی دمکراسی بدون قید و شرط برای سرمایه است به ضرر کار و دمکراسی پرولتاریا دمکراسی بدون قید و شرط برای کار است به ضرر سرمایه . و در همین ارتباط است که دیکتاتوری پرولتاریا معنای واقعی خود را باز مییابد که عبارت است از دیکتاتوری نسبت به سرمایه دارانی که قصد بازگشت به نظام سرمایه داری دارند و بر علیه سوسیالیسم توطئه می چینند .

اینها آموزش مارکسیسم اند . حال چرا پرولتاریا نتوانست این درسها را دقیقاً به اجرا درآورد ؟ دلایل این امر متعددتند ، اما به سه نکته اساسی میتوان در اینجا اشاره کرد :

۱- از نظر مادی و زیر بنایی پیروزی انقلاب درکشورهای نسبتاً عقب مانده سرمایه داری و لذا وجود مناسبات عقب

## هم دولت کارگری ، هم دمکراسی !

جلال افشار

مبانی نظری مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری که اخیرا انتشار علنی پیدا کرده است از تناقضاتی چند برخوردار است که امیدوارم تهیه کنندگان بتوانند راهی برای رفع آن ها بیابند. این تناقضات در همان سه بند اول اعتقادی\* دیده میشود. در آنها اعلام شده است که مجمع مذکور در برابر جمهوری اسلامی برای یک دولت کارگری مبارزه می کند. این اعتقاد با توجه به وظایف و اهداف اقتصادی اجتماعی ای که اتحاد چپ کارگری برای خود معین کرده است یعنی تحقق بدیل سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی کاملا عادی و قابل فهم است و اگر از همین دیدگاه به مسئله سوسیالیسم و دولت نگاه کنیم، جز اینهم نمی توانست باشد. طبق این دیدگاه که یک دیدگاه سنتی و جا افتاده مارکسیستی است دولت کارگری ابزار استقرار سوسیالیسم است. در اینجا طرح مذکور کاملا بر بنیادهای منسجمی استوار است. مسئله اما از آنجا شروع میشود که در کنار ابزار اعتقاد به تشکیل دولت کارگری ، در بند ۲ از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و حق همه آحاد جامعه و طبقات برای تشکیل احزاب خود دفاع شده است. محتملا مقصود تهیه کنندگان این برنامه از آزادیهای بی قید و شرط و حق تشکیل احزاب همه طبقات اجتماعی محدود به دوره پیش از انقلاب نمی شود، بلکه با در نظر داشت ابزار اعتقاد آنها به جدایی ناپذیری سوسیالیسم و دمکراسی یقینا این آزادیها در دوره پس از انقلاب و تحت حاکمیت دولت کارگری نیز محترم شمرده خواهد شد.

اگر این استنباط صحیح باشد سوال مقدوری بدین شکل طرح خواهد شد که آیا دولت کارگری چه موضعی در برابر شرکت طبقات دیگر در دولت خواهد داشت. زیرا کسی که از آزادیهای بی قید و شرط یا نامحدود سیاسی دفاع می کند منطقا حق مشارکت در قدرت سیاسی را هم برای احزاب دیگر پذیرفته است. به عبارت دیگر معنای پایبندی به حق دمکراتیک دیگران یعنی اعتقاد به اینکه دولت را نیز حاضریم در معرض رقابت آزاد همه احزاب و گروههای اجتماعی قرار دهیم. در همین معنا کسی که از دولت دمکراتیک دفاع میکند نظرا حرف منسجمی دارد. زیرا طبق تعریف یک دولت دمکراتیک عبارت است از دولتی که به شیوه ای دمکراتیک یعنی از راه رقابت آزاد احزاب و گروههای اجتماعی مختلف سرکار می آید و در همان حال به شرایط روی کار آمدن خود پایبند می ماند، یعنی شرایط تغییر مجدد خود را از میان نمی برد. پس نیرویی که به آزادیهای بی قید و شرط اعلام وفاداری میکند اگر نمی خواهد وسط راه به این اعتقاد خود پشت کند، باید تداوم آن را در دولت بپذیرد و به اصطلاح به مقررات بازی دمکراسی تا آخرش وفادار باشد. حال اگر فرض را بر این قرار دهیم که تهیه کنندگان مصوبه اتحاد چپ کارگری به این اصول باور دارند و نمی خواهند دولت کارگری را از طریق سرکوب دیگران مستقر سازند در آنصورت چه اصراری داشته اند که نام دولت آلترناتیویشان را دولت کارگری بگذارند. مثلا آیا اشکالی در این می دیدند که همین پایبندی پیگیر به دمکراسی و پذیرش دولت دمکراتیک ، تلاش خودشان را روی سازماندهی کارگران قرار دهند و بکشند وزن سیاسی آنها در دولت مذکور بالا و بالاتر ببرند. بورژوازی در این زمینه شیوه جالبی دارد و خود را نیز بهیچ وجه دچار تناقض نمی کند. آنها ضمن دفاع از دولت دمکراتیک ، از کسب هژمونی خود لحظه ای غفلت نمی ورزند. به عبارت دیگر هم به مقررات بازی دمکراتیک پایبند مانده اند و هم به اصول طبقاتیشان وفادار هستند.

بنظر می رسد طرفداران اتحاد چپ کارگری با قبول بند ۲ خواسته اند

بگونه ای خود را از معضلات سیاسی چپ استالیانیستی برهانند ولی بعلت آنکه عمیقا به برنامه های آن معتقد مانده اند، یعنی استقرار سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری پرولتاریا (دولت کارگری) گرفتار مشکلات بزرگتری شده اند. بدین شرح که مثلا اگر آنها واقعا به دمکراسی ای که گفته اند وفادار باشند و به استدلالاتی که در بالا شد توجه کنند، و دمکراسی را تا دولت ادامه دهند و دولت دمکراتیک را بپذیرند ، در آن صورت وظایف و اهداف بند ۱ و ۲ یعنی استقرار سوسیالیسم چه خواهد شد؟

همانطور که میدانیم طبق این دیدگاه سوسیالیسم فقط کار پرولتاریاست و این تنها دولت صرفا کارگری است که توانایی استقرار سوسیالیسم را دارد. لذا اگر آنها دولت دمکراتیک را به جای دولت کارگری در برنامه شان میگذاشتند مرتکب کار غیر «اصولی» بسیار بزرگتری شده بودند.

شاید طرفداران طرح مذکور استدلال کنند که ما نه بشیوه سرکوب متوسل خواهیم شد و نه به دولت دمکراتیک رجوع خواهیم کرد. ما تلاشمان را برای یک دولت کارگری صرف می کنیم و در صورتیکه احزاب دیگر با بنسب آوردن آزایی بخواهند در دولت شرکت کنند، ما که به برتسب های طبقاتی و دمکراتیک پایبند هستیم ، دولت را ترک خواهیم کرد. بعبارت دیگر ما مدافع «ایا دولت کارگری یا ماندن در اپوزیسیون» هستیم. در این صورت رفقا باید به یک رشته سئوالات دیگر جواب بدهند. اولاً نباید فراموش کرد که در یک جامعه با احزاب و گروههای مختلف ، و بویژه جامعه ای مثل جامعه ایران که مورد مشخص بحث ماست و در آن ضعیف ترین گروه های سیاسی گروههای چپ هستند و طبقات و احزاب غیر پرولتری یک پای بی چون و چرای قدرت سیاسی هستند، طرح یک دولت کارگری یک تخیل محض است و در این حالت حزبی که بخواهد فقط و صد درصد حزب سوسیالیسم انقلابی بماند همان بهتر و بی تناقض تر که نقش حزب اپوزیسیون را برای خود انتخاب کند و یکسره از خیر دولت بگذرد. اما چنانچه مانند طرفداران طرح مصوبه چپ کارگری به اهمیت دولت واقف باشد و به دولت به مثابه مهمترین ابزار رسیدن به سوسیالیسم باور داشته باشد، در آنصورت آیا این خود بزرگترین تناقض و ساده اندیشی نخواهد بود که بدین راحتی دولت را واگذار نماید؟ آیا این کار برای مردم قابل فهم و قابل پذیرش است که حزبی که برای دولت کارگری می گوشت و یختمل در این راه به موفقیت های شایانی هم نایل می آید، بخاطر موفقیت های نسبی دیگر طبقات و شرکت شان در قدرت سیاسی از کل قدرت سیاسی چشم ببوشت. آیا این نوع دیگری از هژمونی طلبی و انحصارگرایی نیست که این بار به صورت پامیسف ابراز میشود. گذشته از این ، مگر نمی شود از قدرت سیاسی ائتلافی در جهت دولت کارگری و افزایش قدرت و سهم طبقات زحمت کش سود جست. امتناع از این نوع دولت و صرف نظر کردن مطلق از دولت دمکراتیک ، خیلی ساده عبارت است از تبدیل موفقیت نسبی احزابی که آزایی بدست آورده اند تا فقط شریک قدرت شوند، به صاحبان قدرت سیاسی. آیا توده های هوادار طرح شما همان کارگرانی که برای دولت آماده و تربیت کرده اید اینرا می پذیرند.

در استدلال مارکسیسم ارتدکس قاعده بر این بود که انقلاب بر دمکراسی مرجع شمرده شود. مارکسیسم ارتدکس در این باره که هیچگاه دچار کوفت فکری خرده بورژوازی نخواهد شد و دولت و انقلاب را که حاصل قهرمانی حزب پیشرو و خون بها پرولتاریای انقلابی است به رای عده ای بورژوا و مشتی روشنفکر تحصیل کرده لیبرال نخواهد گذاشت صریح و قاطع بوده است. اکنون پیروان طرح چپ کارگری که در اصول اقتصادی و سیاسی (دولت کارگری و استقرار سوسیالیسم) همچنان پیرو مارکسیسم ارتدکس هستند. اولاً باید روشن کنند که آیا بر پایه بند سوم حاضرند انقلاب و دولت را به رای بگذارند. ثانياً آیا به چه علت دولت دمکراتیک را که تجسم واقعی بند ۳ است از طرحشان حذف کرده اند، و ثالثا چرا به فرض احترام به دمکراسی و ضرورت فرارویی آزادی احزاب غیر پرولتری به مشارکت آنها در دولت ، آنها از پیش فرض های دولت کارگیشان حذف کرده اند و قهرا سرنوشت حزب اپوزیسیون را برای خود،

## بدیل الغای استثمار، رویا یا واقعیت

آهنگر

اتحاد چپ کارگری سرانجام بشکلی مرموز، با مباحثی در بسته، غیر علنی و بدون هیچگونه گزارشی از مباحثات آخرین مجمع دو روزه خود به کارگران، زحمتکشان و فعالین چپ بویژه در داخل کشور، مبنای نظری خود را به تصویب رساندند.

هنوز تناقضات ناشی از اتحاد سرهم بندی شده سابق پاسخ نگرفته بود که یک مصوبه متناقض جدید جای آن را گرفت و به ابهامات تاکنونی شدت افزود. این امر علی‌الخصوص به متد برخورد و شیوه فعالیت این جریان‌ها بر میگردد، شیوه ای که به هیچوجه مبین گسست و برش از مناسبات توطئه‌گزارانه فعالیت سیاسی تاکنونی حاکم بر بخش اعظم چپ ایرانی ندارد و به مداخله علنی کارگران، زحمتکشان و روشنفکران چپ بصورت بی‌نیاز و بدبینانه نگاه می‌کند. چنین روشی است که موجب می‌شود، چپ که خود را کارگری می‌نامد و می‌خواهد برای چپ داخل و خارج فعالیت نماید، نه کارگران و زحمتکشان را آدم حساب کند که در مباحثات علنی آن شرکت و دخالت نمایند و نه برای چپ بویژه در داخل کشور اهمیتی قائل می‌شود که آنها را در مباحثات علنی درگیر نماید. فقدان گزارش دهی جامع و علنی به کارگران، زحمتکشان و فعالین چپ، آن روی سکه روش فعالیت غیر توده ای این بخش چپ است.

برخورد لاقیدانه این رفقا به مصوبات و وعده‌هایی که داده بودند نیز مثال زدنی است. بر طبق مصوبه اردیبهشت ماه ۱۳۷۲ اتحاد چپ کارگری صباحه حول پلاتنرم اتحاد ممنوع شد و قرار بر این بود که از طریق برگزاری سینه‌های علنی، مناخات پلاتنرم را دامن زده و به عموم رله نمایند. هم اکنون ده ماه از آن تاریخ گذشته است. چپهای کارگری در این مدت بدون برگزاری حتی یک سینه‌ای علنی و عدم اجازه انتشار بولتن مباحثاتی حول پلاتنرم - هر چند پاره ای از رفقا در مباحثات تاکنونی به مباحث پلاتنرم نیز گریز زدند- مبنای نظری پلاتنرم این طیف را تدوین کردند. تصویب مبنای نظری در اجلاس دو روزه اخیر نیز با اطلاعیه قبلی هیئت منتخب چپ کارگری انطباق ندارد. چه قرار بر این بود که در این اجلاس حول پلاتنرم و شکل اتحاد فقط تبادل نظر صورت گیرد. هراسی از علنیت سرنوشتی موجودیت متناقض این بخش چپ

ایرانی را گرفته است. این هراس از آنجا ناشی می‌شود که این بخش از چپ یا نمی‌تواند متحد شود و یا اگر بسوی اتحاد حرکت می‌نماید آنرا بشکلی توطئه‌گزارانه، مخفی و با سازشهای غیر اصولی، سرهم بندی شده و علنا اعلام نشده صورت می‌دهد. همانگونه که تاکنون مشاهده شده است، این اتحاد محصول یک دوره صباحت علنی، وسیع و همه‌جانبه نبوده است. بنابراین منطقی که از روای آن نقصانهای فردی، سازمانی و عمومی رفع و وحشتی اصولی حاصل آید، یافت نمی‌شود.

بنابراین بدون نیاز به شرکت در چنین مجمعی، می‌توان تشخیص داد که مصوبه اتحاد چپ کارگری چه آش شلم شوربانی است. من در ادامه همین نوشته مختصراً به این سند گریز خواهم زد و به تناقض آنها با مصوبات سازمان خودمان نیز اشاره خواهم کرد. در نتیجه، شروع کار اتحاد چپ کارگری در هراس از علنیت، در هراس از کارگران، زحمتکشان و مداخله چپها آغاز شده است. آیا با چنین شروعی، اختتام خوشی قابل پیش بینی است؟ آبی امید نباید بود اما:

«خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج»

## لغواستثمار در یک کشور؟!

مبنای نظری مصوب مجمع اتحاد چپ کارگری در شش بند تنظیم شده است. نحوه فرسولامیون سند بگونه ای است که اسکان تأویل و تفسیر را در آن کاهش داده است. این امر بویژه در سه بند اول سند برجسته است که زمینه هرگونه تفسیر دلخواهی از آنرا مانع شده است. در بند اول و دوم چنین آمده است: «۱- اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگانهای خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم. ۲- اعتقاد به سوسیالیسم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی.»

همانگونه که از سند مستفاد می‌شود، اولاً، رژیم سرمایه داری اسلامی سرنگون باید گردد. ثانیاً، دولتی کارگری باید تشکیل شود، ثالثاً، بدیل سوسیالیستی می‌بایست بجای جمهوری اسلامی متحقق شود و بالاخره شاه بیت سند رابعاً، سوسیالیسم به مفهوم... الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی باید پیاده شود. همه این موارد نیز خصلت اعتقادی دارند.

تفاوت به شرایط مورد نظر مارکس و پیش شرط های لنین تصمیم دارد دیکتاتوری پرولتاریا را با دموکراسی بورژوازی ترکیب کند.

جلال انشار - ۳ مارس ۱۹۹۵

\* برای خواننده ای که به مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری دسترسی ندارد این ۳ ماده را نقل می‌کنم:

۱- اعتقاد به ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگانهای خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم.

۲- اعتقاد به سوسیالیسم بنهضم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی.

۳- اعتقاد به جدایی ناپذیری بودن سوسیالیسم و دموکراسی و دفاع از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رای همه آحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی.

رقم زده اند. این ها سنولاتی است که تهیه کنندگان باید به آنها بپردازند. فقط در پایان خاطر نشان میکنم که شعار جدائی ناپذیری سوسیالیسم از دموکراسی شرایط خاصی دارد. تا زمانیکه این شرایط مهیا شود بعید است سنولات یاد شده پاسخ در خوری پیدا کنند، اگر در طرح مارکس سوسیالیسم با دموکراسی انطباق می‌یافت بدین علت بود که مارکس برای پرولتاریا در سطح جامعه همان موفقیتی را مفروض میگرفت که بورژوازی در شرایط سرمایه داری از آن برخوردار بود و با اتکا به آن هم از دموکراسی و هم از صنایع طبقاتی خود دفاع می‌کرد. در طرح لنین هم تناقض وجود نداشت، او نیز می‌پذیرفت که برای حفظ دولت کارگری باید شرایط مقتضی فراهم شود، منتها برخلاف مارکس معتقد بود که این شرایط را نباید حتماً بورژوازی فراهم آورد، بلکه پرولتاریا خود می‌تواند اینکار را هزار بار بهتر از بورژوازی انجام دهد. لذا لازم می‌آمد که پرولتاریا با سرکوب قهرآمیز بورژوازی و مستقر کردن دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی یک دولت اضطراری برای مقابله با مقاومت و بقایای تلافی بورژوازی این امر را به سرانجام برساند. به همین علت در طرح لنین جانی برای دموکراسی بورژوازی و به رای گذاشتن دولت شورایی باقی نمی‌ماند. مجمع اتحاد چپ کارگری اما بی

آنکه از طریق در هم تنیدگی در اقتصادیات جهان، جایگزین ایجاد شده لغو استثمار، الغای طبقات اجتماعی و... را توسعه داد و از طریق ورود در شبکه سیاسی اجتماعی و بویژه اطلاعاتی - ارتباطی سرمایه فراملیتی صدور آلترناتیو ایجاد شده حاصل لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی و... را در کشورهای نامبرده و جهان جریان داد.

شما مسلما در این زمینه فکر کرده اید و یکی از شقوق فوق را برگزیده اید و با اطلاع از عواقب، پیامدها و ادامه تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از لغو استثمار و طبقات اجتماعی که پس از سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی کرده اید، چنین سندی را به تصویب رسانده اید.

مختصرا شقوق محتمل فوق را بررسی کنیم (۱) - برای چنین بررسی نگاهی بسیار کوتاه به وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران ضرورت دارد. ایران از برکت حکومت فهرانی جمهوری اسلامی به همه لحاظ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی به سقوط و پرتگاه کشیده شده است. شاخصهای چنین امری را می توان در صنعت زدائی جامعه، سلطه اقتصاد تجاری - پولی به کل اقتصاد، گسترش اقتصاد غیر مولد و انگلی، افزایش وحشتناک جمعیت و گسترش فقر نسبی و مطلق دید. با توجه به چنین شاخصهایی، تغییرات گسترده و تازه ای در بافت و ترکیب طبقاتی جامعه و ساختارهای اجتماعی ایجاد شده است. اهم این تغییرات عبارتند از کاهش نسبی و حتی مطلق کارگران صنعتی، کاهش سهم مزدبگیران زحمتکش نسبت به کل جمعیت، توسعه جمعیت شاغل در بخشهای غیر مولد و غیر رسمی اقتصاد، سقوط سطح زندگی طبقات متوسط و تجزیه بخش مهمی از آنها در طبقات فرودست جامعه، کم رنگ شدن فاصله ها و برش های طبقاتی میان بخشهای میانی و مزدبگیران فکری ویدی و بالاخره ظهور یک اقلیت ممتاز اقتصادی (خصوصی و دولتی). بیگ کلام خطر فلاکت سرتابای جامعه را فرا گرفته است.

**شقی اول:** دولت کارگری با اطلاع از دشمنی طبقاتی سرمایه جهانی، که تاروپود جهان کنونی را تحت کنترل دارد، به طرف استقلال کامل حرکت می کند. دولت کارگری در عین حال مطلع است که سرمایه جهانی با ارتش آتش ناپذیری دارد و مستقیم و غیر مستقیم برنامه سقوط آنرا طراحی می کند. بنابراین دولت کارگری مجبور می شود برای دفاع از جایگزین ایجاد شده لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی، یک ارتش قوی، مدرن و کلانیک، لاقتل در حد ارتش عراق در موقع جنگ خلیج ایجاد نماید. برای توطئه های داخلی نیز سازمان اطلاعات و امنیت و سازمان ضد جاسوسی قوی ضروری می شود. اینکار بدون یک پلیس قوی، سازمان یافته و ثابت ناکافی بنظر می رسد. بنابراین بازاری نظامی دولت کارگری باید آهتین، قوی و بزرگ باشد. البته هراسی نیست، کارگران و زحمتگشان از تولید ناچیزی که برای جمعیت ۶۰ میلیونی ایران وجود دارد مخارج هنگفت این دستگاه نظامی غول بیکر و خریدهای تملیحاتی آن را از اضافه ارزش حاصل از کار خود بالاچار خواهند پرداخت.

با شرایطی که از اقتصاد ایران میدانیم، یعنی وضعیت فلج، دولت کارگری که قبلا بدیل لغو استثمار و الغای طبقات را انجام داده است برای اینکه فقط سرپا بماند - رشد، توسعه و رفاه پیشکش - به سه پارامتر اساسی نیازمند است.

**اول:** بسیج توده ای برای ایشار و مایه گذاری وسیع. بنظرم سالهای اولیه هر انقلابی چنین بسیجی را در خدمت هر دولت برآمده از انقلاب، چه ارجعاعی و چه انقلابی میگذارد. منتهی این بسیج اولاً خصلت موقتی دارد و ثانیاً به همانگونه که با شدت می آید در صورت دست نیافتن به شعارها و اهداف تعیین شده، خود به نیروی تخریب بدل خواهد شد. دوم، به کارگیری نیروی انسانی کارآمد و متخصص که بتواند انجام روشنفکرانه و تکنیکی برنامه را متحقق سازد. هیچ انقلابی در دنیای معاصر سرمایه داری تاکنون نتوانسته است، بدون باج دهی و چرب کردن سبیل این بخش کارآمد اقتصادی

من در اینجا وارد مناقشه در تعاریف بالا نمی شوم، ولی اتفاق نظر را در یک نکته کلیدی و بنیادی تعاریف این سند نمی توانم نگویم. زیرا در آشفته بازاری که هم اینک هر چیز بنام سوسیالیسم تعریف و آرایش می شود، این سند سعی کرده است، اولاً، سوسیالیسم را بمثابة یک نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بیان کند، این نکته درستی است. ثانیاً، در تعریف سوسیالیسم نیز سعی کرده است هسته وجودی نقد سرمایه داری، یعنی نفی قانون ارزش و استثمار را بگونه کند. بر مبنای چنین فعل و انفعال اقتصادی است که مالکیت اجتماعی برقرار می شود و طبقات اجتماعی لغو می گردند. البته در تعریف از سوسیالیسم عناصر مهم دیگری نیز هست که سند فاقد آنست، اما همانگونه که اشاره کردم من فعلا و برای این نوشته تمایلی برای ورود در آن بحث را ندارم، بویژه آنکه تدوین کنندگان سند عناصری از تعریف را در بند ۲ وارد کرده اند که هم بنیان اصلی سوسیالیسم را توضیح میدهد و هم منظور مرا از مباحثه کنونی حاصل می نماید.

همانگونه که سند صراحت داده است بجای جمهوری اسلامی باید «بدیل سوسیالیستی» (یعنای «الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی») قرار گیرد. در اینجا هیچگونه اشاره ای به حلقات واسط، دوره گذار، برنامه انتقالی، سمت گیری سوسیالیستی، سوسیالیسم ناخالص، «سوسیالیسم نسبی» و... نشده است. جمهوری اسلامی را سرنگون میکنیم و استثمار طبقات را حذف می کنیم و مالکیت اجتماعی را برقرار میکنیم. این برنامه، کپی همان برنامه ای است که بلشویکها بطور ضربتی پس از انقلاب اکتبر در روسیه پیاده کردند. آن برنامه سرما نتایج جامعه بار خود را نشان داد و دولت کارگری را به مرز سرنگونی کشاند. عقب نشینی از برنامه اقتصادی ساختمان سوسیالیسم به برنامه نپ، یا مضمون سرمایه داری انحصاری دولتی به دولت کارگران و دهقانان در زمینه سیاست منجر شد و سقوط دولت بلشویکی با ضایعات و تلفات انسانی، مالی، اقتصادی و اخلاقی زیاد از بین رفت.

سوالی که با دیدن برنامه لغو استثمار و طبقات اجتماعی و برقراری مالکیت اجتماعی بمثابة بدیل حکومت اسلامی مطرح می شود، اینست که کدام یا کدامین عنصر یا عناصر در ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران و جهان نسبت به موقعیت نزدیک به هشتاد سال قبل روسیه و جهان بفتح ساختمان سوسیالیسم با تعاریف ارائه شده شما بمثابة بدیل رژیم اسلامی و بدون وجود حلقات واسط، مرحله گذار، برنامه انتقالی و... تغییر کرده است، که شما با چنین اصول اعتقادی وارد معرکه بازی سیاست شده اید. اگر قبلا کشور روسیه بدلیل تسلط ساخت دهقانی و ادغام محدود در ساخت جهانی سرمایه، می توانست به رشد نسبی مستقل - و نه لغو استثمار و از این داستانها - به شیوه دولتی دست یابد. هم اکنون در هم تنیده شدن عرضی و عمقی اقتصادیات جهان و حاکمیت دلار، مارک، ین و کشورهای فراملیتی بر مجموعه اقتصاد جهانی چنین شبهات سوسیالیستی را به سخره میگرد.

بنابراین در تداوم اقدامات جایگزینی شما در قبال حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی، بمفهوم لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی و... شما نیاز به اجرای برنامه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... خواهید داشت. آیا مطلع و آگاهید که این برنامه ها را با توجه به بدیلی که بر مبنای لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی صورت داده اید، چگونه پیش خواهید برد. من فکر میکنم و تجارب تاکتونی جهانی نیز اینرا اثبات کرده است، که برای این کار دو امکان بیشتر وجود ندارد. یا می بایست از طریق استقلال اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور ایران از بقیه جهان بدیل ایجاد شده حاصل لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی و... را تثبیت کرد و از طریق بند ۶ اعتقادی سند مصوب «اصل انترناسیونالیسم کارگری و پایبندی به ملزومات آن در کردار» بدیل لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی را در ترکیه، پاکستان، روسیه، کشورهای عربی حوزه خلیج، اروپا، آمریکا، ژاپن و... نیز صادر کرد، یا



کلام پذیرش جبری حاکمین و سلاطین جهان سرمایه است و بازی در بساط دیگران و عموماً با استفاده از منطق، وسائل و ابزارهای حاکم بر این بازار، بر این جهان و این روابط است. چنین بازی را می توان ماهرانه، ظریف و در بسیاری موارد بر ضد حتی حریفان قدرتمند پیش برد ولی با تکیه بر بدبلی که قبلاً از لغو استثمار و حذف طبقاتی اجتماعی بوجود آمده است، نمی توان در این بازی شرکت کرد. زیرا قوانین اصلی حاکم بر بازی بر منطق طبقات، قانون ارزش و تولید کالائی قرار دارد. می توان در آنها دست برد و ارزشهایی را بر ضد آنها تحمیل کرد، ولی از منطق عمومی آنها نمی توان فرار کرد و نمی بخش رسمی. در وضعیتی از ایندست گسترش بوروکراسی و حاکمیت آن بر اقتصاد و جامعه گریز ناپذیر است. تورم دولت کارگری بمعنای تقویت بخش انگلی جامعه و سرریز بخش مهم دیگری از اضافه ارزش حاصل از کار مزدبگیران مولد و مفید جامعه به جیب بوروکراسی است.

اما همه ما بخوبی میدانیم که لازمه پیشرفت یک برنامه سوسیالیستی بمعنای لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی در ابتدا، دموکراتیزه کردن دولت و سپس حرکت بسمت زوال آنست. برنامه استقلال اقتصادی، از یکطرف دولت را بشابه یک طبقه امتیاز بگیر حاکم بر تولید و اضافه ارزش حاصل کار کارگران و زحمتکشان در می آورد و از طرف دیگر بجای کوچک شدن و دموکراتیزه گردیدن، باد کرده و بوروکراتیزه می شود و بعوض آنکه تضعیف شده و زوال یابد تقویت گردیده، تثبیت و تحکیم می شود. در چنین شرایطی دولت به هیبت سابق خود یعنی دولت اسلامی یا شاهنشاهی رجعت خواهد کرد. همانگونه که دولت تزاری پس از انقلاب اکتبر مجدداً جوانه زد. بنابراین دولت کارگری ساتری خواهد شد برای هیولای دولت اسلامی. از نطفه ای که از طریق تبدیل لغو استثمار و حذف طبقات اجتماعی در پلاتفرم بسته شده بود، هیولای مخرفی بدینا خواهد آمد که اول از همه والدینش را قورت خواهد داد و آنوقت سروقت کل جامعه خواهد رفت.

**شق دوم:** دولت کارگری در دست یازیدن به امکان دوم، هیچ پروژه تجربه شده ای در مقابل خود ندارد. اما واقعیات و ماتریالهای زیادی در دسترس او قرار دارد، که از آن طریق نیازی به تجربه تراژیک شق دوم نخواهد داشت.

ورود به بازار جهانی، پذیرش در اذغام جهانی با سرمایه است. پذیرش امر داد و ستد با منطق تولید کالائی و سود است. گرفتن یا دادن وام است و این یعنی بازی با سیاستهای مالی و نرخ بهره است که منتج از قانون ارزش می باشد. هماهنگی با نرخ برابری ارز و قوانین حاکم بر بورس است، که جعلگی از قوانین قمارخانه ای و ارزش بورژوازی - مالی نشئت میگیرند. قرار گرفتن در رابطه نابرابر با فرامیلتها و رانت تفاضلی ناشی از آنست. پذیرش نسبت تخصصی در مزد دریافتی یا پذیرش مزد بورژوازی است. زیرا مسافرت آزاد و دادرستد منبعث از آن، منطق معامله بر روی نیروی انسانی ماهر است. قرار گرفتن در راستای مبادلات اطلاعاتی - ارتباطاتی جهانی است و... در یک کلام پذیرش جبری حاکمین و سلاطین جهان سرمایه است و بازی در بساط دیگران و عموماً با استفاده از منطق، وسائل و ابزارهای حاکم بر این بازار، بر این جهان و این روابط است. چنین بازی را می توان ماهرانه، ظریف و در بسیاری موارد بر ضد حتی حریفان قدرتمند پیش برد ولی با تکیه بر بدبلی که قبلاً از لغو استثمار و حذف طبقاتی اجتماعی بوجود آمده است، نمی توان در این بازی شرکت کرد. زیرا قوانین اصلی حاکم بر بازی بر منطق طبقات، قانون ارزش و تولید کالائی قرار دارد. می توان در آنها دست برد و ارزشهایی را بر ضد آنها تحمیل کرد، ولی از منطق عمومی آنها نمی توان فرار کرد و نمی گذارند که فرار کنید.

بنابراین همانگونه که مشاهده می کنید، می توان رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را سرنگون کرد ولی تبدیل لغو استثمار و حذف طبقات اجتماعی را نمی توان جای آن گذاشت، بیک اعتبار می توان چنین بدبلی را جای آن گذاشت. اما این بدبیل، یک بدبیل حقوقی است تا حقیقی. روایتی است که از واقعیت فاصله دارد و با حقیقت ستیز.

که بدون آن هیچ برنامه جدی در دنیای مدرن قابلیت پیاده شدن ندارد، پیش رود. بنابراین برای این بخش باید چند برابر بیش از «هرکس به اندازه کارش» از اضافه ارزش حاصل از کار کارگران و مزدبگیران کم حقوق، بستانکار کرد. البته ناگفته روشن است که گل سرسید و دستچین شده این بخش، مهاجرات به کشورهای پیشرفته سرمایه داری را انتخاب خواهد کرد و بخش کمتر کارآمد آن به آقائی بر اقتصاد جامعه خواهد پرداخت. سوم، انباشت اولیه، دولت کارگری در شرایط کنونی جامعه ایران و بعد از آنکه طبقات را حذف کرد و استثمار را منغی نمود، در شرایط فلج و ورشکستگی کامل اقتصادی و مالی با بدهکاری میلیاردی که احتمالاً در شرایط تحقق دولت کارگری سه رقی خواهد بود، چگونه انباشت اولیه خواهد کرد؟ منابع این انباشت کجایند و چگونه تامین می شوند؟ تناقض انباشت اولیه در جوامعی نظیر جوامع ما و لغو استثمار که قبلاً صورت گرفته بود، چگونه حل می شود؟ اینها سئوالات و تناقضاتی هستند که بدون پاسخگویی به آنها بدیل لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی خصلت حقوقی خواهد داشت تا حقیقی.

در چنین شرایطی وضعیت دولت کارگری چگونه خواهد شد. ما قبلاً دیدیم که دولت کارگری نیازمند یک بازوی آهنین، بزرگ و قوی است که از قانون ارزش و اضافه ارزش حاصل از کار کارگران و زحمتکشان ارتداف می کند. بوروکراسی در چنین دولتی چگونه خواهد بود؟ فلج اقتصادی، نبود تولید، بازار سیاه به موازات بازار یا توزیع دولتی، سیر صعودی ارزش دلار در مقابل ریال، که در واقع بمعنای افزایش تورم و کاهش قدرت خرید واقعی مردم است، رشوه، دزدی، فساد، مافیای... و در واقع حاکمیت بخش غیر رسمی اقتصاد بر بخش رسمی، در وضعیتی از ایندست گسترش بوروکراسی و حاکمیت آن بر اقتصاد و جامعه گریز ناپذیر است. تورم دولت کارگری بمعنای تقویت بخش انگلی جامعه و سرریز بخش مهم دیگری از اضافه ارزش حاصل از کار مزدبگیران مولد و مفید جامعه به جیب بوروکراسی است.

اما همه ما بخوبی میدانیم که لازمه پیشرفت یک برنامه سوسیالیستی بمعنای لغو استثمار و الغای طبقات اجتماعی در ابتدا، دموکراتیزه کردن دولت و سپس حرکت بسمت زوال آنست. برنامه استقلال اقتصادی، از یکطرف دولت را بشابه یک طبقه امتیاز بگیر حاکم بر تولید و اضافه ارزش حاصل کار کارگران و زحمتکشان در می آورد و از طرف دیگر بجای کوچک شدن و دموکراتیزه گردیدن، باد کرده و بوروکراتیزه می شود و بعوض آنکه تضعیف شده و زوال یابد تقویت گردیده، تثبیت و تحکیم می شود. در چنین شرایطی دولت به هیبت سابق خود یعنی دولت اسلامی یا شاهنشاهی رجعت خواهد کرد. همانگونه که دولت تزاری پس از انقلاب اکتبر مجدداً جوانه زد. بنابراین دولت کارگری ساتری خواهد شد برای هیولای دولت اسلامی. از نطفه ای که از طریق تبدیل لغو استثمار و حذف طبقات اجتماعی در پلاتفرم بسته شده بود، هیولای مخرفی بدینا خواهد آمد که اول از همه والدینش را قورت خواهد داد و آنوقت سروقت کل جامعه خواهد رفت.

**شق دوم:** دولت کارگری در دست یازیدن به امکان دوم، هیچ پروژه تجربه شده ای در مقابل خود ندارد. اما واقعیات و ماتریالهای زیادی در دسترس او قرار دارد، که از آن طریق نیازی به تجربه تراژیک شق دوم نخواهد داشت.

ورود به بازار جهانی، پذیرش در اذغام جهانی با سرمایه است. پذیرش امر داد و ستد با منطق تولید کالائی و سود است. گرفتن یا دادن وام است و این یعنی بازی با سیاستهای مالی و نرخ بهره است که منتج از قانون ارزش می باشد. هماهنگی با نرخ برابری ارز و قوانین حاکم بر بورس است، که جعلگی از قوانین قمارخانه ای و ارزش بورژوازی - مالی نشئت میگیرند. قرار گرفتن در رابطه نابرابر با فرامیلتها و رانت تفاضلی ناشی از آنست. پذیرش نسبت تخصصی در مزد دریافتی یا پذیرش مزد بورژوازی است. زیرا مسافرت آزاد و دادرستد منبعث از آن، منطق معامله بر روی نیروی انسانی ماهر است. قرار گرفتن در راستای مبادلات اطلاعاتی - ارتباطاتی جهانی است و... در یک

## آشتی با دمکراتیسم و دفن استالینیسم

خواهد ریخت و دیگر چیزی بنام استالینیسم باقی نخواهد ماند. بند ۲ میانی نظری اتحاد چپ کارگری با صراحتی کم نظیر که جای هرگونه تفسیر دلخواهی را بمانند بند ۱ و ۲ سد کرده است، این حلقه را حذف و به این ترتیب وداعی دلپذیر با استالینیسم کرده است. بند ۳ چنین میگوید: «اعتقاد به جدائی ناپذیر بودن سوسیالیسم و دمکراسی و دفاع از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رای همه آحاد جامعه و دفاع از حق تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی.» با این بند دیگر نمی توان این جریان را تمایلی استالینی، مائونی، کاسترونی، انورخوجه ای، تقی شهرامی، توده ای، رنجبری، طوفانی و... خواند. این بند، بند خلاف جریان است. جریانی که می پذیرد تعدد احزاب حقی است متعلق به همه لایه ها و طبقات اجتماعی، و حق رای همه آحاد جامعه را ضرورتی انکار ناپذیر تلقی می کند و برخورد میداند که برای دفاع از آن به باریکدبندی بپردازد. تمایلی که دمکراسی و سوسیالیسم را یگانه میداند و بنابراین یکی را فدای دیگری نمیکند و تقدم و تاخیر برای هیچکدام قائل نمیشود و به سنگریندی برای حراست از حق آزادیهای بی قید و شرط سیاسی می پردازد، دیگر جریانی استالینی نیست و با آن مرز کیفی دارد و در این راستا به ساندینیسم نزدیک شده است.

به اعتبار دیگر، اگر مجمع اتحاد چپ کارگری بند ۳ یا بخشهایی از این بند را تاکتیکی تلقی میکرد، از هم اکنون می بایست این جمع را بمشابه استالینیسم و دیکتاتورهای بالقوه افشاء کرد. زیرا تحقق برنامه تبدیل لغو استعمار و حذف طبقات اجتماعی در قبال جمهوری اسلامی از محالات است و تنها از طریق سرکوب سیستماتیک و حاکمیت توتالیتریستی بر همه آحاد جامعه می تواند به سیستم سرمایه داری دولتی مسخ شده تحول یابد. اگر بند ۳ تصویب نمی شد، میدان پیش آمین، مجارستان ۵۶ و ۵۸، چکسلواکی ۶۸، کوبای کاسترونی و... معتدلتترین نتایج بلافصل اجرای بند ۱ و ۲ سند مصوب اتحاد چپ کارگری بود.

## تناقض سند با میانی سازمان ما

بند ۱ و ۲ سند مصوب مجمع اتحاد چپ کارگری با تمامی اسناد تاکتونی سازمان ما در تناقض است. این بندها یا برنامه اقلیت سازمان که من همچنان از آن دفاع میکنم، انطباق ندارد. با میانی مشترک مصوب اولین کنگره سازمان ما نیز اختلاف بنیادی دارد. با سند مصوب کنفرانس اول سازمان ما در باره اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم از اساس فرق می کند و مهمتر از همه با برنامه اکثریت سازمان ما که من به لحاظ اجرایی آنرا پیاده میکنم نیز تناقض بنیادی دارد. این سند حتی با مقالات و مباحثات تنوریک جملگی تنورسنهای سازمان ما نیز در تضاد است. هیچ فردی در سازمان ما از تبدیل لغو استعمار و حذف طبقات اجتماعی بجای جمهوری اسلامی نه تنها دفاع نکرده است، بلکه علیه آن قلم زده است. برنامه سازمان ما برنامه گزار و انتقالی نامیده می شود و به لحاظ اجرایی، برنامه ای مختلط و مردمی است و خلاف استعمار حتی در بخش تنوریک برنامه اکثریت نیز وجود ندارد. تنورسنهای مدافع برنامه اکثریت بر طبق اسناد موجود بارها اعلام کرده اند که تعریف از سوسیالیسم براساس «نقد برنامه گوتا» مارکس در یک کشور نمی شود و پیاده کردن چنین تنوع سوسیالیسمی را در سطح یک کشور «اتروپی محض» تلقی کرده اند (۲). بند ۱ و ۲ در واقع می خواهد سوسیالیسمی را که مارکس در نقد برنامه گوتا طرح کرده است و بر آن پایه لغو استعمار و طبقات اجتماعی را اشعار داشته است پیاده کند.

بنابراین با توجه به تناقض بنیادی سند مصوب اتحاد چپ کارگری با همه اسناد بنیادی سازمان ما، التزام عقلی به آن برای اعضای سازمان ما بی معنی است.

## کلام آخر

من در این نوشته بدلیل اهمیت برخورد به بندهای ۱، ۲ و ۳ سند، از

همانگونه که توضیح دادم رویای تحقق تبدیل الغای طبقات اجتماعی و لغو استعمار در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ناشدنی است. بنابراین در برابر چنین برنامه شدت آوانگاردی، جامعه سرعت و با قاطعیت عکس العمل نشان خواهد داد. در نتیجه حکومت کارگری در وضعیت بفرنجی قرار خواهد گرفت. یا باید به سرکوب حزب توده و دگراندیشان بپردازد و یک سرمایه داری دولتی مسخ شده را یا حاکمیت یک طبقه امتیاز بگیرد دولتی سرکار آورد، یا باید قدرت را بدیگران تحویل دهد. در مقابل وضعیتی از ایندست، بیش از دو تجربه در جنبش جهانی چپ وجود ندارد ۱- استالینیسم ۲- ساندینیسم.

آنچه محتوی برنامه مصوب اتحاد چپ کارگری است، یعنی لغو استعمار و حذف طبقات اجتماعی بجای حاکمیت جمهوری اسلامی، بمراتب بدتر و عقب مانده تر از استالینیسم است. استالینیسم یک تجربه نو و جدید ناشی از شکست انقلاب اکتبر بود که در امتداد خود به یک جنبش سیاسی و نظری ارتقاء یافت. شکست استالینیسم را بیک اعتبار می توان شکست یک تجربه جدید اما فضاحت بار و گریحه تلقی کرد. شکستی که بوی تعفنش چپ و پایه اجتماعی آنرا فزایی داده است. تکرار آن تجربه و آن جنبش بی شک یک تراژدی تاسف بار برای جنبش چپ است. تذکر این امر در اینجا ضروری است که استالینیسم برخلاف تصور رایج، جاری کردن سریع و ضروری «سوسیالیسم» - سرمایه داری دولتی مسخ شده - نبود. همه شاخه های استالین در این مورد تلاش کردند تا از طریق اعتدالهایی سیستمهای استالین را ایجاد نمایند. البته اگر پول پوت را در این مورد استثناء کنیم، روسیه استالینی تا حدتها زیر پوشش نپ لنینی - سرمایه داری دولتی انحصاری - بود. چین، بلوک شرق، کشورهای راه رشد، سمفگیری سوسیالیستی و... نمونه های چنین مواردی است. دولتهای استالینی نیز از همه قماش بوده اند. از بلوک ملی یا بورژوازی تا حکومت کارگران و دهقانان و بلوک کارگری. علت اعتدال استالینیسم نه بمشابه انطباق سیستم استالینی با تنوریهایش، بلکه ضرورت حادثه گریزناپذیر واقعیات اجتماعی و تحمیل این واقعیات به آن بود. با توجه به این اعتدال و واقع گرایی محدود و سطحی استالینیسم است که سند مصوب اتحاد چپ کارگری از آن آوانگاردتر و بیک اعتبار راستر است.

اما میانی نظری تصویب شده، سندی ضد استالینی است. زیرا برخلاف تنوریهای رایج، استالینیسم میسر و بنیانگذار برنامه تخیل ساختمان سوسیالیسم در یک کشور نبود. این تخیل قبل از استالین و جریان استالینیسم وجود داشت. سوسیالیسم تخیلی قبل از مارکس نیز معتقد بود که می تواند سوسیالیسم را مستحق سازد. این جریان تخیلی معتقد بود که می توان سوسیالیسم را از طریق ارائه مجموعه ارزشهای سوسیالیستی و تبدیل سازی آن در جامعه و نزد حکام وقت، به نظام حاکم بدل کرد. سویال دمکراسی و جریان تدریجی تحقق سوسیالیسم از طریق مجموعه ارزشهای سوسیالیستی فرزندان خلف این تفکر تخیلی قبل از مارکس است. تفاوت استالینیسم با مجموعه سیستمهای تخیلی سوسیالیستی ماقبل خود در دو نکته مهم بود. اول اینکه استالینیسم توانست خود را بمشابه یک جنبش در قدرت تثبیت کند. دوم اینکه استالینیسم این تثبیت را از طریق قتل عام و سرکوب خشن مخالفین حزبی، سیاسی، طبقاتی و مردم پیش برد. یعنی نقض یگانگی سوسیالیسم و دمکراسی، نقض آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، نقض حق رای همه آحاد جامعه و نقض تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی. از دو نکته بالا سویال دمکراسی در تثبیت قدرت، لااقل برای دوره هائی با استالینیسم هماهنگ شده است. بنابراین تنها وجه مشخصه اساسی استالینیسم بمشابه تفکیک کننده آن از دیگر سیستمهای تخیلی سوسیالیستی - اگر از ویژه گی دولتی، مختلط و یا خصوصی اقتصاد سرمایه دارانه بلوک شرق و غرب صرفنظر کنیم - بر تأکیدی است که بر وجه سرکوب درون حزبی، سرکوب دگراندیشان، طبقات اجتماعی و عمومی مردم می کند. استالینیسم بمشابه یک سیستم در این حلقه کلیدی و بنیادی نهفته است. اگر این حلقه را از آن جدا کنید، تمام حلقهات دیگر بهم

## قوت و ضعف پلاتفرم مصوب

### برهان

پلاتفرم اتحاد چپ کارگری ، مصوب دومین اجلاس این اتحاد در ۲۳ بهمن ۷۳ ، از لحاظ شیوه تهیه ، مضمون و شکل آن شایسته تامل است .

### الف - شیوه تهیه .

پلاتفرم مصوبه ، پلاتفرمی نیست که پیشاپیش تهیه و بشابه شرط اتحاد با سبنای فراخوان و یا حتی بعنوان پیش نویس پیشنهادی از طرف یکی از فراخوان دهندگان به اجلاس و به دعوت شدگان ارائه شده باشد. همه فراخوانندگان و شرکت کنندگان براین عقیده بوده اند که پلاتفرم و نیز ساختار این اتحاد باید محصول تبادل نظر جمعی شرکت کنندگان و نه پیش شرط دعوت کنندگان باشد.

اینکه پلاتفرم مصوبه ، حاصل تبادل نظر و بحث و تشریح مساعی عموم شرکت کنندگان در اجلاس است ، از یکطرف نشان از آن دارد که پختگی سیاسی و روح حسن نیت ، اعتماد و همکاری و نه " هژمونی طلبی " فرقه پرستانه بر روابط این جمع غلبه دارد؛ و از طرف دیگر حاکی از آگاهی آنان بر منطق این اتحاد و پایبندی شان بر ملزومات آن است . آنان توجه داشته اند که طرفداران سوسیالیسم کارگری با طیف های نظری مختلف را نمی توان با فراخوان حول یک پلاتفرم حاضر و آماده که توسط یک گرایش نظری معین تهیه شده باشد متحد کرد. منطق این اتحاد ، اتحاد در عین اختلاف نظرها و اتحاد یک طیف متنوع است و نه یکدست کردن نظرات . پس اتحاد باید حول وحدت نظرهای موجود و اشتراکات تقدماً موجود صورت میگرفت . این وحدت نظرها و اشتراکات فقط می توانست در گفتگوی طرفین ذی علاقه روشن گردد و پلاتفرم این اتحاد فقط می توانست بیان کننده همین اشتراکات باشد.

یکی از مخالفان اتحاد چپ کارگری از جمله دلائل مخالفت را چنین بیان کرده است که این جماعت ، قبل از آنکه پلاتفرم و شکل اتحاد معلوم باشد دورهم گردآمده اند. شاید این مخالف میخواست چنین القا کند که این آدمها حتی نمی دانند برای چه میخواهند اتحاد کنند! ولی بدیهی است که همه در چهارچوب عمومی اتحاد ، یعنی مبارزه برای سوسیالیسم و دموکراسی ، سرنگونی جمهوری اسلامی و فعالیت در خدمت جنبش کارگری ، ذهنیت روشنی داشته اند که برای چه اتحاد میکنند ؛ اما تهیه یک پلاتفرم مدون را که متعکس کننده اشتراک نظراتشان در همین چهارچوب باشد ، به بحث و تبادل نظر جمعی موکول کرده اند.

شیوه تهیه این پلاتفرم ، یکی از نقاط قوت و اعتمادبرانگیز اتحاد چپ کارگری است ، که هم مناسبات دمکراتیک بین نیروهای آن وهم نگرش دمکراتیک آنها را به این حرکت تازه به نمایش می گذارد. این نکته در مورد تعیین شکل ساختار آن هم صادق است .

### ب - مضمون پلاتفرم .

بر خلاف تهمت عمدی برخی از مخالفان که ادعا می کردند اتحاد چپ کارگری میخواهد هر کس را که ادعای طرفداری از سوسیالیسم کرد یا اسم چپ روی خود گذاشت جمع کند، پلاتفرم مصوب مرز بندی مضمونی بسیار قاطع و صریحی دارد ، هم با آن دسته باصطلاح "چپ" هائی که به استحاله جمهوری اسلامی یا به سرنوشت کشمکش جناحهای حاکم آن دل بسته اند و یا به هر دلیل با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی موافقت ندارند ؛ هم با آن دسته از سوسیالیست هائی که یا سوسیالیسم را فقط یک " آرمان" تلقی می کنند و یا بهر دلیل فعلاً در برابر جمهوری اسلامی برای یک آلترناتیو بورژوازی مبارزه میکنند و مبارزه برای سوسیالیسم فعلاً در دستورکارشان نیست . با تصریح بر دولت کارگری ، ارگانهای خودحکومتی و سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان در راستای چنین حکومتی ، پلاتفرم با سوسیالیسم دموکراسی و سوسیالیسم رفرمیست و پارلمان تارست هم مرزبندی روشن کرده است و در همان حال با طرح این استراتژی و این تکالیف، مفهوم "چپ کارگری" را هم روشن ساخته است. مضمون پلاتفرم نه فقط در قبال جمهوری اسلامی ، بلکه در رابطه با آلترناتیو آن ، در رابطه با دموکراسی ، آزادی های سیاسی و مدنی و در رابطه با سوسیالیسم نیز رادیکال است جدائی ناپذیری سوسیالیسم از دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسمی که حق رای عمومی ، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی ، تعدد احزاب (و از جمله تعدد احزاب کارگری) و محو نظام و فرهنگ مردسالار و پدرسالاری از عناصر اجتناب ناپذیر و دائمی آن اند، درسهانی از شکست سوسیالیسم آزموده در اتحاد شوروی و اروپای شرقی را که برای اجتناب از تکرار آن تجربه بدفرجام حیاتی اندبه نمایش میگذارند. این پلاتفرم، پلاتفرم بازگشت به مارکس است و از این رو جهش بزرگی به پیش است .

### ج - شکل پلاتفرم .

پلاتفرم حاضر ، در حد کلیات و شروط اصلی اتحاد باقی

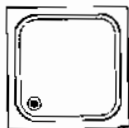
اتحاد ، علاوه بر آنکه راه اتحاد را می بندد، با یکی از مهم ترین اصول این اتحاد در تناقض می افتد و تنوع گرایشات نظری در چهارچوب این اتحاد را بی معنی میکند اگر قرار است که طیف متنوع چپ کارگری - که معنای آن گرایشات نظری مختلف در این طیف است - اتحاد کننده چه توقعی است که انتظار داشته باشیم که همگی تعریف واحدی از سوسیالیسم و برداشت یگانه ای از مقولات داشته باشند؟ چنین چیزی نقض غرض و برای این اتحاد ، از هر چیز زیان بارتر است .

در حالی که هیچیک از امضاکنندگان پلاتفرم حاضر خواهان روبرو شدن اتحاد چپ کارگری با عوارض نامطلوب یاد شده نیستند، جای افسوس خواهد بود اگر صرفاً بخاطر شکل و نحوه تنظیم پلاتفرم ، این حرکت با سوتفاهات و اشکالاتی ناخواسته مواجه شود.

\*\*\*\*\*

به گمان من اثرات منفی این شکل پلاتفرم را می توان به این ترتیب رفع کرد که شرایط پایه ای را با بخش نظرگاه ها مخلوط نکرد و نظرگاه ها را به سطح پرنسیپ های اتحاد ارتقا نداد. این سند می تواند به دو بخش تقسیم شود. ابتدا شرایط وحدت ، یعنی مبارزه برای آلترناتیو سوسیالیستی ، دمکراسی ، سرنگونی رژیم و راستای سازماندهی جنبش کارگری ذکر شود، و در قسمت دوم ، پلاتفرم همکاری و اشتراکات نیروها و افرادی که حائز این شرایط اند و آنچه در این<sup>اشاره</sup> می خواهند با هم انجام دهند و برای چه خواسته هائی مبارزه می کنند بیاید. در این صورت شرط اتحاد برای همه الزامی خواهد بود ولی قبول جز به جز و مو به مو پلاتفرم همکاری الزامی نخواهد بود ، یعنی به پرنسیپ تبدیل نخواهد شد. بخش اول در عین حال که باید هر چه ممکن است کلی و عمومی باشد تا اتحاد طیف گرایشات گوناگون ممکن شود باید حاوی مرزبندیهای روشنی هم برای چپ کارگری که جز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه نمیکند باشد. در اینصورت ، بخش دوم می تواند یک پلاتفرم سیاسی با انعطاف پذیری لازم را تشکیل دهد.

۷ فروردین ۷۴



وارد جزئیات و تعاریف هم شده است . تا جایی که به امضاکنندگان این پلاتفرم مربوط می شود ، شاید تهیه رمی با این شکل ، این حسن را داشته باشد که نشان می دهد ان امضاء کنندگان چگونه حتی در جزئیات و حتی در برخی تعاریف و استنباطات هم اشتراک نظری<sup>معمولاً</sup> همراهی و همکاری شان چقدر است . اما از طرف دیگر تهیه پلاتفرمی به این شکل اثرات منفی چندی دارد که بهیچوجه به نفع گسترش اتحاد چپ کارگری نیست و باید این نقیصه را جدی گرفت .

شکل پلاتفرم حاضر ، چنین استنباطی را به دست می دهد که گویا شرط پیوستن به این اتحاد و حتی شرط چپ کارگری بودن ، قبول همه بندها و جزئیات و تعاریف مندرج در این پلاتفرم است . تصور نمی کنم که هیچیک از امضاکنندگان این پلاتفرم چنین درکی داشته اند در سند مصوب اجلاس دوم ، تصریح شده است که امضاءکنندگان این پلاتفرم نه اتحاد چپ کارگری را محدود به خود می دانند و نه خود را جانشین آن می کنند. پس طبیعی است که آنان تعاریف و استنباطات خود را جایگزین تعاریف و استنباطات احياناً متفاوت دیگر نیروهای چپ کارگری که در تهیه این پلاتفرم سهمی و مداخله ای نداشته اند نکنند.

اگر کسی چنین درکی ندارد که شرط پیوستن به اتحاد چپ کارگری قبول همه بندها و مو به مو پلاتفرم است ، باید این سؤال که شرط پیوستن به این اتحاد چیست ، پاسخی روشن داشته باشد. شکل پلاتفرم طوری است که همه چیز را در یک مجموعه مطرح کرده و تفکیک و تشخیص شرایط پایه ای وحدت از بقیه موضوعات ممکن نیست . این امر ، ممکن است بسیاری از کسانی را که حائز شرایط پایه ای اتحاد هستند ولی در این یا آن موضوع با پلاتفرم حاضر اختلاف دارند ، به تصور آنکه ملزم به تأتید سیر تا پیاز پلاتفرم اند، در بیرون از این اتحاد بگذارد.

مخلوط شدن مواضع نظری و تعاریف با شروط پایه ای اتحاد و همسان شدن آنها این نگرانی را هم به وجود می آورد که این اتحاد به روشنفکران محدود شده و در دایره تنگ اهل بحث و فحوص زندانی بماند. اگر چه این حرکت با همت روشنفکران شروع شده باشد نباید خصلت ایدئولوژیک آن خصلت طبقاتی اش را زیر بگیرد و بجای حرکت در راستای جذب پیشروان جنبش کارگری و بسیج توده کارگران ، خود را سرگرم گردآوری طرفداران این یا آن عقیده و ایدئولوژی سازد.

از این جنبه هم گذشته ، ورود به جزئیات و تعاریف در پلاتفرم اتحاد و تبدیل دیدگاه ها و برداشت ها به پرنسیپ های

## جنبش های مستقل زنان و اتحاد چپ کارگری

شهرزاد خاور

در بنده مصوبه دومین اجلاس اتحاد چپ کارگری ایران چنین آمده است: اعتقاد به مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مرد سالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی بمثابة جزء جدایی ناپذیر مبارزه برای سوسیالیسم.

در تاریخ چپ ایران برای اولین بار مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار و ستم جنسی اهمیت خود را بازیافته و به یکی از اصول نظری اتحاد نیروهای چپ کارگری تبدیل شده است. این بسیار مثبت است که اتحاد چپ کارگری با علم به اینکه جامعه سوسیالیستی که پریشانی های آزادی و برابری در آن بوسیله تبعیضات جنسی تباه شده باشد برای هیچ سوسیالیستی قابل تصور نیست؛ از آغاز کار، بر مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات جنسی تاکید کرده است.

اما برای اینکه بند ه مصوبه تنها بشکل کلمات زیبایی بر روی کاغذ نماند و در عرصه عمل اجتماعی مابه ازای مادی پیدا کند، ضروریست هم فعالین اتحاد چپ کارگری و هم فعالین جنبش های مستقل فینیستی چند نکته را مد نظر داشته باشند:

**الف: جنبشهای زنان متحد طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری - پدرسالاری هستند.**

در جهان امروز فقر زنانه شده است. زنان دوسوم کار دنیا را انجام میدهند، در حالی که صاحب یک دهم درآمد آن هستند. دستمزد زنان به طور متوسط در سراسر جهان ۴۰ درصد کمتر از دستمزد مردان است. زنان در رده اول اخراجی ها قرار دارند و پست ترین و کم درآمد ترین شغل ها زنانه است. سرمایه داری و حاکمیت بازار با تقویت و گسترش فرهنگ مرد سالاری خشن ترین نوع ستم جنسی را به زنان اعمال میکند. تنها راه رهایی زنان از این مصائب مبارزه قاطع علیه سرمایه داری - پدرسالاری است. در

ایران از آنجا که اقتصاد انگلی و غیر متمرکز نقش مهمی دارد و بخش اعظم نیروی کار مزدبگیران در واحدهای کوچک اقتصادی مشغول بکار است، از آنجا که اوضاع بد اقتصادی، رشد تورم و گسترش شتابان شهرنشینی موجب افزایش هزینه زندگی شده و دیگر یک نفر نمیتواند به اصلاح نان آور خانه باشد، از آنجا که کار رسمی و قانونی زنان در دوره حکومت رژیم اسلامی توسعه نیافته و حتی کاهش نیز داشته است و بالاخره از آنجا که تحت سرکوب و استبداد این رژیم تشکل کارگری مستقلی که برای بهبود وضعیت کارگران مبارزه کند وجود ندارد، زنان نه رسماً بلکه عملاً بصورت پنهانی و پوشیده مجبورند برای کمک به چرخش چرخ اقتصاد خانواده کار کنند. بر این حاشیه بازار کار در شرایط ایران امروز در مقایسه با مرکز آن با شتاب سریعتری گسترش می یابد. زنان بدین ترتیب بشکل وسیعی به حاشیه تولید رانده میشوند. در چهارچوب این نوع تقسیم کار زنان در بدترین شرایط بدون هیچگونه امنیت شغلی با ساعات کار نامحدود کثرتین سطح دستمزد را دریافت میدارند. زنان از سویی به شیوه قرون وسطایی استثمار میشوند و از سویی با ارائه ناآکاهانه نیروی کار مافوق ارزان دائماً در پایین کشیدن سطح دستمزد نقش مخرب ایفا میکنند. کار زنان در حاشیه بازار کار، ارزش و معنای واقعی نیروی کار را در کل بازار پایین می آورد، شکنندگی تشکل ها و توان سرمایه داران برای خرید ارزاتر نیروی کار را افزایش میدهد و در مجموع طبقه کارگر را در مقابل سرمایه به زانو درمی آورد. ممکن است گفته شود کیفیت نیروی کار اهمیت ویژه ای دارد و از آنجا که کار زنان در حاشیه تولیدکار غیر ماهرانه و غیر تخصصی است، نمی تواند به کل بازار کار تسری یابد. گرچه حقیقتی در این استدلال وجود دارد، اما باید توجه داشت که نیروی کار غیرماهر در بازار کار کشور ما غلبه مطلق دارد و بنکاههای اقتصادی کشوری ویران شده مثل ایران عمدتاً با تکیه بر استثمار مطلق (و نه نسبی) می چرخد و عموماً بر نیروی کار غیر ماهر تکیه میکند و میکوشد آنرا در تولیدات و خدمات معطوف به داخل کشور و هم در تولیدات و خدمات معطوف به صادرات به نقطه قوت

منحصراً بر زنان وارد میشود و زنان مانند هر گروه مورد ستمی در جامعه برای رهایی از آن تشکل خاص خود را نیاز دارند. اگر معتقدیم حق گرفتنی است نه دادنی، به این باور نیز می‌رسیم که رهایی زنان تنها از طریق جنبش خودرهایی حاصل میشود. تشکل مستقل زنان به آنها این فرصت را میدهد که با دیدی زنانه (و نه دیدگاهی مردسالارانه که از کودکی به آنان تحمیل شده) به تجزیه و تحلیل وضعیت خود بپردازند و برای مبارزه با ستم جنسی راه حل‌های خود را بیابند.

ممکن است اکثریت عظیم زنان هیچگاه برنامه‌های ایدئولوژیک هیچ جریان سیاسی را نپذیرند اما بعلمت ستم دوگانه‌ای که به آنان روا میشود برای مبارزه علیه ستم جنسی و پدرسالاری فعالانه بکوشند. تشکل مستقل زنان ارگانی برای سازماندهی این گونه زنان است. مصوبه اتحاد چپ کارگری روشن نکرده که مبارزه علیه تبعیضات جنسی و فرهنگ مردسالاری توسط چه کسانی باید پیش برده شود؟ آیا باید بشیوه احزاب چپ سنتی این مبارزه را به حزب طبقه کارگر اختصاص داد و معتقد بود سوسیالیسم به خودی خود رهایی زن را بدنبال دارد؟ تجربه کشورهای "سوسیالیست سابقاً موجود" یا چین امروزی بخوبی نشان میدهد که عدم حضور تشکل مستقل و توده‌ای زنان در این کشورها چگونه موجب آن شد که زنان نتوانند آنطور که شایسته است از دستاوردهای انقلابات سوسیالیستی استفاده کنند. مثلاً در چین در طی سال‌های ۱۹۶۰ برای اینکه زنان بتوانند به پست‌های کلیدی راه بیابند، دولت مسئولیت نگهداری از کودکان را بعهده گرفت و گاهی بچه‌ها حتی خلاف میل مادران به مهد کودک‌های شبانه‌روزی فرستاده میشدند. تلاش دولت چین برای رفع تبعیض جنسی طبعاً مثبت بود. اما انجام این عمل با فرمان از بالا و بدون آنکه زنان در تشکلات مستقل خود در این زمینه آموزش ببینند و به لحاظ فرهنگی و احساسی آمادگی پیدا کنند و بدون اینکه خود زنان از طریق تشکل‌های مستقل‌شان در نحوه پیشبرد کار حق نظارت و تصمیم‌گیری داشته باشند، نتیجه عکس داد. در طی سال‌های ۱۹۷۰

وبه "برتری و امتیاز مقایسه‌ای" خود تبدیل کند. بنا بر این دامنه میدان ارتعاشات شوک ناشی از کار ارزان و غیر متشکل زنان (و کودکان) به شدت وسیع است و تمامی بازار کار را دربرمیگیرد. آیا تصادفی است که مثلاً فرش ایران که در دوره قبل از انقلاب از رقبای خود شکست می‌خورد، اکنون حتی فرش‌های تولید شده در کشورهایمانند هند و بنگلادش را که نیروی کار بسیار ارزانی دارند در حوزه‌های فروش از میدان بدر میکنند و از آنها جلو می‌افتند؟

مطالب فوق را اگر فقط بعنوان یک نمونه کوچک و فقط از زاویه اقتصادی و در سطح تنگ میزان دستمزد و مسئله ارتقاء آن در نظر بگیریم، به اهمیت رابطه جنبش کارگری و جنبش زنان پی می‌بریم. طبقه کارگر ایران نمیتواند بدون همیاری و همکاری با جنبش مستقل توده‌ای زنان حتی میزان دستمزدها را ارتقا دهد و بنا بر این نمیتواند از تشکل و اتحاد خود دفاع کند و بدیهی است که نمیتواند به سطوح بالاتر مبارزه و اتحاد و تشکل دست یابد. جنبش طبقه کارگر بدون حضور جنبش مستقل زنان شکست خواهد خورد.

### ب: مستقل بودن تشکلات و جنبش‌های زنان ضروری است.

یکی از حوزه‌های تاکید اسلام‌گرایی بر اعتبار ابدی قوانین مذهبی، مسئله زن است. اسلام‌گرایی با تاکیدی خشن بر آپارتاید جنسی زن را تحقیر میکند، او را منشاء مفاسد میدانند و سرکوب اجتماعی او را نتیجه می‌گیرند. در چنین شرایطی نقش جنبش‌های زنان در مبارزه برای رهایی و برابری بعنوان متحدی جهت مبارزه برای سرنگونی رژیم و برقراری دموکراسی و سوسیالیسم اهمیت خاصی دارد. مصوبه اتحاد چپ کارگری این اهمیت را دریافته اما یک نکته بسیار مهم را در این میانه فراموش کرده و آن تاکید بر استقلال جنبش زنان است. جنبش زنان جنبشی است که بر پایه نابرابریهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین زن و مرد شکل می‌گیرد و هیچکس بهتر از خود زنان بر آن واقف نیستند. ستم جنسی شکل خاصی از ستم است که

پایه پدرسالاری بنا شده است، هستند. در جنبش فمینیستی همچون جنبش مارکسیستی شاخه های گوناگونی وجود دارد که برخی از آنان انحرافی اند، اما نمی توان جنبش فمینیستی را با این یا آن شاخه آن یکی گرفت و همه را با یک چوب راند. مارکسیسم و فمینیسم مفروضات بنیادی مشترک زیادی در رابطه با ایدئولوژی و شناخت دارند و هر دو برای تولید، تحکیم و ارتقا ایدئولوژی و شناخت بر پروسه های اجتماعی- تاریخی متمرکز شده اند و معتقدند ایدئولوژی بطور اساسی به پروسه بدست آوردن قدرت سیاسی گره خورده است. فمینیستها ضد سیاست نیستند و بالعکس یکی از شعارهای اولیه آنها تاکید بر این دارد که حتی " مسائل شخصی هم سیاسی هستند". فمینیستها ضد احزاب و سازمان های سیاسی نیستند و سازمان های فمینیستی در اکثر کشورها متحدان خود را از میان احزاب چپ برگزیده اند، بطوری که مثلا در آمریکا، هند، ترکیه، الجزایر، فیلیپین و سری لانکا اکثر فعالین فمینیست عضو فعال جنبش چپ هم هستند. فمینیستها برای زن سالاری مبارزه نمیکنند و عشق آزاد در صدر خواسته هایشان قرار ندارد، آنان که چنین اتهاماتی را به فمینیست ها میزنند، همچون گذشته میخواهند با دیدی مردسالارانه، مبارزات زنان را تحقیر و تسخر کنند. هدف فمینیست ها کسب نیمی از قدرت است و مبارزه فمینیست ها مبارزه ای سیاسی است. فمینیستها خواهان جامعه ای هستند که در آن تبعیضات جنسی و ستم جنسی وجود نداشته باشد و میخواهند در ساختن چنین جامعه ای خود شرکت داشته باشند. یک فمینیست سوندی اخیرا در پایان سخنرانی اش گفت: ما دیگر نصف کیک را نمیخواهیم، ما میخواهیم در دست کردن کیک شرکت داشته باشیم.

**جنبش چپ ایران باید تاوان مردسالاری خود را پس دهد.**

جنبش چپ ایران از فرهنگ مردسالارانه حاکم بر جامعه ایران مبری نبوده است. زنان بسیاری در این جنبش شرکت داشته اند، به زندان افتاده اند و به شهادت رسیده اند، اما جنبش چپ آنطور که شایسته

زنان چینی به اعتراض شغل های نیمه وقت میگرفتند تا ساعات بیشتری را با فرزندانشان بگذرانند. در حال حاضر زنان بعزت شرایط سرکوب و اختناق در ایران با جمع شدن در خانه ها و محفل زدن، و در خارج از کشور با ایجاد انواع کمیته ها و انجمن ها، پایه های تشکیل نهضت مستقل زنان را گزاشته اند. شرایط ذهنی پایه گیری یک تشکل مستقل و توده ای زنان فراهم آمده است و با اولین جرقه های انقلاب عینیت خواهد یافت. این جنبش مستقل زنان خواهد بود که در عین مبارزه علیه ستم جنسی و فرهنگ مردسالاری همچون یک اهرم فشار برنامه ها و سیاست های دولت ها، احزاب و دیگر نهادهای سیاسی و اجتماعی را جهت رادیکالیزه کردن اقدامات و درهم شکستن مقاومت سرسختانه جامعه مردسالار کنترل میکند و برای گرفتن نیمی از قدرت می جنگد.

**ج: جنبش فمینیستی جنبش برابری زن و مرد است.**

مارکسیسم و فمینیسم در طول تاریخ اغلب به موازات هم حرکت کرده اند، گاهی درگیر شده اند و در مواردی پیوند خورده اند. نقاط اشتراک این دو ایده آنقدر هست که بتوان بر آن متمرکز شد. متأسفانه از آنجا که جنبش چپ ایران کمتریه مسئله جنبش زنان اهمیت داده، برداشت صحیحی از فمینیسم ندارد و یا در مورد آن اصلا چیزی نمیداند. اگر نشریات جریانات سیاسی چپ رادیکال را طی این ۱۰ ساله اخیر ورق بزنید استثنا مطالبی در این مورد پیدا میکنید. معمولاً رفقای چپ، فمینیسم را با ضد مرد بودن - شوینیسم زنانه- ضد سیاست بودن و طرفدار افراطی عشق آزاد بودن یکی میکنند. یا اگر خیلی باانصاف باشند از فمینیسم بعنوان جنبشی که در صفوف طبقه کارگر شکاف می اندازد یاد میکنند. تعریف فمینیسم و شاخه های گوناگون فمینیستی در حوصله این مقاله نیست، اما اشاره به چند نکته شاید رفقا را متقاعد کند که در این زمینه بیشتر مطالعه کنند!

فمینیسم جنبشی است که چکیده حرفش اعتراض به ستم جنسی و مبارزه برای برابری زن و مرد است. فمینیست ها خواهان تغییر روابط زن و مرد که بر

مبارزه زنان علیه ستم جنسی، پدرسالاری و فرهنگ مردسالارانه یا مبارزه علیه سرمایه داری عجین شده است. چرا که سرمایه داری و پدرسالاری دو روی يك سکه هستند. شاید اگر سرمایه داری و پدرسالاری دو سیستم جداگانه بودند و یکدیگر را تقویت نمیکردند و اگر مبارزه صرف علیه پدرسالاری انسانها را آسیاب وار دور خودشان نمی چرخاند و میشد عملی واقعی و مادی انجام داد، کافی بود فقط يك فینیسیت یا سوسیالیست باشی اما در مقابل سیستم درهم آمیخته سرمایه داری- پدرسالاری تنها میتوان آیند مقابلش، سوسیالیسم- فمینیسم را قرار داد. رشد و انباشت سرمایه به تکامل و جا افتادن پدرسالاری در سیستم روابط اجتماعی یاری رسانده است. ایدئولوژی جنسیت در دوره سرمایه داری شکل ویژه ای بخود گرفته و نهادی شده است. اگر پدرسالاری را نه يك پدیده بیولوژیک بلکه مجموعه ای از روابط اقتصادی- سیاسی- اجتماعی و فرهنگی بدانیم به وضوح تاثیر رشد سرمایه داری را در تقویت آن مشاهده میکنیم. از آنجا که برانداختن نظام سرمایه یکی از اقدامات اساسی جنبش زنان برای رسیدن به خواسته هایش می باشد و از آنجا که جنبش طبقه کارگر نیز با هدف درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی می رزمند، پیوند و همکاری این دو جنبش ضروری است. از سوی دیگر زنان کارگر که بخش عظیمی از جمعیت زنان را تشکیل میدهند به علت تجارب کاملی که از ستم دوگانه ناشی از سرمایه داری- پدرسالاری دارند، پایه اصلی جنبش مستقل زنان هستند. حضور زنان کارگر در این میان همچون حلقه ای است برای همیاری و پیوند تنگاتنگ جنبش مستقل زنان و جنبش طبقه کارگر. بعلاوه تجارب مبارزات زنان در سایر کشورهای جهان نشان داده است که جنبش زنان در سورتی که از حمایت توده وسیع زنان و بویژه زنان طبقه کارگر برخوردار نشود و آنان را درگیر مبارزه نماید قطعاً باشکست روبرو خواهد شد. تجارب مبارزات زنان در آمریکا و الجزایر دو مثال بسیار گویا در این رابطه هستند.

**ب: اتحاد چپ کارگری اتحادی ایدئولوژیک نیست.**

اش بوده به مسائل زنان اهمیت نداده است. براستی چند درصد از زنان در ارکان های مرکزی و تصمیم گیرنده احزاب و سازمان های چپ حضور داشته اند؟ چقدر به آنان فرصت داده شده تا لیاقت و توانایی خود را نشان دهند؟ کم ندیده ایم رفقای مردی را که از نظر خودشان تقسیم کار عادلانه ای کرده اند؛ چون من کار سیاسی میکردم، زندان بودم و در جلسات حزبی شرکت میکردم همسرم وظیفه خانه داری و نگهداری از بچه ها را بعهده گرفته بود!! کم ندیده ایم جلساتی را که در حالی که رفقای مرد سرگرم بحث و تصمیم گیری بوده اند زنان در تدارک غذا و ساکت نگهداشتن بچه ها بوده اند، کم ندیده ایم رفقای زنی را که بخاطر پوشیدن يك لباس منجوق دار یا ماتیکی بر لب به باد انتقاد گرفته شده و تحقیر و تمسخر شده اند، کم ندیده ایم جلساتی را که رفقای مرد با اعتماد به نفس وقیحانه شان آنقدر حرافی کرده اند و جو را چنان مردانه ساخته اند که زنها قادر به لب باز کردن نبوده اند و خلاصه اگر بخواهیم از آنچه دیده ایم بگوئیم، مثنوی شود هفتاد من. نتایج این گونه برخوردها و شیوه های مردسالارانه این بود که زنان بسیاری با یاس و نومیدی سازمان های چپ را ترك کرده اند. عکس العمل این زنان بسیار تند و افراطی بود. افراطی بودنشان خصلتی واکنشی داشت، واکنشی خشم آلود در مقابل مردسالاری. بسیاری از این زنان پس از یکدوره، کار سیاسی را با شرکت در تشکل های مختلف مستقل زنان آغاز کردند و فعالانه در راه اهداف جنبش زنان مشغول به مبارزه شدند. بسیاری از آنان منفردانه مسائل سیاسی را دنبال میکنند.

بند ۵ مصوبه اتحاد چپ کارگری پیامی است برای این زنان. اما برای جلب این دسته از زنان تصویب يك بند کافی نیست. فعالین اتحاد چپ کارگری باید با صبوری و انتقاد به دیدگاههای گذشته سراغ زنان بروند و با برگزاری جلسات بحث و سیمینارها آنان را به شرکت در اتحاد چپ کارگری فراخوانند. و اما چند کلمه هم با فعالین جنبش زنان :

**الف: جنبش طبقه کارگر متعهد جنبش مستقل و توده ای زنان است.**

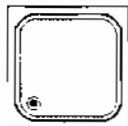


رضایت ما نیز در تقویت شیوه ها و برخوردهای مردسالارانه تاثیر گذاشت.

در هر صورت گذشته چراغ راه آینده است. اتحاد چپ کارگری فرصتی برای شرکتی دیکراره در مبارزه علیه سرمایه داری- پدرسالاری است. فرصتی که با توجه به وضعیت رژیم اسلامی و مبارزات مردم که هر روز سر از گوشه ای از کشور بلند میکند و با توجه به انواع اپوزیسیونهای ارتجاعی، غیردمکراتیک و ضد زن که داعیه کسب قدرت سیاسی را دارند، طلایی و حیاتی است.

تجارب گذشته را آویزه گوشمان کنیم، این بار بدون ذره ای کوتاه آمدن در خواسته هایمان برای رفع ستم جنسی و مبارزه علیه پدرسالاری و فرهنگ مردسالارانه وارد میدان شویم. تیز و نافذ، حتی اگر شده با تهدید.

۱۲ آوریل ۱۹۹۵



اتحاد چپ کارگری، اتحاد افراد و نیروهایی است که برای سرنگونی رژیم اسلامی، دمکراسی و سوسیالیسم و در راستای تشکیل دولتی کارگری مبارزه میکنند این اتحاد نه بنظور آویزان شدن به یکدیگر از سر ضعف بلکه به قصد تجدید آرایش نیروهایی که این اهداف را دنبال میکنند بوجود آمده است. جنبش مستقل زنان که تنها با سرنگونی نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی و در پیوند تنکاتنگ با طبقه کارگر می تواند به اهداف خود دست یابد، جایگاه ویژه ای در این اتحاد دارد. برخی اختلافات ایدئولوژیک فعالین جنبش مستقل زنان با سایر نیروهای فعال در اتحاد چپ کارگری امریست که از طریق مبارزات فراکسیونی میتواند مورد مباحثه قرار گیرد. برای مثال بخشی از فمینیستها معتقدند که مارکسیستها بر مسئله کار خانگی و پرورش و نگهداری کودک متمرکز نشده اند و یا در رابطه با منشاء پیدایش پدرسالاری و نتایج حاصل از آن بین مارکسیستها و فمینیست ها مباحث جدی در جریان است. همانگونه که اشاره شد این گونه اختلافات از طریق بحث های نظری در بولتن ها و نشریات اتحاد چپ کارگری و فراکسیونهای درونی آن می تواند دنبال شود، همانگونه که سایر مباحث ایدئولوژیک بین نیروهای شرکت کننده از این طریق در جریان است.

**ج : تجارب تلخ گذشته را پشتوانه مبارزات شیرین آینده سازیم.**

همانطورکه در بالا اشاره شد برخی زنان فعال جنبش چپ با یاس و نومیدی احزاب و سازمانهایی را که با هزاران امید به آن پیوسته بودند، ترک کردند. من بعنوان یک زن، وضعیت و روحیه این زنان را بخوبی درک میکنم اما بقول معروف اگر یک جوالدوز به دیگران می زنیم، یک سوزن هم به خودمان بزیم. ما زنان آگاه و روشنفکر چپ چرا اجازه دادیم با ما چنین رفتار شود؟ چرا همواره فکر کردیم که مسئله زنان و مشکلات و مصائب آنان از مسائل طبقه کارگر و انقلاب و هزاران مبحث دیگر کم ارزش تر است؟ چرا در مورد فوریت و اهمیت وظایفمان به عنوان فعالین جنبش زنان کوتاه آمدیم؟ سکوت، صبوری و

## مرور تقویت اتحاد عمل چپ نکاتی در باره انحراف‌های موجود در برخورد به مسئله اتحاد

۴. رازی

دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۲ بهمن ۱۳۷۳، دومین نشست «اتحاد چپ کارگری» با شرکت بخشی از نیروهای اپوزیسیون چپ، از جمله طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، با موفقیت برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این نشست پلاتفرمی را برای تدقیق معیارها، ساختار و اصول این اتحاد، به اتفاق آراء به تصویب رسانند.<sup>(۱)</sup> از آنجائی که مسئله اتحاد نیروهای چپ هم‌اکنون به یکی از مسائل محوری اپوزیسیون چپ تبدیل شده است، ضروری است که به درک‌های متفاوت و انحرافی‌های موجود آن نیز اشاره شود. در برخورد به «اتحاد چپ کارگری»، عمدتاً دو انحراف وجود دارد که در این مقاله به آنها اجمالاً اشاره می‌شود. اینها یکی انحراف فرقه‌گرایانه و دیگری انحراف انحلال‌گرایانه است.

### بیماری فرقه‌گرایی در اپوزیسیون چپ

یکی از انحراف‌های همیشگی سازمان‌های چپ سستی در مورد مسئله «اتحاد» این بوده (و هست) که هر یک از آنها سازمان خود را «متشکل‌ترین سازمان‌ها و برنامه خود را «انقلابی‌ترین پنداشته و همه را محکوم به «اپورتونیزم» و «رویزیونیزم» کرده و با ارائه یک برنامه «انقلابی حداقل» صرفاً با «مقطاران» خود وارد «اتحاد» از بالا شده (و می‌شوند). به زعم آنها این گونه «اتحاد»ها بایستی در اسرع وقت به وحدت تشکیلاتی منجر شوند وگرنه طبق روال همیشگی با اتهام‌زنی‌ها به «دعوا» و نهایتاً جدایی منجر می‌شوند. تاریخ چند ساله «وحدت»ها و «اتشعاب»های سازمان‌های چپ سستی گواه بر این واقعیت است. از دیدگاه آنها فعالیت مشترک عملی علیه رژیم استبدادی با نیروهای مخالف خود و بحث و تبادل نظر با سایرین در جهت تأثیرگذاری بر آنها و تأثیرپذیری از آنها، پدیده‌ای است غیر واقعی و غیر عملی. آنها حرکت مشترک عملی با سایر نیروها را نفی می‌کنند، زیرا که بر این باورند که صرفاً خود به اتکاء به نیروی خود (و شاید برخی از نزدیکان) قادر به انجام «انقلابی»ترین مبارزه علیه رژیم هستند. آنها حاضر به بحث و تبادل نظر با سایرین نیستند، زیرا که خود را تنها نیروی «انقلابی» و سایرین را «انحرافی» و غیر قابل اصلاح می‌پندارند. آنها متوقع‌اند که تنها راه نجات سایر نیروها از انحراف‌های سیاسی «پیوستن» به آنها است! یکی از ریشه‌های وخامت وضعیت کنونی چپ در قیاس با سایر نیروهای اپوزیسیون، در چنین برخوردهایی نهفته است. در نتیجه مبارزه امروزی چپ انقلابی برای ایجاد وسیع‌ترین اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری علیه

رژیم و نهایتاً ایجاد «حزب پیششار انقلابی» از طریق مبارزه بی‌وقفه با چنین انحراف‌هایی عملی است. برای نمونه به چند مورد از انحراف‌های فرقه‌گرایانه در ارتباط با فراخوان «اتحاد چپ کارگری» اشاره می‌کنیم.

■ «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت)»، در ابتدا، دعوت به شرکت در نشست نخست «اتحاد چپ کارگری» را به بهانه بی‌اطلاعی از «پراتیک» و «عملکرد» اکثر نیروهای شرکت‌کننده (همه غیر از «راه کارگر») رد کرد!<sup>(۲)</sup> پس از آن در پاسخ دعوت به دومین نشست، قاطعانه اعلام کرد که با هر جریانی اتحاد نمی‌کند و خود به جریانی تعلق دارد که: «از ضرورت متحد شدن طرفداران سوسیالیسم که برای سازماندهی جنبش کارگری بمنظور برپائی انقلاب اجتماعی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، الغاء مالکیت خصوصی تلاش میکنند، دفاع میکنند...»<sup>(۳)</sup> (یعنی جریانی «رادیکال» و «انقلابی»). اکنون پس از انتشار پلاتفرم مصوبه نشست دوم «اتحاد چپ کارگری» (که رادیکال‌تر از پیشنهاد «اقلیت» است)، اعلام جنگی علیه طرفداران «ذهنی‌گرا، پرت و بی‌خبر»<sup>(۴)</sup> تر انقلاب سوسیالیستی در دفاع از «انقلاب دمکراتیک» سر داده و بدین ترتیب با «اتحاد چپ کارگری» مرزبندی «مضمونی» کرده‌است! بدیهی است این سازمان از ابتدا قصد شرکت در «اتحاد چپ کارگری» را نداشت. و به بهانه‌های متعدد و غیر منطقی از شرکت در آن سرباز زده است. در اینجا برای نشان دادن بی‌اساس بودن استدالات این سازمان، صرفاً به طرح چند نکته اکتفا می‌کنیم.

اول، نیروها و افراد شرکت‌کننده در «اتحاد چپ کارگری» برای فعالیت با «اقلیت» «دلیلی ندارند که کارنامه سیاسی خود را به آن سازمان ارائه دهند. در ثانی نیروئی که کارنامه سایرین را طلب می‌کند، حداقل خود بایستی کارنامه خود را به همه ارائه داده باشد. سازمانی که هنوز یک ارزیابی جامع از مواضع انحرافی خود در دفاع از «اردوگاه سوسیالیزم» ارائه ندهاده و سابقه تسویه‌های تشکیلاتی رفقای خود (تا سرحد کشتار مخالفان سیاسی) لکه‌نگی بر اپوزیسیون چپ بجا گذاشته است، در موقعیتی نیست که به سایرین درس عبرت دهد. دوم، «اتحاد چپ کارگری»، یک حزب و تشکیلات با اساننامه و برنامه مشخص نیست. این جمع یک اتحادی است از نیروهایی که خود را چپ کارگری - چپ در برنامه و کارگری در جهت‌گیری فعالیت سیاسی دانستند (به غلط و یا درست) - و خواهان انجام یک سلسله فعالیت‌های مشترک عملی و برگزاری بحث‌های سیاسی با یکدیگر (با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی خود) هستند. تحمیل برنامه‌ای «رادیکال» بر یک تجمع نا همگون چپ، خود عملی است غیر اصولی - اخذ برنامه انقلابی بایستی نتیجه بحث‌های طولانی شفاهی و کتبی و اجرای آنها در عمل صورت گیرد. بهرحال پلاتفرم مصوبه نشست دوم «اتحاد چپ کارگری» بسیار رادیکال‌تر از برنامه پیشنهادی «اقلیت» است. چرا این سازمان نمی‌توانست با حفظ استقلال و برنامه خود در درون این اتحاد شرکت کرده و ضمن فعالیت مشترک ضد رژیم، کلیه انتقادات به سایرین و برنامه «انقلابی» خود را در بولتن مباحثات به بحث بگذارد؟ چنانچه «اقلیت» سازمانی است که از اعتماد به نفس برخوردار است، چرا نمی‌تواند مستقلاً

میان عده‌ای دیگر (بعضاً «اپورتونیست‌ها»، «رفرمیست‌ها» و غیره) فعالیت عملی مشترک کند؟ آیا مؤثرترین راه افشای جریانات انحرافی از طریق مداخله در میان آنان نیست؟ به اعتقاد ما مسئله «اقلیت» اینها نیست. درست برعکس، از آنجائی که این سازمان خود دچار بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی است، دخالت خود را در چنین اتحادی برای ادامه حیات خود خطرناک می‌پندارد. لازمه دخالت در یک اتحاد، فعالیت پیگیر و ارائه بحث‌های مشخص سیاسی است که «اقلیت» توانایی هر دوی اینها را از دست داده است.

■ سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، نیز به دلایل غیر واقعی و غیر منطقی از پیوستن به «اتحاد چپ کارگری» طفره رفته است. عمده کردن مسائلی مانند انگیزه‌ها و علل شرکت «راه کارگر» در «اتحاد چپ کارگری» و «مخالفت» آن با «وحدت سه جریان» و یا غیره<sup>(۵)</sup> کوچکترین ارتباطی به ضرورت شرکت و یا عدم شرکت در «اتحاد چپ کارگری» ندارد. همچنین بحث‌های ناواردی مانند انگیزه پنهانی انتخاب «نام» یک تجمع و غیره، بهانه‌های خوبی برای عدم شرکت در این اتحاد نیست - زیرا که شرکت‌کنندگان همه می‌توانند بر سر محتوا و شکل تجمع خود به بحث بنشینند و تغییرات و ترمیمات لازم را انجام دهند. اما، نکته محوری و «افشاگرانه» این سازمان بر علیه «اتحاد چپ کارگری» اینست که نشان دهد (با درج نقل و قول‌هایی از نوشته‌های بولتن مباحثات شماره ۱)<sup>(۶)</sup>، که در درون شرکت‌کنندگان عقاید متفاوت و متناقض در مورد حتی مسئله اتحاد وجود دارد. اول، این یک «کشف» نیست که واقعی است که همه شرکت‌کنندگان به آن اذعان داشته‌اند. چنانچه قرار بود که همه یک درک مشترک از مسئله اتحاد داشته و همه مجهز به نظریات «رادیکال» سازمان اتحاد فدائیان» می‌بودند، دیگر لزومی به اصرار به «استقلال» نیروهای شرکت‌کننده و اصرار بر این نکته که این تجمع یک «حزب سیاسی» نیست نمی‌شد. بدیهی است که نیروهای ناهمگونی در طیف چپ یا سابقه‌های مختلف و متناقض سیاسی، نظریات متفاوت و متناقضی داشته باشند. مسئله بر سر اینست که با وجود اختلاف‌های موجود آیا می‌توان مشترکاً علیه دشمن مشترک فعالیت مشترک کرد و بحث‌های سیاسی (در مورد هر مطلبی از جمله مسئله اتحاد) را دامن زد؟ واضح است که برای «سازمان اتحاد فدائیان» این امری است باور نکردنی! صرفاً «وحدت» از بالا با طیف «فدائی» قابل درک است و پس! وحدت‌هایی که هر بار به انشعاب‌های اسفبار منجر شده‌اند. زیرا که، «سازمان اتحاد فدائیان»، بر این اعتقاد است که: «اتحاد برای اتحاد، مفهومی ندارد، باید روشن نمود هر اتحادی از زاویه پیشبرد کدام وظایف مشخص مرحله‌ای ضروری و ممکنست»<sup>(۷)</sup> با طرح این مسئله این سازمان (و سازمان‌های مشابه) نشان می‌دهند که بین «اتحاد» تشکیلاتی و سیاسی و «اتحاد» عملی هیچ تفاوتی قابل نیستند. سازمان‌های فرقه‌گرا که خود و طیف هم سابقه خود را (که در وضعیت کنونی بر اساس روابط خانوادگی تعیین می‌شود تا روابط سیاسی) محور کل اپوزیسیون چپ می‌پندارند، دلیلی برای همکاری و تبادل نظر با سایرین نمی‌بینند. زیرا که اگر

سایر گرایش‌ها «انقلابی» بودند محققاً می‌بایستی در خانواده «فدائی» جای می‌داشتند! چنانچه در این طیف نباشند نه قابل اصلاح هستند و نه قابل اعتماد! در نتیجه بهتر است هیچ «اتحادی» حتی در محتوای اتحاد عمل مشترک علیه رژیم (و تبادل نظر) صورت نگیرد. گرایش‌های فرقه‌گرا نمی‌توانند درک کنند که هر نیروئی می‌تواند با حفظ استقلال نظری و تشکیلاتی یا نیروئی دیگر (به دور یک پلتفرم مورد توافق عمومی) گرد آید، و ضمن انجام فعالیت مشترک عملی بر دیگران تأثیر گذارد. از دیدگاه فرقه‌گرایان، دنیای سیاسی به دو قسمت تقسیم می‌شود: سیاه (ضد انقلاب) و سفید (انقلاب). با چنین برخوردی جای تعجبی ندارد که «سازمان اتحاد فدائیان» نیز همانند «اقلیت» در چنین اتحادی نمی‌تواند شرکت کند. مسئله بر سر «معنا و مفهوم» اتحاد نیست (این نکات به اندازه کافی توضیح داده شده‌اند)، مسئله بر سر عدم درک مشترک از فعالیت و تاکتیک‌های کمونیستی است. مسئله بر سر عدم آمادگی فرقه‌گرایان در تحمل مخالفان سیاسی خود در طیف چپ است.

■ «حزب کمونیست کارگری»، که همیشه خود را ماوراء سایر نیروهای چپ پنداشته، بر خلاف سایر سازمان‌های فرقه‌گرا، حتی زحمت پاسخ دادن به دعوت شرکت در «اتحاد چپ کارگری» را به خود نداد. عملکرد این حزب در دوره اخیر نشان داده است که چگونه روش‌های فرقه‌گرایانه می‌تواند به سرعت به فرصت‌طلبی منجر شود. این حزب که پس از انشعاب اخیر خود از «حزب کمونیست ایران» تمایلی به فعالیت مشترک ضد رژیم با هیچ‌یک از نیروهای چپ نشان نداد و مستقلاً مشغول «حزب سازی» بود، در ماه‌های گذشته، به طور اخص ادعا داشته که از آنجائی که سایر نیروهای چپ در مجموع «نیرو‌هایی قابل ملاحظه نیستند»، اتحاد عمل با آنها مستفی است.<sup>(۸)</sup> برخوردهای فرقه‌گرایانه «حزب کمونیست کارگری» که همواره منافع «حزب» خود را فرای منافع کل جنبش کارگری قرار داده است کسی را متعجب نکرد. اما، جهت‌گیری اخیر «حزب» در کنگره اول و «مصوبات» پلنوم کمیته مرکزی آن حزب در باره «مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی» و بلافاصله شرکت نماینده «حزب» در «انجمن پژوهشگران ایران» همراه با سلطنت‌طلبان، جبهه ملی، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها و «وزیر سابق اطلاعات»، رئیس سابق کتابخانه پهلوی و «نماینده سابق مجلس» رژیم شاه و افراد «برجسته» دیگری که محققاً به زعم «حزب» از «نیروی قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، به وضوح علل کناره‌گیری آن «حزب» از نیروهای چپ را به نمایش گذاشت.

در «تحلیل‌های اخیر «حزب» دو نکته اساسی به چشم می‌خورد. اول، جهت‌گیری مشخص آن به «کار مستقیماً کمونیستی». در این مورد، منصور حکمت، در جلسه افتتاحیه کنگره اول، می‌گوید که: «آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند!» (یعنی هم «کار مستقیماً کمونیستی» انجام دهد و هم سایر کارها).<sup>(۹)</sup> دوم، موضع‌گیری در مورد احتمال بروز یک دوره مشقت بار هرج و مرج و جنگ داخلی در جریان سقوط رژیم ارتجاعی اسلامی، که در آن صورت «دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری

مضمون اتحاد چپ و سایر مسائل نظری می‌بایستی پس از این، در درون «اتحاد چپ کارگری» باز شود.<sup>(۱۲)</sup> قبل از طرح ایرادها به برخی از نظریات مطروحه در بولتن شماره ۲، موضع خود در مورد این اتحاد را بار دیگر اجمالاً طرح می‌کنیم.<sup>(۱۳)</sup>

به اعتقاد ما «اتحاد چپ کارگری» صرفاً متشکل از نیروها و افرادی است که خود را از لحاظ برنامه‌ای کمونیست (سوسیالیست انقلابی یا چپ انقلابی) پنداشته و جهت‌گیری فعالیت خود را مشخصاً متوجه مبارزات کارگری اعلام داشته‌اند (اینکه تا چه اندازه ادعای آنها درست است بعداً در عمل و بحث‌ها به نمایش گذاشته خواهد شد). این عده برای روشن کردن وجه تمایز از سایر سوسیالیست‌های رنگارنگ، با حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی خود، بر سر پلاتفرم مشخصی به توافق رسیده‌اند. این تجمع ضمن فعالیت مشترک ضد رژیم (عمدتاً در دفاع از طبقه کارگر و حقوق دمکراتیک مردم ایران و پناهندگان سیاسی)، خواهان ایجاد محیطی دمکراتیک برای تبادل نظر، برای تأثیرگذاری بر هم و تأثیرپذیری از یکدیگرند. این جمع نه سخنگوی کل کمونیست‌ها و نه خواهان جایگزینی خود به جای آنها است. این تجمع یک «اتحاد عمل ویژه» ای است - به سخن دیگر، نه صرفاً اتحادی برای انجام یک سلسله فعالیت‌های دفاعی و نه یک حزب سیاسی است. این شکل از تجمع را ما «اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری» می‌نامیم. اتحادی است که امکانات شناخت و نهایتاً نزدیکی (و یا دوری) سیاسی نیروها و افراد چپ (در سطح نظری و عملی) را فراهم می‌آورد.

اما، بر سر همین مفاهیم ساده توافق عمومی وجود ندارد. آنچه در سوزش برخی از شرکت‌کنندگان مشاهده می‌شود، نوعی «انحلال طبعی» است - انحلال خود و یا تشکیلات خود در یک تجمع «بزرگ». این برخورد عمدتاً توسط دو نیرو انجام می‌گیرد: سازمان‌هایی که دچار بحران سیاسی و تشکیلاتی عمیق شده و راه حل برون رفت از بحران را در حل خود در تجمع «بزرگ» می‌بینند؛ و افراد و گرایش‌های غیر متشکل که برای حفظ موقعیت فعلی خود، متوسل به تجمع بزرگتری شده و خود را در آن منحل می‌کنند. به سخن دیگر روش «همه با هم» در راه ایجاد اتحاد بزرگ مواداران سوسیالیسم<sup>(۱۴)</sup>، «طرح همگرایی»<sup>(۱۵)</sup>، «گروه‌بندی نوین پیشگام انقلابی»<sup>(۱۶)</sup>، «اتحاد بزرگ سوسیالیستی»<sup>(۱۷)</sup>، «اتحاد سیاسی یک گروه‌بندی بزرگ چپ»<sup>(۱۸)</sup> و غیره.

به اعتقاد ما این روش‌ها یا ناشی از کم توجه‌ای به روش ساختن یک «حزب پیشتاز انقلابی» در وضعیت کنونی است، و یا روش همیشگی «زود ثروتمند شدن» سازمان‌های سنتی و افراد بدون چشم انداز فعالیت مشخص کارگری را به نمایش می‌گذارد. تدارک ساختن یک حزب انقلابی را با روش «همه با هم» (حتی با رادیکالترین نیروها و افراد چپ)، دور یک پلاتفرم (حتی انقلابی‌ترین آن) و بر محور یک بولتن مباحثات (حتی پر محتواترین و مرتب‌ترین آن)، نمی‌توان انجام داد. زیرا که در وهله نخست افراد و نیروهای موجود چپ، طی یک روند بحث‌های نظری، بایستی به توافقات کامل

باید تلاش کند از نیروهای اپوزیسیون که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند و با اصل اجتناب از سناریوی هرج و مرج و جنگ داخلی توافق دارند، علناً، و ترجیحاً مشترکاً، به مجموعه‌ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی و به اصول اساسی‌ای در قبال وضعیت پس از سرنگونی رژیم متعهد شوند.<sup>(۱۹)</sup> طی سال گذشته ما از «دوچرخه سواری» حزب (به زعم آنها «کار مستقیماً کمونیستی»)، به غیر از فرقه‌گرایی و بی‌حرمی به سایر نیروهای چپ اثری مشاهده نکردیم. اما منظور آنها را از «سوت زدن» خوب درک کردیم (عبارتی است که آنها در مورد تدارک اتحاد سیاسی با سلطنت‌طلبان و توده‌های با بکار می‌برند - البته در صورت بروز «سناریوی» هرج و مرج!).

موضع اخیر «حزب» در مورد اتحاد علنی، «ترجیحاً» مشترک، بر اساس «مجموعه‌ای از موازین سیاسی و عملی در مبارزه خود علیه رژیم اسلامی»، چند نکته مهم را برجسته می‌کند. اول، صرفنظر از ارزیابی اغراق‌آمیز در مورد «جنگ داخلی» و «هرج و مرج»، «حزب» نشان می‌دهد که متحدان واقعی خود را زیر لوای وضعیت «هرج و مرج» تقدماً تعیین کرده است. این متحدان، کمونیست‌ها و نیروهای چپ و کارگران ایران نیستند. زیرا که «حزب» مکرراً دعوت برخی از نیروهای چپ را، حتی به شرکت در یک اتحاد عمل، بی‌پاسخ گذاشته است. پس این متحدان محققاً بازماندگان سلطنت‌طلبان، جبهه ملی، حزب توده، اکثریت و وزرای سابق رژیم شاه هستند. زیرا که «حزب» دعوت این عده را در بحث‌های مقدماتی سیاسی پذیرفت و نماینده خود را به درون آنها فرستاد. تیر سرمقاله سلطنت‌طلبان تحت عنوان «کنفرانس ایران در آستانه سال ۲ هزار برگزار شد: مواضع چپ و راست به یکدیگر بسیار نزدیک بود»<sup>(۲۰)</sup>، خود گویای خدمت «حزب» به متحدان نوین‌اش است. دوم، چنین حزبی با چنین موضعی نشان می‌دهد که نمی‌تواند اعتمادی به قدرت طبقه کارگر داشته باشد. زیرا که حتی در «هرج و مرج» و «جنگ داخلی»، این نیروی طبقه کارگر و مدافعان آن است که می‌تواند ایران را نجات دهد و نه ساواکی‌ها و همکاران سابق سپاه پاسداران! سوم، «حزب» بایستی نشان دهد که آیا واقعاً «نیروهای اپوزیسیون» که برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکنند، سلطنت‌طلبان و بازماندگان حزب توده هستند؟ یا آنها احتمالاً حتی در آستانه «هرج و مرج» از مدافعان همین رژیم اسلامی خواهند شد؟ اینها سئوال‌هایی است که رهبری فعلی این حزب بایستی به اپوزیسیون چپ و اعضای خود آن سازمان پاسخ دهد.

### انحراف‌های انحلال‌گرایانه در اتحاد چپ

درک صحیح از ضرورت شرکت در «اتحاد چپ کارگری»، توسط برخی از نیروها و افراد، به هیچ وجه به مفهوم توافق و درک کامل و مشترک بین آنها در مورد مسئله «اتحاد» (و همچنین سایر مسائل نظری) نیست. شرکت‌کنندگان در این اتحاد، تا این مرحله، صرفاً وجه تمایز خود را در نظر از راست‌گرایان، و در عمل از فرقه‌گرایان نشان داده‌اند و بی. بحث بر سر

سیاسی و تشکیلاتی برسند. این پروسه، بر خلاف توقع برخی، امکان دارد بسیار طولانی و پر مشقت باشد و حتی نتیجه مطلوب ندهد. دوم، افراد و نیروهای شرکت‌کننده بایستی نه تنها در سطح نظری که در سطح عملی نیز یکدیگر را آزمایش کنند. صرف اعتقاد به پلاتفرم «اتحاد چپ کارگری» و یا اعتقاد به «عالی‌ترین» برنامه‌های انقلابی و یا شرکت در این یا آن فعالیت لحظه‌ای معیار کافی برای ایجاد (یا تدارک) یک «حزب پیش‌تاز انقلابی» نیست. تدارک ساختن حزب طبقه کارگر، از ابتدا، بدون دخالت در درون پیشروی کارگری و شرکت حداقل بخشی از آنها در درون جمع، یا غیر قابل تحقق است و یا سریعاً به انحطاط خواهد کشید. برای تدارک چنین سازمانی بایستی در ابتدا هر یک از افراد و نیروهای جدی شرکت‌کننده، از طریق مشکل کردن خود در هسته‌های سوسیالیستی، به دور اهداف و اصول مشخص و دخالت در پیشروی کارگری در ایران، گام‌های مشخصی بردارند. سپس، از طریق «اتحاد» هسته‌های سوسیالیستی است که می‌توان امیدی به تدارک ایجاد حزب انقلابی کارگری بست - هسته‌هایی که در عمل آزمایش خود را به پیشروی کارگری و سایر سوسیالیست‌های انقلابی مشابه خود پس داده‌اند. حال بنیم نظر برخی از شرکت‌کنندگان در «اتحاد چپ کارگری» چیست. صرفاً می‌پردازیم به نظر دو تن از شرکت‌کنندگان.

به اعتقاد «آهنگر»، اتحاد چپ در وضعیت کنونی یک اتحاد «تاکتیکی» نباید باشد، بلکه وی یک «اتحاد استراتژیک - مرحله‌ای» یعنی یک «اتحاد سیاسی یک گروه‌بندی بزرگ چپ» را مد نظر دارد. اتحادی از عناصر و افرادی که بایستی از اختلاف‌های سیاسی خود مانند «اعتقاد به سوسیالیسم در یک کشور یا عدم اعتقاد به آن...» بگذرند، و صرفاً تأکید به رعایت اصول دموکراسی داشته باشند، او می‌نویسد که: «... آن‌جایی که خفقان درون حزبی و استبداد عمومی بر مردم را ملکه ذهنش کرده است، آن‌جایی که خود را آماده کرده است بمانند استالین دستور تبر زدن تروتسکی و کشتار یا زندانی کردن مخالفین سیاسی خود را فراموش نماید و به بهانه تخیل ساختمان سوسیالیسم در یک کشور قتلگاه عمومی فراهم آورده، با او دیگر نمی‌توان استراتژیک وحدت داشت.»<sup>(۱۹۱)</sup> البته ما نیز با این مطلب توافق کامل داریم و بیش از دو دهه است که بر این نظر تأکید کرده‌ایم (و از اینکه برخی از دوستان حداقل پس از فروپاشی شوروی به چنین نظریات رسیده‌اند بسیار خرسندیم)، اما مسئله اینست که علل دستور استالین به «تبر زدن تروتسکی» و ایجاد «قتلگاه» این نبوده است که استالین و هم‌قطاران وی صرفاً «قاتل» و «جانی» بوده‌اند. این قبیل کارها (که در تاریخ توسط «استالینیت‌ها» کم اتفاق نیفتاده‌اند)، نتیجه سیاست‌ها و برنامه‌های اشتباه بوده است. هستند بسیاری از نیروهای سوسیال دموکرات و لیبرال که کشتارهای استالینی را تفسیح و محکوم می‌کنند، واضح است که نمی‌توان با آنها در «اتحاد استراتژیک» همراه بود. بر خلاف آهنگر، ما معتقدیم که از مسائل نظری و تئوریک و درس‌گیری از گذشته، بی‌چوجه نمی‌توان گذشت. باید در هر «اتحاد استراتژیک» روشن شود که مثلاً چرا نیروهایی از «اردوگاه» سوسیالیسم (شوروی استالینیستی) تا همین چند سال پیش دفاع کردند؟

ریشه‌های این نظریات در چه نهفته بوده و چگونه بایستی درس‌های لازم را اخذ کرد؟ پیشنهاد آهنگر، صرفاً پرده پوشی بر اشتباهات گذشته است و این روش، راه را برای کجروی‌های آینده باز می‌گذارد.

ارزیابی «بابک»<sup>(۲۰)</sup> از وضعیت کنونی و پیشنهادات وی به طور عمومی مورد تأیید ما نیز هست. اما، ایراد پیشنهادات او در اینست که تصور می‌کند که «اتحاد چپ کارگری» در کل و شکل فعلی آن می‌تواند (یا سریعاً و یا به تدریج) به گرایشی تبدیل شود که «شعارهای کلی در باره خود مدیریت کارگری، اجتماعی کردن وسایل تولید و کنترل بر تولید و توزیع» را در دستور کار خود قرار دهد. راه حل او نیز تشکیل «کمیسیون پژوهشی» پیرامون این مسئله است. در این باره چند نکته طرح می‌شود: اول، «اتحاد چپ کارگری» یک تجمع یک پارچه سیاسی با برنامه مشخصی نیست، که برای پیشبرد توافقات سیاسی خود دست به تشکیل یک «کمیسیون پژوهشی» بزند. هنوز معلوم نیست که نظریات سیاسی و عملکرد مشخص شرکت‌کنندگان چیستند. انتشار دو بولتن ساده، در مورد مسئله اتحاد، قریب به شش ماه طول کشیده است. چطور در چنین تجمع ناهمگونی می‌توان امیدوار بود که «کمیسیون پژوهشی» به سرعت آغاز به کار کند؟ به هر حال بر سر چه مسئله‌ای قرار است کار شود؟ بد نیست صرفاً به نظریات متعدد، متنوع و متضاد در درون یکی از سازمان‌های شرکت‌کننده، «راه کارگر»، نگاه افکنیم. چنانچه یک سازمان هنوز پس از سال‌ها کار متشکل قادر به انجام نظری نسبی نشده است، چگونه می‌توان متوقع بود که همین سازمان با عده‌ای دیگر که از ناروشنی سیاسی به مراتب بیشتر از آن سازمان برخوردارند و اغلب حتی غیر متشکل عمل می‌کنند، همه باهم، از طریق یک یا چند «کمیسیون پژوهشی»، به یک ارزیابی واحد برسند؟ بدیهی است که پیشنهاد بابک با توجه به یک ارزیابی نسبتاً صحیح وی در قیاس با سایرین، یک طرح غیر عملی است. تنها راه عملی کردن این پیشنهاد و یا پیشنهادات مشابه اینست که، گرایش‌های هم نظر - ضمن کار مشترک با سایرین در درون «اتحاد چپ کارگری» - خود به چنین کارهایی دست زنند و نتیجه تحقیقات را پس از بررسی به بقیه اعلام کنند. لازمه پیدا کردن گرایش‌های هم نظر نیز ایجاد تشکل‌های کوچک و متشکل و دخال‌نگر است. پیشنهاد ما اینست که کلیه رفقای جدی (در نظر و در عمل)، چه مستقل و چه وابسته به یک سازمان، هسته‌های مشخص سوسیالیستی خود را بر اساس یک پلاتفرم مشخص اعلام کنند و نظریات خود را در نشریات و یا بولتن مباحثات انعکاس دهند. هسته‌هایی که ضمن کار نظری، دخالت‌ها در درون پیشروی کارگری را نیز، خود سازمان می‌دهند. پس از دوره‌ای این هسته‌ها - اگر جهت‌گیری‌ها و نظریات مشترکی در عمل داشته باشند - یکدیگر را پیدا کرده و کارهای سیاسی و تشکیلاتی خود را هم‌آهنگ می‌کنند. بدیهی است که بدون این شناسایی‌های اولیه بهترین تجمع‌ها و بهترین «کمیسیون‌های پژوهشی» صرفاً تبدیل به «کلوب بحث» و تبادل نظر می‌شوند. واضح است که با کلوب‌های بحث نمی‌توان کادرهای انقلابی را جلب کرد و انقلاب آتی را تدارک دید. عقاید سیاسی و «چپ» بایستی با عمل «چپ» و «کارگری» پیوند بخورد. تنها

## بدیل‌های استثمار،

دنباله از صفحه ۲۰

برخورد به بخشهای دیگر که در جای خود مهم و مسئله انگیز می‌توانند باشند، اجتناب کردم. از آنجمله می‌توان از دولت‌گرایی و خصلت واگرایی سند بر اساس دولتی کردن وحدت جنبش چپ نام برد. اجرای بندهای ۱ و ۲ سند، آنچنان منظره وحشتناکی را برای کارگران، زحمتکشان و چپ ایران ایجاد خواهد کرد، که توصیف آن رعشه بر اندام هر انسان شریف خواهد افکند. در ارتباط با این سند بعنوان آخرین کلام گفتار نغز «انگلس» را در نامه به «ویده سر» می‌آورم که بویژه در آن به تناقض اجرای برنامه‌های بی‌موقع و خطرات ناشی از آن هشدار میدهد.

«تجسم کنید که زمانی که خاطر گیج سری و سستی سایر احزاب، حزب ما در یک روز آفتابی و دل انگیز مجبور شود قدرت را برای اجرای تصمیماتی در دست گیرد که حاوی منافع مستقیم برای ما نباشد، بلکه بطور کلی در جهت مصالح عمومی انقلاب و منافع ویژه خرده بورژوازی باشند. در یک چنین وضعیتی ما تحت تاثیر توده پروتاریا و به لحاظ میثاق خود با مواضع و برنامه‌های چاپ شده مان‌ا که کمابیش سوء تعبیر شده و کمابیش با شور و احساسات در مبارزات و شعارها مطرح شده اند، مجبور خواهیم بود که تجربه کمونیست را بر عهده بگیریم و قدمهایی برداریم که بی‌موقع بودن آنها را خودمان بهتر از هر کس دیگر درک میکنیم. در این صورت سربایمان را از دست خواهیم داد! (و بگذار امیدوار باشیم تنها بطور فیزیکی!) آنگاه ارتجاعی شدید گسترده خواهد شد و قبل از اینکه جهان بتواند قضاوت تاریخی خود را در مورد چنین حوادثی به عمل آورد، ما نه تنها به عنوان جانوران که به هر حال اهمیتی نخواهد داشت، بلکه به عنوان احمقها مورد ارزیابی قرار خواهیم گرفت که به مراتب بدتر است. من نمی‌توانم تصور کنم چگونه ممکن است سرنوشت دیگری را انتظار داشت.»

آهنگر

۲۳ تیریه ۹۵

دوم اسفند ۷۴

(۱) - ما قبلا در سلسله نوشتارهایی به عدم امکان تحقق سوسیالیسم بشابه‌های استثمار و طبقات اجتماعی در یک کشور پرداخته ایم و جوانب گوناگون حاکم بر این بحث را باز کرده ایم. بنابراین در این نوشته مجدداً به آن مباحث بر می‌گردیم. رجوع کنید به: گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم در جنبش چپ ایران، بولتن مباحثات کنگره راه کارگر شماره های ۱۱ و ۱۲ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰. سوسیالیسم ناخالص یا شیوه تولید بورژوازی بولتن مباحثات کنگره راه کارگر شماره ۱۶ مرداد ماه ۱۳۷۰. اصول اساسی حاکم بر مباحث فوق همچنان از نظر من صحت خود را حفظ کرده و با تجارب چهارساله اخیر نیز هماهنگی دارند.

(۲) - رفیق روزبه در بولتن شماره ۱۳ مقاله سوسیالیسم بشابه اکثریت‌یونیا آرمان چنین گفته است: «تحقق انقلاب اجتماعی خالص و حاکمیت مطلق یک شیوه تولیدی بویژه در شرایط نفوق سرمایه داری یک اتویی محض است.»

۱۸- رجوع شود به مقاله آهنگر، بولتن شماره ۲.

۱۹- بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۲، صص ۱۸-۱۵.

۲۰- بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۲، صص ۲۱-۱۹.

۲۱- البته این پیشنهاد به مفهوم بی‌اعتنایی و کم‌بها دادن به وظایف «اتحاد چپ کارگری» نیست. به اعتقاد ما وظیفه این اتحاد بایستی حول مسایل خاص عملی و نظری متمرکز شود و نه ساختن حزب و تشکیلات سیاسی. پیشنهاد ما اینست که این اتحاد بایستی به نشر منظم (ماهی یکبار) بولتن‌های سیاسی و بحث جمع‌آوری خبرهای مبارزاتی و حتی ایجاد یک رادپوی مشترک و غیره دست بزند.

نیروهایی که در سطح عملی و نظری در درون این «اتحاد چپ کارگری» یکدیگر را شناسایی و آزمایش کرده‌اند می‌توانند وارد اتحاد مشخص‌تر با یکدیگر شوند. این روشی است که طرفداران «دفترهای کارگری سوسیالیستی» طی چند سال گذشته در پیش گرفته‌اند. ما در سطح نظری و عملی مایلیم آزمایش خود را به سایر گرایش‌ها پس دهیم و سایر گرایش‌ها را آزمایش کنیم و پس از دوره‌ای متحدان واقعی خود را برای تدارک انقلاب سوسیالیستی آتی ایران بیابیم. (۲۱)

۱ مارس ۱۹۹۵ - پاریس

یادداشت‌ها:

۱- رجوع شود به متوجه مجمع «اتحاد چپ کارگری»، ضمیمه در آخر همین مقاله.

۲- کار، شماره ۲۷۰، تیرماه ۷۳، صص ۷.

۳- کار، شماره ۲۷۳، دیماه ۷۳، صص ۱۲.

۴- کار، شماره ۲۷۴، بهمن ۷۳، صص ۱۱.

۵- اتحاد کار، شماره ۱۰، بهمن ۱۳۷۳، صص ۱۵.

۶- همانجا، صص ۱۸-۱۶.

۷- همانجا، صص ۱۸.

۸- رجوع شود به متن مصاحبه «سوی اتحاد»، شماره ۷، شهریور ۱۳۷۳، یا شهلا دانشفر، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری.

۹- انترناسیونال، شماره ۱۵، شهریور ۱۳۷۳.

۱۰- انترناسیونال شماره ۱۶، آذر ۱۳۷۳، قرار مصوب پنجم دوم کمیته مرکزی در باره: مخاطرات احتمالی دو جریان سرتگونی رژیم اسلامی.

۱۱- کیهان، چاپ لندن، شماره ۵۴۳، ۲۰ بهمن ۱۳۷۳.

۱۲- قابل ذکر است که انگیزه شرکت ما در «اتحاد چپ کارگری» برای صرفاً ارائه بحث‌های «مثبت» با یکدیگر و «اهتراز» از «جدل» میان خود نیست. ما نه تنها برای

اتحاد عمل و تقویت فعالیت‌های ضد رژیم به این اتحاد پیوسته‌ایم که برای بحث و «جدل» با مخالفان سیاسی خود نیز در آن شرکت می‌کنیم. «ملاحظات سیاسی» و مخفی نگه داشتن اختلاف‌ها میان افراد سیاسی‌ای که خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده می‌کنند، عملی است غیر اصولی. ما هیچ رابطه سیاسی و تشکیلاتی ویژه‌ای با هیچ یک از شرکت‌کنندگان در این اتحاد عمل نداریم و کلیه بحث‌های سیاسی خود را با هر روشی که خود تشخیص دهیم علنی کرده و در خدمت جنبش کارگری قرار خواهیم داد. و از سایرین نیز متوقع هستیم که در مورد مواضع ما چنین کنند.

۱۳- برای اطلاع بیشتر از مواضع ما، رجوع شود به بولتن‌های اتحاد نیروهای چپ کارگری شماره‌های ۱ و ۲؛ و همچنین مقالات مستدرج در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره‌های ۲۲-۲۵.

۱۴- رجوع شود به مقاله شالگونی، بولتن شماره ۱. (و همچنین پاسخ ما به آن در بولتن شماره ۲).

۱۵- رجوع شود به مقاله هسته اقلیت، بولتن شماره ۱.

۱۶- رجوع شود به اطلاعیه همکاران پروژه، بولتن شماره ۱.

۱۷- رجوع شود به مقاله فرخ، بولتن شماره ۲.

(عملی و نظری)، بایستی در ارتباط مرتب روزمره با مرکز «اتحاد» قرار گیرند (البته این کارها را برخی از فعالین نقداً سازمان داده‌اند، اما هنوز تمرکز کافی ایجاد نشده است). اما، صرف داشتن واحدها و مرکز کافی نیست. «اتحاد» باید سیاست کار درازمدت دفاعی را بطور جدی در دستور کار خود قرار دهد. کارهایی نظیر فعالیت‌های زیر در هر کشور می‌توانند انجام گیرند:

- تماس‌گیری مرتب با سندیکاها و کارگری و ایجاد ارتباط نزدیک با کارگران مبارز؛

- تماس‌گیری مرتب با گروه‌های چپ و مترقی خارجی؛

- ارتباط‌گیری با نهادهایی مانند «سازمان عفو بین‌المللی»، «صلیب سرخ»، «سازمان ملل متحد» و غیره؛

- ارتباط‌گیری مرتب با مطبوعات و رسانه‌های خبری؛

- تماس‌گیری با نمایندگان طیف چپ و مترقی در پارلمان، و غیره. هر یک از فعالیت‌های مذکور می‌تواند توسط مسئولین هر واحد دنبال شده و گزارش‌های مرتب آن به واحد و مرکز «اتحاد» داده شود.

در واقع تدارک فعالیت‌های فوق بایستی چنان شکلی از سازماندهی را داشته باشد که به محض بروز هر اتفاق (از اعدام و سرکوب گرفته تا اخراج کارگران از کارخانه‌ها در ایران؛ از استرداد پناهندگان گرفته تا همکاری دولت‌های غربی با رژیم و غیره) واحدها سریعاً با تماس‌های خود (اتحادیه‌های کارگری، مطبوعات، گروه‌ها و غیره) ارتباط برقرار کرده و مسئله را با آنها طرح کرده و در صورت لزوم فعالیت عملی (تظاهرات و اعتراضات و غیره) را با همکاری آنها سازمان دهند. فعالیت‌های سراسری می‌توانند از طریق مرکز «اتحاد»، به کلیه واحدها اطلاع داده شده و در سطح بین‌المللی (حداقل چند کشور) هم زمان سازماندهی شوند.

برای انعکاس فعالیت‌های «اتحاد» و اخبار ایران و غیره، نیاز به یک نشریه خبری مرتب (در ابتدا، ماهی یکبار) هست. این نشریه بخش‌هایی برای گزارش فعالیت‌های واحدها و همچنین فعالیت‌های سراسری و غیره را در بر خواهد داشت. در ضمن بخش‌هایی از همین نشریه می‌تواند به زبان‌های خارجی (حداقل انگلیسی، فرانسه و آلمانی) ترجمه شده و برای دخالت در درون اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های سیاسی خارجی استفاده شود.

### تدارک بحث‌های نظری

برای تدارک بحث‌های نظری بایستی بولتن مباحثات از شکل فعلی آن خارج شود. باید ترتیبی داده شود که بولتن نظری به صورت مرتب (ماهی یکبار) در مورد مسائل مشخص (بحث‌های

### پلاتفرم پیشنهادی

## برای گسترش فعالیت‌های عملی

### «اتحاد چپ کارگری»

خ. یاری - م. سه‌رایی

«دفترهای کارگری سوسیالیستی»

تشکیل «اتحاد چپ کارگری» (از این پس «اتحاد») و به دنبال آن، سازماندهی چند فعالیت مشترک عملی، انتشار دو بولتن مباحثات و اعلامیه‌های متعدد و پیوستن افراد جدید به آن در نشست دوم و تصویب یک پلاتفرم مشخص و غیره، همه نمایانگر اینست که وضعیت عینی برای سازماندهی نیروهای آپوزیسیون چپ، موجود است و بایستی این اتحاد تقویت شده و به فعالیت‌های گسترده‌تری دست زد. البته هنوز اول کار است و بسیاری از فعالین چپ به این اتحاد جلب نشده‌اند. صرفنظر از نیروهایی که به علت برخورد‌های فرقه‌گرایانه به این اتحاد نیوسته‌اند، هنوز عده‌بی‌شماری از نیروهای چپ وجود دارند که می‌توانند به این اتحاد جلب شوند. برای این کار نیز شرکت‌کنندگان فعلی بایستی فعالیت‌های عملی را بهتر سازمان داده و به سایرین در عمل نشان دهند که این کار شدنی است.

به این علت ما بر این باوریم که گرچه اقدامات تاکنونی «اتحاد» مفید بوده، اما به‌چوچه کافی نبوده‌اند. فعالیت‌های دفاعی (عملی) انجام شده همه بی‌برنامه و «لحظه‌ای» بوده‌اند. انتشار بولتن‌ها نامنظم و چارچوب آنها ناروشن بوده‌اند. افراد فعال، کار خود را یا صرفاً به انجام یک سری کارهای تشکیلاتی محدود کرده و یا بی‌برنامه به یک سری خرده‌کاری‌ها دست زده‌اند. بر این اساس ما پیشنهادات مشخص خود را برای بهبود وضعیت در زیر ارائه می‌دهیم.

از آنجایی که «اتحاد» دارای یک شکل ویژه‌ای است (نه «اتحاد عمل» برای انجام کارهای لحظه‌ای و نه «حزب سیاسی»)، عملکرد آن نیز بایستی مطابق با این شکل ویژه باشد. یعنی دو بخش متمایز و مشخص از فعالیت باید انجام گیرد: فعالیت‌های دفاعی (عملی) و تدارک کارهای تئوریک - سیاسی (نظری).

### سازماندهی فعالیت‌های عملی

این «اتحاد» بایستی در نهایت تبدیل به یک ستاد قوی در خارج از کشور برای دفاع از کلیه مبارزات کارگران و زحمتکشان (به ویژه مبارزات کارگران پیشرو) و پناهندگان سیاسی، شود. برای این کار واحدهای محلی در کشورهای مختلف بایستی ایجاد شوند. این واحدها با حفظ استقلال خود در رابطه با فعالیت‌های محلی

## مفهوم سوسیالیزم

۲. دازی

دشترهای کارگری سوسیالیستی

در مصوبه مجمع "اتحاد چپ کارگری" (پند ۲ و ۳)، اعتقاد به "سوسیالیزم" به عنوان یکی از "مبانی نظری این طیف" طرح شده است. مایه عنوان یکی از شرکت کنندگان در این اتحاد مایلیم مفهوم خود از "سوسیالیزم" را با سایر گرایش‌ها به بحث بگذاریم. و امیدواریم از این طریق بحثی در راستای روشن کردن وجوه توافق و یا تمایز خود با سایرین دامن زده شود.

۸ مارس ۱۹۹۵

پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، و استقرار دولت کارگری، از لحاظ اقتصادی باید سه مرحله از یکدیگر متمایز شوند:

\* مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

\* مرحله اول کمونیزم (جامعه سوسیالیستی)

\* مرحله دوم کمونیزم (جامعه کمونیستی)

اما، طیف "چپ" این مفاهیم را همواره مخدوش کرده است. آنان برای اعتقاد بوده و هستند که پرولتاریا به محض کسب قدرت، وارد ساختن جامعه سوسیالیستی می‌شود. برای مثال - با اتکا بر این نظریات - برخی از آنان (عمدتاً پیروان سابق مسکو) تا همین اواخر جامعه شوروی را یک جامعه "سوسیالیستی" پنداشته و معتقد بودند که سوسیالیزم در شوروی ساخته شده است! (البته، امروز دیگر پس از فروپاشی جامعه شوروی، کسی چنین ادعایی نمی‌تواند کند). برخی دیگر نیز، با مشاهده انحطاط جامعه شوروی به این نتیجه رسیدند که در این جامعه مدتهاست که نوعی سرمایه داری - سرمایه داری دولتی - حاکم بوده است. وقایع اخیر در شوروی، چنین تحلیل‌هایی را در عمل از اعتبار ساقط کرده است. علت اصلی این اختشاش، در عدم درک صحیح از مفهوم سوسیالیزم و بخصوص مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم نهفته است.

### مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

از دیدگاه مارکس و انگلس، هیچگاه تفاوت کیفی میان دو مقولوسوسیالیزم و کمونیزم وجود نداشت. سوسیالیزم صرفاً مرحله نخست کمونیزم است. در سوسیالیزم طبقات و دولت از میان رفته و به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می‌گیرد. سپس در مرحله کمونیزم - بارشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی و وفور اقتصادی - به هر کس به اندازه نیازش تعلق می‌گیرد. اما قبل از رسیدن به جامعه کمونیستی (ابتدا به مرحله نخست - جامعه سوسیالیستی - سپس مرحله دوم آن - جامعه کمونیستی)، جامعه وارد یک مرحله مشخص از تکامل

برنامه‌ای و عملی در مورد مسائل مبرم جنبش کارگری ایران) انتشار یابد. مثلاً بحث بر سر مفهوم سوسیالیزم (که در پلاتفرم ذکر شده است) می‌تواند باز شود و از کلیه شرکت‌کنندگان خواسته شود که در مورد این مسئله خاص مثلاً برای سه شماره مقاله ارسال کنند. بدین ترتیب، گرایش‌های هم‌نظر حداقل می‌توانند هم دیگر را شناخته و بحث را در صورت لزوم در خارج از «اتحاد» ادامه دهند.

به اعتقاد ما بولتن نظری باید به بحث‌های ابتدایی حول مسائل مورد اختلاف در آپوزسیون چپ دامن زند. ما اعتقاد نداریم که این بولتن می‌تواند نهایتاً به یک نشریه تئوریک یک تشکیلات واحد تبدیل شود. ما برای ماوریم که بولتن فعلی «اتحاد» باید صرفاً در خدمت معرفی بحث‌های سیاسی گرایش‌های مختلف قرار گیرد. بنابراین، این بولتن بایستی هدف مشخص و روشنی را دنبال کند.

### چگونگی شرکت فعالین در واحدها

به اعتقاد ما تشکیل واحدهای کشوری «اتحاد» از اهمیت بسیار برخوردار است. اما، صرف پذیرش «پلاتفرم» و الحاقی به آن، کافی نیست. شرکت‌کنندگان در این اتحاد باید: اولاً، شرکت فعال در فعالیت‌های عملی و مشارکت در تقسیم کارها را بپذیرند. افرادی که صرفاً به زعم خود برای «خط دادن» و «نظر دادن» وارد «اتحاد» شده و حاضر به انجام کارهای مشخص (چه در سطح عملی و چه نظری) نیستند، نمی‌توانند برای این اتحاد مفید واقع گردند. دوماً، فعالین باید حقوق یکدیگر را محترم شمرده و از اتهام‌زنی، بی‌حرمتی، کارشکنی و کارهای غیراصولی پرهیز کنند. زیرا در محیطی که عده‌ای همدیگر را مورد حمله‌های بی‌اساس قرار می‌دهند، فعالیت در آن عملاً غیر ممکن خواهد شد.

تجربه ما در لندن نشان داده که برخی هنوز به این مسائل ابتدایی کار مشترک اعتقاد ندارند. مثلاً، «همکاران پروژه...»، که اخیراً به «اتحاد» ملحق شده‌اند، کارنامه چند ماهه‌شان در چند سمینار مشترک و در ارتباط با «کانون ایرانیان لندن» به ما نشان داده که کار مشترک عملی با این عده در درون یک واحد امکان پذیر نیست، مگر اینکه این عده در رفتار خود تجدید نظر کرده و در عمل آن را به اثبات برسانند.

به اعتقاد ما امری به مهمی ایجاد واحدهای محلی برای این اتحاد، را با حضور چنین افرادی نمی‌توان به پیش برد. زیرا برخوردهای این چنینی نه تنها به جلب فعالین چپ کمک نمی‌رساند که هرچه بیشتر به پراکندگی آنان دامن می‌زند ●

برای ارائه در سمینار مشترک لندن ۱۱ مارس ۱۹۹۵



می‌سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بروقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار روزندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی- که آنان را قادر به عهده‌گیری فوری اداره جامعه می‌سازد - محروم می‌کند. کارگرانی که پس از ساعت‌ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود بازمی‌گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی‌ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمی‌کند. بنابراین، شکلی از نیابت قدرت - که بنوبه خود می‌تواند به ناهنجاری‌های بورکراتیک منجر شود - اجتناب‌ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نیابت جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام‌های مؤثر برمی‌دارد - می‌باید شکل ویژه‌ای داشته باشد. چنین قدرتی می‌باید دمکراتیک‌ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دمکراسی‌ای بسیار عالی‌تر از دموکراسی بورژوازی "حاکم بر کشورهای سرمایه‌داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که ملحاحانه قصد براندازی قدرت اکثریت مردم را دارند). این قدرت، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نامیده می‌شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زحمتکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) - بر اساس تضمین دمکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تسهیل و عملی می‌کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام "طبقه" کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه‌داری هموار می‌کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه کارگرو زحمتکشان و ملیت‌ها و سرکوب دمکراسی کارگری، مرحله انتقال به سوسیالیسم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه‌داری) بازگرداند. در جامعه شوروی آرهری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را بدست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیسم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیشروی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری‌های بورکراتیک غالب شد. مبارزه لنین علیه بورکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته به نمایندگی از قشر بورکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه کارگرو متکی بر اعتبار انقلاب اکثیر، قدرت را از طبقه کارگر غصب کردند و جامعه را هاقبت "دمارپیچ بوروکراسی" (یعنی سرمایه‌داری) به عقب برگرداند.

می‌شود: مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. جامعه در حال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک‌ها و غیره)، انحصار تجارت خارجی و معرفی اقتصاد با برنامه تعیین می‌شود. در این جامعه، تولید دیگر توسط قانون ارزش تعیین نمی‌شود. اما در این جامعه، برخلاف جامعه آتی سوسیالیستی، یک تضاد اساسی میان وجه تولید که دیگر غیر کاپیتالیستی است و وجه توزیع که اساساً بورژوازی باقی می‌ماند، وجود خواهد داشت. مارکس در "نقد برنامه گتتا" به تفصیل به بقای نابرابری‌های اجتماعی در دوران انتقالی و حتی در مراحل اولیه سوسیالیسم اشاره می‌کند. وی علت این نابرابری‌ها را بقای معیارهای بورژوازی در توزیع می‌داند (انگیزه‌های مادی، مبارزه برای ارتقاء دستمزدها، نابرابری در مصرف و غیره).

این تضاد اساسی دوران انتقالی از این واقعیت ناشی می‌شود که وجه "تولید" سوسیالیستی در قیاس با وجه تولید سرمایه‌داری، مرحله بسیار عالی‌تری از تکامل نیروهای مولده را طلب می‌کند - مرحله و فورمادی که معیارهای بورژوازی توزیع را غیر ضروری می‌کند.

برای حل تضادهای این جامعه، دو تکلیف اساسی تاریخی می‌باید تحقق یابند:

الف) تقسیم کار طبقاتی، اقتصاد پولی و گرایش به سودجویی و ثروتمند گشتن و کلیه بازمانده‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری و غیره می‌باید آگاهانه از بین بروند.

ب) رشد مؤثر نیروهای مولده در راستای ایجاد و فرا اقتصاد برای تمامی بشریت می‌باید تحقق یابد.

در این مرحله، تولید کالائی، طبقات اجتماعی و دولت نیز می‌باید مرحله اضمحلال خود را طی کنند. در مرحله انتقالی، از دولت صرفاً برای جلوگیری از بازگشت طبقه حاکم سابق و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی روزمره استفاده می‌شود. با پایان پذیرفتن این نقش، دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز باید از بین برود. البته سرعت انهدام دولت و طبقات نه تنها بستگی به مبارزات طبقاتی داخلی دارد، که با مبارزات طبقاتی بین‌المللی نیز پیوند خورده‌اند.

### نقش دیکتاتوری پرولتاریا

#### در مرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم

در مرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، همگام با یکدیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید بطور ایده‌آل پیش نرود و جامعه - بطور اجتناب‌ناپذیر - با برخی از ناهنجاری‌های معین بورکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه سرمایه‌داری، چنانچه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می‌گرفت که می‌توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری‌های بورکراتیک اجتناب‌ناپذیر نمی‌بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه‌داری کارگران را در کلیه سطوح زندگی بیگانه

چپ در راستای هویت اجتماعی بخشیدن بخود تلقی شود. وظایفی که میتواند و باید سرانجام از طریق مباحثات و برخوردهای انتقادی و اثباتی نیروهای مدافع اتحاد چپ تنظیم شده و شفافیت پیدا کند.

### هویت اثباتی:

بیگمان مهمترین نقطه قوت این اتحاد را باید در ارانه هویت اثباتی از خود و از این طریق متمایز کردن هدف و صف خود از اهداف و صفوف دیگر دانست. هدف و صفی که برآنتست تا هویت اجتماعی خود را در پیوند با طبقه کارگر و در دفاع از خواست ها و مطالبات آن گرفته و برای حاکمیت کارگران و زحمتکشان بسی وقفه مبارزه نماید. هویت **کارگری-سوسیالیستی** را میتوان بعنوان مهمترین و اصلی ترین خصلت نمای این اتحاد دانست، که تا آنجا که به حوزه نظر بر میگردد، آنرا بطور کیفی از سایر بلوکهای با ماهیت بورژوازی، چون بلوک ملی، بلوک دمکراتیک، بلوک ایدئولوژیک که ما با نوع اسلامیش در ایران بخوبی آشناییم، و بلوک خلقی «پوپولیستی» متمایز میکند. با قرار دادن بنیاد اتحاد چپ بر مبنای پیوند و سازماندهی بلوک کارگری، مقوله اتحاد چپ در جایگاه واقعی خود قرار گرفته است. باکرینش سوسیالیسم بعنوان آلترناتیو یعنی هدف خدشه ناپذیر پیشروی خود و تجزیه ناپذیر دانستن سوسیالیسم و دمکراسی، و با اعلام تلاش در جهت سازماندهی مستمر طبقه کارگر در راستای هدف فوق بعنوان مضمون اصلی فعالیت، نه فقط به جایگاه دمکراسی بعنوان یکی از عناصر حیاتی و لاینفک سوسیالیسم تأکید میورزد، و باین ترتیب با هرگونه «سوسیالیسم بوروکراتیک و قیم ماب» مرز بندی میکند، بلکه علاوه برآن با رفرمیسم و پوپولیسم بشابنه دو بیماری دیگر عمده چپ در دوره پس از انقلاب نیز مرزبندی قاطعی صورت میگیرد. میدانیم که رفرمیسم از طریق تجزیه و تفکیک اهداف بنیادی انقلاب به عناصر جدا از هم و قائم بخود و با تقدم و تأخر بخشیدن به وجهی از آنها «دور مورد مشخص انقلاب بهمن تقدم دادن به مبارزه» ضد امپریالیستی و استقلال، خود را در کنار بربریتی به نام نظام ولایت فقیه یافت! و پوپولیسم «خلق گرانی» چپ و انقلابی نیز با طفره رفتن از سازماندهی اراده مستقل طبقه کارگر و توده های زحمتکش تبدیل به نیروی بدون هویت و اثر اجتماعی، و اسیر تشمت و فرقه گرانی گشت. علاوه براین با تأکید بر خصلت طبقاتی کارگری اتحاد-بشابنه شالوده و پایه- و نه مثلاً ایدئولوژی و یا هر پسوند دیگری که میتواند طبقه و طیف مدافعین سوسیالیسم را شقه شقه سازد، مرزبندی قاطعی با یکی از مهمترین مشخصات فرقه گرانی یعنی چهارمین انحراف عمده حاکم بر چپ صورت گرفته است.

بدون این مرزبندیهای اثباتی هیچ پدیده نونی را نمیتوان محصول تکاملی و سنتز روندهای گذشته تلقی کرد. گرچه این مرزبندیها هم بخودی خود برای ایفای چنین نقشی به تنهایی کافی نیست اما شرط لازم چرا. بنابراین اعلام خطوط کلی و اصلی اهداف و تعیین مشغله

## اتحاد چپ کارگری در برابر سه آزمون

### بزرگ!

روزبه

مقدمه:

همانطور که شاهد بودیم در فاصله انتشار بولتن های شماره دو و سه سرانجام گامها و تلاشهای اولیه در میان بخشی از نیروها و محافل منفرد و متشکل چپ منجر به تشکیل و اعلام اتحاد چپ کارگری گردید. تلاشها و اقدامات تاکتونی را که از مدتها قبل شروع شده بود باید بمنزله دوره تدارک آن تلقی کرد که منجر به نقطه عطفی گشت که میتوان آنرا سرآغاز موجودیت و کام نخست دانست. هیچ جریانی نمیتواند بدون تعریف هویت خود، بدون درک درست از جایگاه و رسالت خویش، بدون گردآوردن عناصر حیاتی زیست خود و بدون تکیه بر بستر ضرورت، بالندگی داشته و پوزنه موثر و مداخله گر در مبارزه طبقاتی جاری تبدیل گردد. و هم از اینرو اتحاد چپ کارگری بدون یک ارزیابی واقعگرایانه از جایگاه خود، کمبودها و شفافیت بخشیدن هرچه بیشتر به هدف و رسالت خویش، و در نتیجه طرح یک نقشه عملی و سنجیده که مبنای پیشروی و تلاشها قرار بگیرد، نخواهد توانست به گردآوری نیرو و فراهم ساختن انرژی مورد نیاز برای تحقق اهداف و لاجرم متحقق ساختن و بالندگی خویش پردازد.

نحوه شکل گیری و تولد یک جریان و اینکه حاوی چه نقصها و یا بی نقصی هاست تا حدود زیادی نحوه رشد و بالندگی، موزونی یا ناموزونی رشد و زمینه نقصها و قوتهای آینده را رقم میزند. اگر یک موجود در دوره تکوین و مرحله ما قبل تولد، فاقد برخی خصوصیات و رسانی های مورد نیاز در راستای تحقق هدف و وظیفه تعریف شده خویش باشد، مسلماً در مراحل پس از تولد دچار برخی نارسائیه و مشکلاتی میشود که موجب نقصان در رشد و شکوفایی آن میگردد. البته در مورد مسائل و پدیده های اجتماعی، عملکرد این قانون بسادگی قوانین طبیعی نیست و دخالت عوامل بشمار و بویژه عنصر آگاهی بدان خود ویژگی و امکان بروز روندهای متنوع میدهد. و بهمین دلیل وقوف بدانها و تلاش برای برطرف ساختن آن از اهمیت ویژه بر خوردار است. اگر نگاهی به پیدایی اتحاد چپ بیافکنیم، متوجه میشویم که نحوه شکل گیری آن دارای برخی کاستیها و کمبودهایی است که بی توجهی بانها میتواند عواقب جبران ناپذیری بهمراه آورده و مستقیماً در بالندگی آن سوء تاثیر داشته باشد.

من در زیر سعی میکنم که مهمترین نقطه قوت را که در واقع مینا و جهت بالندگی مورد نظر را تشکیل میدهد و همچنین نقاط ضعف و راههای برون رفت از آن را بصورت مختصر و کلی در حد کنجایش این مقاله بیان کنم، که میتواند بیان بخشی از وظایف اتحاد

ضعف ممکن است دو گرایش نا درست عمل کند. نخست گرایشی که شروع حرکت را به آمادگی شرایطی مشروط کند که همه و یا قسمت عمده نیروها، بطور بالفعل واجد آن گردند. و گرایشی که ضعف وضعیت کنونی را نادیده انگاشته و برای خروج از آن برنامه و طرح سنجیده نداشته باشد. گرایش نخست بدان سبب نادرست مینماید که باین نکته توجه ندارد که اولاً تنها از طریق تجمع و گردآوری بالفعل هاست که میتوان بالقوه ها را بحرکت درآورد و گرنه بیم آن میرود که بالفعل ها نیز بالقوه گشته و از توش و توان بیفتند. و ثانياً گردآوری چنین حجمی از نیروها مقدماتاً در گرو فراهم ساختن شرایط معینی است که تنها میتواند محصول يك روند کما بیش طولانی باشد. ساده اندیشی در این باره روا نیست. گرایش دوم باین دلیل نادرست است که با نادیده انگاشتن و یا کم بها دادن باین ضعف، میتواند اتحاد چپ را از رسالت خود تهی ساخته و آنرا بی آینده سازد. بنابراین نه می بایست منتظر و عاطل و باطل نشست و نه به این ضعف بی توجه بود. هم باید شروع کرد و هم نحوه حرکت، آهنگ حرکت و شیوه کار را بگونه ای پیش برد که این ضعف تدریجاً بر طرف گردد. پس باین اعتبار مسأله اصلی چگونه شروع کردن و چگونه پیش بردن است. در سطور قبل گفتیم که بسیاری از نیروهای متعلق به این طیف اعم از نیروهای متشکل و یا منفرد چه در خارج و چه بویژه در داخل هنوز در بیرون از این اتحاد قرار دارند. و همین مسأله اهمیت مبارزه علیه فرقه گرایی و اتخاذ اسلوبهای متناسب برای غلبه به آن را دو چندان میسازد.

#### مهمترین مشخصات فرقه گرایی:

**الف- فید خصلت کارگری اتحاد همزمان متضمن دو اصل و یا دو وجه مهم و کلیدی میباشد. وجه نخست آن تأکیدی است بر خصلت طبقاتی آن یعنی ایجاد بلوک طبقاتی- کارگری در برابر بلوک ملی و یا سایر بلوکها، بمثابة هویت اجتماعی و مضمون اصلی فعالیت. در واقع این جنبه ناظر بر وجه بیرونی و در برابر سایر طبقات است. وجه دوم این تأکید ناظر بر مبنا قرار گرفتن اتحاد طبقاتی کارگران صرفنظر از گرایشات و لایه های مختلف آن، بمثابة يك طبقه در برابر بورژوازی و سایر طبقات بهره کش میباشد، که در واقع ناظر بر وجه درونی طبقه و در برابر مبنا قرار گرفتن وجوهی چون ایدئولوژی- نه فقط از نوع ارتجاعیش بلکه حتی ایدئولوژیهای انقلابی و مترقی. و نیز هر عامل دیگری که مانع متشکل شدن کارگران بمثابة يك طبقه میشود، میباشد. البته قرار گرفتن طبقه بمثابة مبنا بمعنای حذف و انکار ایدئولوژی و یا عوامل دیگر در درون این بلوک نیست. بلکه صرفاً بمعنای آنست که کدامیک را پایه اتحاد قرار میدهیم، میدانیم که کمونیستها گرچه بطور قاعده پیشروترین نیروی جنبش کارگری را تشکیل میدهند، اما تنها بخشی از نیروی جنبش کارگری و تنها بخشی از نیروهای**

عمده خود در کارزار مبارزه طبقاتی و در نتیجه تعریف صف خود را باید بدون تردید مهمترین نقطه قوت دست. انتقاد از این زاویه نمیتواند انتقاد روانی باشد. صلابت رزمندگی از صلابت نظر، نظری که لااقل بر مبنای نقد شانزده سال پراتیک چپ و در پیوند باروندهای جهانی بنا شده باشد، جدایی ناپذیراست. تأکید بر این مرزبندی ها همچنین از این جهت نیز اهمیت دارد که برخی کسان و جریانها هويت باخته و یا بهتر است بگوئیم هويت تازه یافته وجود دارند که ضمن "تواندیش" و "چپ" خواندن خویش، تحت عنوان اصالت جنبش و در برابر بلوک طبقاتی کارگران، خواهان حذف مرزهای طبقاتی و جایگزینی آن با عوامل و بنیادهایی چون ملی و یا دمکراسی و در ماهیت امر بلوکهای طبقاتی غیر کارگری هستند. بیگمان از زاویه حاکمیت طبقه کارگر طرح تضاد بین هدف و جنبش يك تضاد ساختگی و مصنوعی بوده و میتواند تنها در خدمت تجزیه اهداف استراتژیک، بستر تغذیه رفرمیسم، و تکرار فاجعه تلاشی و بی هویتی چپ در انقلاب بهمن و پس از آن باشد. اما از این مسأله که بگذریم میرسیم به نقاط ضعف و یا کمبودهای این اتحاد:

- بی گمان اگر متمایز کردن صف خود از صفوف دیگر نقطه قوت محسوب میشود اما نبود و عدم مشارکت همه و یا قسمت عمده نیروهای متعلق به این طیف در این تجمع، ضعف بزرگ آن بشمار میرود. برای آنکه به اهمیت این ضعف بهتر پی ببریم لازم است در نظر بگیریم که پس از رفرمیسم و پوپولیسم و درک بوروکراتیک از سوسیالیسم، چهارمین انحراف و ضعف عمده جنبش چپ در دوره پس از انقلاب، فرقه گرایی بوده است. معنای فرقه گرایی یعنی اینکه گروهها، سازمانها، محافل و کلیه نیروهای منفرد و غیره که بر بنیادها و مبانی معینی توافق داشتند، میتوانند و نمیتوانستند و با حفظ این اختلافات صف و پراتیک مشترکی را بوجود آورند. ولی بدلالی نظیر هم ارز کردن اختلافات اصولی و غیر اصولی و یا اولویت دادن به منافع گروهی و فرقه ای و نظایر آنها، موجب پراکندگی و بی اثر کردن نیروهای مدافع سوسیالیسم در کارزار مبارزات طبقاتی گردیدند. بنابراین غلبه بر فرقه گرایی باید همواره یکی از اهداف اصلی و توقف ناپذیر اتحاد چپ کارگری باشد. بدون توجه شایسته بآن بیگمان اتحاد چپ از رسالت خود باز خواهد ماند. توجه شایسته بدان را باید در کاربرد انعطافهای اصولی، در بکارگیری زبان سیاسی، در کاربرد شیوه های دمکراتیک در برخورد با دیگر نیروها و بویژه پذیرش اختلافات در چهار چوب مبانی و اصول بنیادی دانست. در سطور بعدی بازهم باین مسأله باز خواهیم گشت. عجالتاً آنچه که فعلاً مورد نظر است، وقوف باین ضعف است. البته ضعف را نباید با خطا یکسان تلقی کرد. ضعف میتواند در مقطعی اجتناب ناپذیر باشد اما بی توجهی بدان نمی تواند اجتناب ناپذیر باشد. و از اینرو نداشتن برنامه برای جبران آن میتواند گاه عواقب جبران ناپذیری بهمراه داشته باشد. در رابط با این

پرنسپ سازبها هر قدر هم که ادعای خلوص و انقلابگری با آن در آمیزد، چیزی نخواهد بود مگر برافراشتن برج و بارو برای تداوم بخشیدن به فرقه کرانی و بستر مناسبی برای باز تولید فرقه ها. هم از اینرو اتحاد چپ کارگری اگر که نخواهد فرقه ای بر فرقه های موجود بیفزاید، و بفرقه ای هم ارز آنها و در کنار آنها تبدیل شود، نمیتواند و نباید تنها نماینده يك گرایش باشد. بلکه میتواند و باید محل تجمع و مظهر وحدت تمامی گرایشاتی باشد که پایبند مبانی و موازین بنیادی مشترك میباشند. اتحاد چپ باید تجلی اتحاد نیروهای مدافع آلترناتیو کارگری باشد، بدون آنکه بخواهد منکر تنوعات و اختلافات بین این نیروها و الزامات ناشی از آن باشد.

**ج- تاکید بر محتوا و مضمون مشخص بجای تاکید بر شکل و اصطلاحات:**

گرچه دو مشخصه فوق الذکر مهمترین و اساسی ترین وجوه فرقه کرانی را تشکیل میدهند، اما دلبستگی و تاکید افراطی هرفرقه چپ بر برخی از اصطلاحات و واژه های متفاوت برای مضامین واحد، نیز میتواند به نوبه خود بر تشتت و عدم تفاهم بیافزاید. هم از اینرو طرح مضمونی و مشخص اهداف و مطالبات کلیدی در ورای ترمهای معین میتواند به روشن کردن واقعی نقاط وحدت و اختلاف یاری رساند. بنابراین نقطه عزیمت باید مضامین و طرح مشخص مطالبات باشد و نه تاکید بر ترمها و اصطلاحات. واژه ها وسیله بیان اهداف و مقاصد میباشند و فاقد هرگونه تقدس ذاتی، نباید اجازه داد که جادو و فتیشیسم کلمات و اصطلاحات نقش مهضات برای حفاظت از برج و باروی قلمرو فرقه ها را بعهده بگیرند. البته تاکید بر مضمون بمعنای آن نیست که از کسی یا جریانی خواسته شود که از تعابیر، اصطلاحات و واژه های مورد نظر خود دست بشوید. هرکس و هر جریان باید حق حفظ، دفاع و مبارزه جهت جلب نظر اکثریت نسبت به آنها را داشته باشد. بلکه مراد آنست که از اختلافات غیر اصولی خود با دیگران پرنسپ نساخته و بدینسان در برابر تلاشهای معطوف به اتحاد طبقاتی کارگران، جهت حضور مستقل و مداخله گرانه در کارزار مبارزه طبقاتی سنگ اندازی ننماید و بقول معروف اگر یار شاطر نیست بارخاطر نباشد.

داشتن انعطافهای اصولی و کاربرد شیوه های دمکراتیک در دعوت و جلب مشارکت دیگران در اتحاد کارگری و بهره گیری از اشکال ساختاری منعطف و کارا، از دیگر موازین ضروری برای مقابله با پراکندگی است. در این نوشته پرداختن بیش از این به موازین فوق مقدور نیست. اما جادارد که بانها توجه در خور مبدول گردد.

از مجموعه مطالب مربوط به فرقه کرانی این نتایج حاصل میشود که تنها با مبنا قرار دادن اهداف پایه ای، و بر بستر اتحاد طبقاتی جهت مبارزه علیه شرایط بردگی نیروی کار و پذیرش پلورالیسم در چهارچوب اهداف بنیادی میتوان از فرقه کرانی و بنا کردن حزب و یاسازمان آیدنولوژیک اجتناب کرد و بجای تاسیس فرقه،

پیسترو را تشکیل میدهند و بنابراین وقتی سخن از سازماندهی کارگران در مقیاس طبقه است، بسنده کردن به کمونیستها و بدتر از آن به کرایشی از کمونیستها چیزی بجز برپا کردن فرقه جدید معنای دیگری نمیتواند داشته باشد. غرض از اتحاد طبقاتی کارگران غلبه بر تشتت و رقابت بین کارگران که نظام سرمایه داری زاینده آن بوده و به توسط سرمایه داران دامن زده میشود و زدودن پراکندگی و تفرقه در میان آنان بشابۀ يك طبقه میباشد. طبقه ای که نه فقط برای بهبود وضعیت معیشتی خود در چهارچوب نظام حاکم مبارزه میکند، بلکه مهمتر از آن برای تغییر نظام موجود و استقرار نظام مبتنی بر نفی استثمار هم مبارزه میکند. بدون بوجود آمدن يك طبقه، یعنی وقوف به منافع مشترك در برابر طبقه سرمایه دار و بدون غلبه بر پراکندگی، سخن از براندازی نظام حاکم به سخنی پوچ و تهی میماند. میدانیم که بدون متشکل شدن طبقه کارگر و بدون آرایش طبقاتی زحمتکشان حول آن، تمامی این نیروها نقش تویچی طبقات دیگر را پیدا میکنند. و درست بهمین دلیل وظیفه اصلی پیشروان طبقه و مدافعین نظام سوسیالیستی باید معطوف به این هدف بوده و در چهارچوب آن با هر گونه گرایشات تشتت طلبانه و فرقه گرایانه که بخواهد اصل وحدت طبقاتی را تحت الشعاع اختلافات قرار دهد مبارزه و مقابله نمایند. بنابراین اتحاد چپ بشابۀ جریانی که وظیفه و رسالت خود را معطوف به اتحاد کارگری برای براندازی نظام سرمایه داری تعریف کرده است نمی تواند مبارزه با فرقه کرانی را بعنوان جزئی از ملزومات این هدف خود بشمار نیارد.

**ب- دومین مشخصه اصلی فرقه کرانی درک بسیط و یکپارچه از وحدت طبقاتی است. درک ساده گرایانه ای که وحدت را نه وحدت در تنوع بلکه همچون صخره ای يك دست می پندارد. و حال آنکه مراد از غلبه بر رقابت و وپراکندگی درونی طبقه کارگر نه انکار وجود چنین اختلافاتی، بلکه مقابله با تحت الشعاع قرار گرفتن منافع مشترك بوسیله اختلافاتی است که منجر به تشتت در صفوف آن میشود. وجود این اختلافات را نه میتوان منکر شد و نه انکار آنها میتواند برای ارتقاء رزمندگی طبقه مفید واقع شود. بنابراین اتحاد طبقاتی کارگران نه فقط بمعنای تفوق بخشیدن به منافع مشترك در برابر طبقه بورژوا و تحت الشعاع قرار دادن رقابتهای و اختلافات درونی است، بلکه در همان حال بمعنای پذیرش اختلافات و تنوعات نیز میباشد. اتحاد طبقاتی بمعنای آتش بس آیدنولوژیک و مات کردن اختلافات نیست، بلکه تنها بمعنای قراردادن این اختلافات در جایگاه واقعی خود میباشد. بمعنای آنست که اگر توافق حول اهدافی چون سوسیالیسم بشابۀ آلترناتیو، سازماندهی طبقه کارگر، دمکراسی و سرنگونی رژیم حاکم و طبیعتاً خطوط اصلی برنامه و یا پلتفرم بر آمده از بنیادهای فوق بر قرار باشد، دیگر نباید از اختلافات موجود در این چهارچوب پرنسپ ساخت. این**

امکانات بالقوه موجود، بیاندیشیم نگاه متوجه می‌شویم که این کار صرفاً یک آرزوی روشنفکرانه و یا خیال پردازانه نیست، بلکه ضرورتی قابل تحقق است. بشرط آنکه چپ باین رسالت خود باور داشته باشد.

پرداختن تفصیل به این ضرورت و امکانات بالقوه موجود هدف این نوشته نیست، اما برای آنکه صرفاً با دعا و شعار بسنده نکرده باشیم، در اینجا لازم است قدری بیشتر روی این مساله درنگ کنیم.

غالباً از ناچیز بودن نیرو، از اقامت در خارج و فقدان امکانات و از تجارب نا موفق چپ در گذشته، بعنوان دلیلی برناممکن بودن این هدف استفاده می‌شود. و در نتیجه دیوار چین بین چپ و طبقه، و داخل و خارج کشیده می‌شود. و بنابراین لازم است که نگاهی کوتاه در نقد این دلایل داشته باشیم:

- البته دیوار چین بین چپ و طبقه کارگر در گذشته وجود داشته است، اما تا آنجا که به گذشته و ناکامی چپ برمیگردد، علت عمده را باید در وهله اول در بیگانگی چپ با هویت کارگری و قرار ندادن آن در

مرکز ثقل فعالیت خود، و در وهله ثانی در فرقه گرانی و پراکندگی چپ دانست، قلت نیرو حتی اگر آنرا واقعی هم به پنداریم، بیش از آنکه علت باشد معلول می‌باشد. اتحاد چپ کارگری میتواند از طریق تکیه بر ضرورت عینی این اتحاد در میان کارگران و پیشروان کارگری و در میان روشنفکران و از طریق مبارزه با فرقه گرانی نیروهای مورد نیاز برای پیشروی بسوی این هدف را فراهم نماید.

در دنیاییکه در آستانه ورود بقرنی است که باعتباری میتوان آنرا عصر ارتباطات نامید و در زمانی که صحبت از دهکده جهانی میشود و در آن میتوان پژواک صدای هرکس را در چهار گوشه این دهکده شنید، بدینگونه از فقدان و یا معضل ارتباطی سخن گفتن مضحک بنظر میرسد! بعلاوه این نظرات درکی یکسویه و مکانیکی از ارتباط دارد و از ارتباط فقط ارتباط مستقیم و یا تنها سطح معینی از آنرا توسط صرفاً یک نیروی معین می فهمد. این نظر به جوانب گوناگون و وجوه متنوع و سطوح بندی این ارتباط، بقسمی که وقتی در کنار یکدیگر و در یک ترکیب مکمل قرار گیرندو مجموعاً یک ارتباط کامل را بازتاب دهند، باور ندارد. و حال آنکه پیوند باطبقه تنها از طریق کرد آوری نیروهای پیشرو متعلق بآن در داخل و خارج و در طی یک روند کمابیش طولانی مقدور می‌باشد.

برای درک درست از این مساله مقدمتاً بایدباور داشت که نیروهای بالفعل و سعیی در داخل کشور، بسیار وسیع تر، بانگیزه تر و مشتاقتر بوحدت مرکب از نسل جدیدو قدیم پیشروان کارگری، روشنفکران و نیروهای وسیع چپ از نسل جدیدو قدیم چه بصورت منفرد و چه درمحاقل گسترده وجود دارندکه باید آنرا کمابیش معادل وجه داخلی اتحاد چپ کارگری دانست و البته همانطورکه گفته شد بسیار وسیع تر و مشتاقتر از ماباداء خارجی. نیروهایی که ضرورت اتحاد را در زیر فشار مستقیم رژیم باگوشت و پوست خود احساس

حزب و یا سازمان واقعا طبقاتی بوجود آورد که در آن اختلاف نظرات نیز جایگاه طبیعی و بایسته خود را داشته باشند. درک این مساله نیز بنوبه خود دارای اهمیت است که تشکیل و تحکیم چنین اتحادی ضمن آنکه یک ضرورت اجتناب ناپذیر میباشد، یک فرایند طولانی و الزامی نیزهست که نهایتاً نمی تواند بدون مشارکت نیروهای متعلق باین طیف صورت تحقق بخود گیرد.

مقابله با فرقه گرانی و دوری از فرقه گرانی کرچه آزمون و چالش بزرگی است که اتحادچپ در پیش روی خود دارد اما تنها یکی از سه آزمون بزرگ را تشکیل میدهد.

### لزوم تداوم مبارزه نظری بمشابه دومین آزمون!

اول آنکه توافق و تفاهم اولیه حول مبانی و اهداف کلان، بین نیروهای تشکیل دهنده هنوز ناکافی است و به صراحت و تعمیق بیشتر نیازمنداست. وگرنه در پیشروی و در مواجهه با مسائل و معضلات نمی تواند از اراده لازم و کارآ برخوردار باشد. علاوه برآن مبانی وحدت در روند تکاملی خود باید برروی پلاتفرم برنامه ای و مواد مشخص استوارگردد.

دوم آنکه ساختمان اتحاد چپ کارگری تنها و

بطور مطلق برروی وحدت ها و توافقه بنا نسیکردد، بلکه علاوه برآن برروی اختلافات نیز بنا میگردد. و برای آنکه این اختلافات از حدود معین و مجاز فراتر نروند، تنها از طریق طرح آنها و یک مبارزه ایدئولوژیک مداوم میتوان بان نائل شد.

سوم آنکه هنوز بسیاری از نیروهای متعلق به این طیف دربیرون آن قرار دارند و لزوم جلب آنها به مشارکت در اتحاد مستلزم مبارزه ایدئولوژیک سازنده می‌باشد.

از مجموعه ملاحظات بالا این نتیجه حاصل میشود که مبارزه ایدئولوژیک و نظری بین گرایشات گوناگون حول مبرمترین مسائل یکی از عناصر وجودی و لاینفک اتحاد چپ کارگری است که مستقیماً از ساخت و هدف آن برمیخیزد، و بدون نهادی کردن آن اتحادچپ قادر به تحقق رسالت خود نمی باشد.

### پیوند باطبقه کارگر و کوشش برای سازماندهی

#### مطالبات آن، سومین آزمون بزرگ اتحادچپ کارگری!

نیازی به تکرار این حقیقت عیان که اتحاد چپ کارگری بدون پیوند با کارگران و زحمتکشان فاقد هویت و اثر اجتماعی است، نیست. آنچه که این اتحاد در مورد هویت خود بیان داشته است، چیزی بجز عزم و جهت گیری آن نیست، و البته به اعلام این عزم و جهت گیری در آغاز کار نمیتوان ایرادگرفت، آنچه که میتواند موجب برانگیختن ایرادت بحق شود همانا فقدان نقشه عملی وسنجیده و تلاشهای لازم و البته ممکن و مقدور، در راستای پر کردن تدریجی این خلا میباشد. کرچه انتظار معجزه نمی توان داشت، اما اگر اندکی به ضرورت بی چون و چرای این پیوند و

ارتباطی نظیر رادیوها و روزنامه ها و فاکس و غیره، باید جایگاه مهمی را در این عرصه بخود اختصاص دهد. استفاده بهینه و سازمان یافته از فرصتهایی که این امکانات بوجود آورده اند و بوسیله تعدادی از جنبشها نیز مورد استفاده قرار میگیرند، به امری ممکن و ضروری تبدیل شده است.

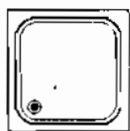
- در شرایطی که کشور ما با بزرگترین مهاجرت تاریخی خود مواجه بوده و میلیونها ایرانی در خارج از کشور زندگی میکنند، مسلماً امکانات ارتباطی بسیاری

بوجود آمده است که میتواند منبع بکر و بسیار غنی ارتباطی باشد. نباید همچون کسانی که بر روی دریایی از ثروت نشسته اند و از فقر خود می نالند، به شکوه متوسل شد! مسأله اصلی نه فقدان امکانات، که فقدان باور به وظیفه است.

- و بالاخره امکانات بالفعل و بالقوه خود نیروهای چپ و از جمله نیروهایی که هم اکنون در این اتحاد گرد آمده اند میتواند از منابع اولیه این ارتباط بشمار آید.

بطور کلی امکانات ارتباطی کم نیستند. و در صورتی که چپ واقعاً به مسئولیت خود باور داشت باشد، و از فرقه گرایی و پراکندگی بدر آید، میتواند با طبقه کارگر و زحمتکشان کشورمان پیوند برقرار کرده، و با بهره گیری هر چه بیشتر از آنها، پیوندهای خود را تعمیق بخشیده و حضور موثر و مداخله گرانه داشته باشد.

**خلاصه کنیم:** اتحاد چپ کارگری در کنار نقاط قوت خود با سه آزمون بزرگ مقابله بافرقه گرایی، صراحت و انسجام دادن به برنامه و هویت خود، و ایجاد پیوند با طبقه کارگر و زحمتکشان، مواجه میباشد. گذر از مرحله عزم برای تبدیل شدن بواقعیت اجتماعی و تشبیت اتحاد چپ کارگری مستلزم پیشروی در عرصه های سه گانه فوق میباشد. بیفایده است که آنها را در تقابل با یکدیگر قرار دهیم. تنها در حرکتی با ترکیب متوازن و در طی یک فرایند تدریجی میتوان بدانها فائق آمد. اما تنها یک شرطه بشرطی که چپ به این رسالت خود باور داشته باشد. رسالتی که در سه کلمه میتوان آنرا چنین خلاصه کرد: **چپ کارگری شدن!**



کرده و بازگوکننده این ضرورت هستند. و بنابراین باید آنها را بطور طبیعی حلقه وصل بین خارج و داخل و بین اتحاد چپ و طبقه کارگر تلقی کرد. اتحاد چپ میتواند از طریق گردآوری نیروهای خود در خارج و در داخل و از طریق سوق دادن هرچه بیشتر آنها در جهت ارتقاء آگاهی و سازماندهی اراده مستقل کارگران باین مهم به پردازد. بطور کلی وظایف کمونیستی را صرفاً نمیتوان از مکان استقرار استخراج کرد و یا به بهانه مکان و غیره آنها پشت گوش انداخت. در طول تاریخ جنبش کمونیستی و یابطور کلی جنبشها کم نبوده اند نمونه هایی که از خارج معطوف بداخل شده و توانسته اند زمینه توده ای بیابند.

بنابراین اگر مسأله ارتباط را از طریق مجموعه نیروهای متعلق به این طیف در طی یک پروسه و ترکیب مکمل آنها و یا در ارتباط متقابل تقویت کننده در نظر بگیریم باید بینیم که نقش و جایگاه نیروهای خارج در این ارتباط با داخل چه میتواند باشد.

صرفنظر از افق های فکری و برنامه ای و نقشی که نیروهای خارج در این ارتباط میتوانند داشته باشند و این مسأله در شرایط کنونی از اهمیت بی همتایی برخوردار است، باید به سه نکته دیگر در این باره اشاره کرد:

**الف- اتحاد چپ کارگری باید بطور دائم و نهادی شده به مبارزات کارگران و زحمتکشان و کلیه مطالبات آنان حساس بوده و در عمل نیز، اهمیت درجه اول را در واکنشهای خود بدان بدهد. این خواستها و اعتراضات باید مورد حمایت بیدریغ قرار گرفته و از طریق اطلاعیه ها و اعلامیه ها و ارائه رهنمود های لازم و ممکن، و از طریق آکسیونهای حمایتی به اشکال متنوع، و از طریق انعکاس آن در بیرون از کشور و جلب حمایت افکار عمومی و بویژه کارگران و روشنفکران و نیز نهادهای بین المللی و مترقی، باین وظیفه مهم پرداخته شود. قائل شدن اهمیت درجه اول به مطالبات کارگران و زحمتکشان به معنای بی توجهی به مطالبات افکار دیگر و یا بی توجهی به عرصه مطالبات دمکراتیک نبوده و نمیتواند باشد. اتحاد چپ کارگری باید در عمل نیز مظهر پیوند ناگسنتی بین عرصه های سوسیالیستی و دمکراتیک باشد. تفکیک و مثله کردن و لاجرم مسخ کردن این دو عرصه از یکدیگر را باید به فرمیستها و پوپولیستها واگذار کرد. آنچه مهم است که مورد توجه قرار گیرد اینست که اتحاد چپ کارگری اعلام شده در پلاتفرم، باید در عمل و در پراتیک اتحاد چپ نیز جایگاه واقعی خود را پیدا کرده و همواره در مرکز توجه آن قرار گیرد.**

**ب- در عصری که جهان هر چه بیشتر کوچک تر و پیوسته تر میشود و فریاد هر انسانی میتواند پژواک جهانی پیدا کند، رسانه های عمومی به معنای وسیع خود نقش بسیار مهمی را در امر ارتباطات بعهدده میگیرند. از همینرو عطف به رسانه ها و وسائل**

در مقابل این دو نظر دفاع کنند. ما باید بتوانیم فعالان جنبش چپ را متقاعد کنیم که اتحاد چپ فقط با تکیه بر یک بلوک طبقاتی میتواند پایبکیرد و پایدار بماند.

در این نوشته من میخواهم فعالان جنبش چپ را به تامل در ضعف منطق دو گروه یادشده دعوت کنم و نشان بدهم که اتحاد چپ اگر بر بلوک طبقاتی کارگران تکیه نکند، بعنوان یک نیروی سیاسی مستقل و موثر اصلاً پا نمیگیرد تا چه رسد به اینکه پایدار بماند. و برای اینکه حجم نوشته از حد مجاز تعیین شده در این بولتن فراتر نرود، ناگزیرم در این شماره فقط به نظر طرفداران بلوک فراطبقاتی بپردازم و بحث درباره نظر گروه دوم، یعنی طرفداران تقدم بلوک کمونیستی، را به شماره بعدی بولتن بگذارم.

### چرا بلوک فراطبقاتی اتحاد چپ را ناممکن میسازد

تجربه شکستهای ما، مخصوصاً تجربه شکست انقلاب بهمن، به ما میآموزد که روی مفهوم مثبت تکیه کنیم نه روی مفهوم منفی. یعنی بجای اینکه بگوئیم چه نمیخواهیم، بروشنی بگوئیم چه میخواهیم؛ بجای اینکه دلیل وجودی ما را از ضرورت مبارزه علیه دشمنان نتیجه بگیریم، دشمنان و دوستان، مخالفان و متحدان ما را از طریق صراحت دادن به هویت و هدفهایمان، تعریف کنیم. بعبارت دیگر، بجای اینکه خودمان را پشت یک جنبش ضد دیکتاتوری یا ضد امپریالیستی مبهم و پادروها مخفی کنیم، پایمان را محکم روی زمین بگذاریم و جنبش نیرومند طبقه ما را با تعبیر مانیفست کمونیست، "جنبش مستقل اکثریت عظیم، برای اکثریت عظیم" را سامان بدهیم، چنین جنبشی در ستیز کار و سرمایه و با هدف دستیابی به سوسیالیسم میتواند شکل بگیرد و بنابراین بنا به طبیعت اش، نمیتواند یک جنبش ضد دیکتاتوری، ضد امپریالیستی و ضد هر نوع ستمگری و بهره کشی و تاریک اندیشی نباشد. مسئله ما این است که نمیخواهیم و نمیتوانیم فقط یا عمدتاً علیه این یا آن نوع از ستمگری و بهره کشی مبارزه کنیم؛ ما میخواهیم و ناگزیریم علیه بنیادهای ستمگری و بهره کشی و هر نوع ستمگری و بهره کشی بجنگیم. چنین مبارزه ای و فقط چنین مبارزه ای میتواند رهائی محرومترین طبقه اجتماعی را امکان پذیر سازد و بنابراین در چنین مبارزه ای کانون تجمع محرومترین طبقه اجتماعی میتواند باشد.

اما در چپ ایران گرایش مخالف نیرومندی در مقابل این موضع و منطق مبارزاتی وجود دارد، نه بصورت رویارو و نظری، بلکه استتار کرده با مصلحت اندیشی ها و "واقع بینی" ها و در عمل، هیچیک از جریانهای جنبش چپ ما معمولاً با تجمع طبقاتی کارگران برای سوسیالیسم و قدرت

کارگری مخالفت نمیکنند، اما بسیاری در عمل، تلاش برای چنین تجمع با چنین هدفی را به روز محشر حواله میکنند، به روزی که موانع "عینی" موجود از سر راه آن برداشته شود. به این ترتیب همه طرفدار طبقه کارگر، قدرت کارگری و سوسیالیسم هستیم، اما در عمل و نقداً بسیاری از ما چنین

## زمین زیر پایمان را سفت تر کنیم

محمد رضا شالگونی

طرفداران اتحاد چپ کارگری کام دیگری در جهت معنا دادن به این اتحاد برداشتند. نشست دوم مجمع فراخوان به اتحاد چپ کارگری و بازتابهای آن، مخصوصاً در داخل کشور، نیاز حیاتی به این اتحاد و کشش نیرومندی به آنرا در میان فعالان جنبش کمونیستی به نمایش گذاشت. اما برای اینکه اتحاد چپ پا بگیرد و پایدار بماند علاوه بر جاذبه اتحاد به چیزهای دیگری هم نیاز داریم. اگر قرار است این بحثها به اتحاد یا ادغام چند گروه و جریان موجود چپ خلاصه و ختم نشود؛ اگر میخواهیم چپ به قطبی نیرومند در سیاست کشور تبدیل شود، شایسته رسالت بزرگی که بر عهده دارد، و مخصوصاً اگر میخواهیم جنبش چپ در سطح حزبی - که سطحی است حیاتی ولی بسیار محدود - زندانی نشود، بلکه در فراسوی محدودیتهای ناگزیر آن با پایکان اجتماعی عظیم اش پیوند بخورد؛ به بحثهایی روشن درباره بنیادهای اتحاد و چگونگی اتحاد نیاز داریم. در واقع هیچ بنای بزرگی بدون پی های محکم نمیتواند پابرجا بماند. و اتحاد چپ کارگری قرار است بنای بزرگی باشد. بنابراین قبل از هر چیز بهتر است به بنیادهای اتحاد بیندیشیم و تا میتوانیم زمین زیر پایمان را سفت تر کنیم.

بنظر من مفهوم اتحاد چپ کارگری، حتی در میان طرفداران آن، هنوز بحد کافی جا نیفتاده است. برای اینکه چنین اتحادی بتواند پایبکیرد، ضرورتاً باید بر بنیاد مبارزه طبقاتی بنا شود و سامان دادن به آگاهی و شکل طبقاتی کارگران را وظیفه محوری خود تلقی کند. بعبارت دیگر، بر **یک بلوک طبقاتی** تکیه کند نه **یک بلوک فراطبقاتی** یا ملی. اما برای اینکه بتواند بر بنیادی طبقاتی بنا شود، باید بخواهد و بتواند بخشهای مختلف طبقه کارگر را به همکاری وادارد و حول هدفهایی روشن متحد سازد. اما اتحاد متکی بر بلوک طبقاتی، در جنبش چپ ما از دو سو زیر حمله است: از سوی طرفداران بلوک دمکراتیک، و از سوی طرفداران بلوک کمونیستی. گروه اول بر تقدم بلوکی دمکراتیک که بایستی همه طرفداران دمکراسی را، صرف نظر از جایگاه و موضع طبقاتی آنها، در خود کرد آورد، تاکید میکنند و برجستگی دادن به صف آرانیهای طبقاتی را دستکم در شرایط حاضر - برای مبارزه دمکراتیک زبانبار میدانند - و گروه دوم بر تقدم بلوکی از کمونیستها تاکید میکنند و آنرا شرط لازم و مقدم برای هر حرکت بعدی تلقی میکنند. هر دو گروه علیرغم تأکیدات متفاوت شان، در عمل و در شرایط مشخص امروز ایران، به نتایج سیاسی مشابهی

میرسند: هر دو ضرورت عاجل بلوک طبقاتی را نادیده میگیرند و بطور مستقیم یا غیرمستقیم، بلوکی فراطبقاتی (برای دمکراسی) را راه حل مسائل این کشور میدانند. طرفداران اتحاد چپ کارگری باید بتوانند بطور مستدل از مواضعشان

اسلامی را با انقلاب بهمین نمیتوان و نباید نادیده گرفت، ولی نمیتوان انقلاب بهمین و دولت برآمده از آنرا یکسان و غیرقابل تفکیک تلقی کرد. حقیقت این است که مردم ایران، با اکثریت قریب به اتفاق، به ضدیت با سلطنت برخاستند و در شرایطی که تمام دستگاههای سرکوب و تبلیغ تحت کنترل کامل استبداد سلطنتی بود، با صراحتی بیسابقه، خواهان لغو سلطنت پهلوی شدند و به این رأی صریح اکتفاء نکردند و برای سرنگونی آن آستینها را بالا زدند. و البته بخشی از همین مردم، پس از سرنگونی استبداد سلطنتی، به نظام ولایت فقیه رأی دادند و بخشی از آنها از همان اول با ولایت فقیه به مخالفت برخاستند. پس تأسیس جمهوری اسلامی را نمیتوان با انقلاب بهمین یکسان گرفت. جمهوری اسلامی یکی از تبعات انقلاب بهمین بود. انقلاب بهمین میتواند تبعات دیگری هم داشته باشد و اگر چنین نشد، تصادفی نبود. استبداد پهلوی در تدارک تسلط ولایت فقیه بر انقلاب ایران و بر مردم ایران نقش تعیین کننده ای داشت؛ زیرا از طریق دهه ها سرکوب و اختناق سیاسی جلو شکلگیری و قوام یابی نیروها و نهادهای طرفدار دمکراسی را سد کرده بود. درحالی، تأکید سلطنت طلبان بر مشروعیت سلطنت پهلوی، یعنی انکار مشروعیت انقلاب بهمین، جز نادیده گرفتن رأی تاریخی مردم ایران، و فراتر از آن، انکار حق حاکمیت و حق انتخاب این مردم، معنایی ندارد. بعبارت دیگر، مشکل اصلی سلطنت طلبان، سلطنت طلب بودنشان نیست، آنها حق دارند همچنان سلطنت طلب باشند و نظام سیاسی مطلوب خودشان را بعنوان تنها راه نجات کشور تبلیغ کنند و به مردم پیشنهاد کنند. مشکل اصلی آنها ضدیتشان با انقلاب بهمین، یعنی رأی اعلام شده و حق انتخاب مردم ایران است. نمیتوان هم به طرفداری از دمکراسی تظاهر کرد و هم درعین حال، بند رأی بسیار مهم و آشکارا اعلام شده مردم را نامشروع خواند و به حکم محوری پلاتفرم سیاسی خود تبدیل کرد. البته بعید است سلطنت طلبان خود متوجه چنین تناقض آشکاری نباشند. مشکل آنها این است که نمیتوانند از این تناقض خلاص بشوند. به دو دلیل: نخست بخاطر اینکه پذیرفتن مشروعیت انقلاب بهمین مساوی است با پذیرفتن عدم مشروعیت ادامه سلطنت پهلوی، یعنی به زیرکشیدن پرچمی که گرایشهای مختلف این طیف حول آن جمع شده اند؛ و دوم بخاطر اینکه چنین کاری بمعنای دست شستن بورژوازی ممتاز دوران سلطنت از دارانیهای خواهد بود که در جریان انقلاب از چنگ اش درآمده است. سلطنت برای سلطنت طلبان فقط معنای ایدئولوژیک ندارد، برای آنها بازیافتن دارانیها و امتیازاتی که در انقلاب از دست داده اند، به مراتب بیش از بازگشت سلطنت اهمیت دارد. بنابراین هرچبه وسیع علیه استبداد حاکم، اگر بخواهد سلطنت طلبان را دربر بگیرد، یا باید عدم مشروعیت انقلاب بهمین را بپذیرد، یا حداقل هر نوع موضع گیری درباره این مسئله حساس را مسکوت بگذارد.

بخشی دیگر از مخالفان استبداد حاکم را جریانهای تشکیل میدهند که علیرغم اختلافات ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی وسیعی که باهم دارند، به دلائل نه یکسان، هرتلاشی

تجمعی را زودرس میدانیم و خودمان را با وظایف "جدی" تر و "فوری" تری مشغول میکنیم. در صدر این وظایف "جدی" و "فوری" معمولاً ضرورت مبارزه با استبداد حاکم و بنابراین ضرورت ایجاد یک جبهه وسیع ضد استبدادی قرار دارد. پس بهتر است روی چند و چون پرداختن به همین وظیفه "جدی" و "فوری" متمرکز بشویم و ببینیم آیا بهترین و موثرترین راه مبارزه با استبداد حاکم، ایجاد یک جبهه وسیع ضد استبدادی است که بخاطر آن فعلاً نباید تلاش برای ایجاد یک تجمع بزرگ کارگری-سوسیالیستی را در دستور کار قرار داد؟

منطق کسانی که بنام ضرورت جبهه ضد استبدادی با بلوک کارگری سوسیالیستی مخالفت میکنند، بسیار شکننده تر و پادیهواتر از آنست که ممکن است در نگاه اول بنظر برسد. کافی است بدون پرداختن به بحث نظری، با توجه به شرایط مشخص ایران امروز، بطور مشخص درباره چنین منطقی تأمل کنیم. بنظر من، در ایران امروز تلاش برای ایجاد یک جبهه وسیع ضد استبدادی تلاشی است عقیم که نه ضرورتاً به مبارزه وسیع و موثری علیه استبداد حاکم میانجامد؛ نه ضرورتاً به یک نظام سیاسی دمکراتیک منجر میشود؛ و نه به تجمع طبقاتی-سوسیالیستی، یعنی رسالت و وظیفه اصلی و اساسی چپ کمکی میکند.

قبل از هر چیزی باید توجه داشته باشیم که تلاش برای ایجاد یک جبهه وسیع ضد استبدادی در ایران امروز ضرورتاً به مبارزه وسیع و موثری علیه رژیم جمهوری اسلامی منجر نمیشود. به دلیل اینکه تشکیل یک جبهه واحد از همه جریانهای اصلی مخالف جمهوری اسلامی، با توجه به هویت و هدفهایی که این جریانها دارند، در افقهای مشهود کنونی ناممکن است. نگاهی به وضع فعلی جریانهای اصلی مخالف جمهوری اسلامی این حقیقت را روشنتر میسازد.

طیف سلطنت طلبان یکی از جریانهای اصلی مخالف جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد، طیفی که هم در داخل ایران هواداران قابل توجهی دارد و هم در خارج از ایران حامیان مهم و پرفردتی، در داخل این طیف کرایشات متعددی وجود دارد و بعضی از آنها در سالهای اخیر بعضی شعارهایشان را بصورت قابل توجهی تغییر داده اند. اما همه آنها در یک شعار کلیدی وحدت دارند و آن ضرورت ادامه سلطنت خاندان پهلوی است. بعبارت دیگر، سلطنت طلبان ما، مانند سلطنت طلبان از قدرت رانده شده فرانسه در اوائل قرن نوزدهم، مشروعیت کرا (الژیتمیست) هستند و همه شان روی مشروعیت سلطنت خاندان پهلوی تأکید دارند. اما تأکید بر مشروعیت سلطنت خاندان پهلوی جز تأکید بر عدم مشروعیت انقلاب بهمین معنای دیگری ندارد. سلطنت طلبان -تأکید میکنم، همه سلطنت طلبان- میکوبند و تأکید میکنند که انقلاب بهمین، شورشی کور، بی دلیل و نامشروع بود که کشور را به بیراهه کشاند. بنابراین راه نجات ایران الغاء همه نتایج ناشی از این انقلاب و بازگشت به مسیر قبل از آنست. تلاش آنها معطوف به این است که انقلاب مردم ایران علیه سلطنت پهلوی را با کرویدن بخشی از این مردم به ولایت فقیه یکسان قلمداد کنند. هرچند رابطه جمهوری



آن هم نخواهد بود، با توجه به این مشخصات سازمان مجاهدین، هرچه وسیع علیه استبداد حاکم، اگر بخواهد این سازمان را دربر بگیرد، حداقل باید به ظرفیتهای توتالیتاریزم این سازمان چشم فروبندد.

سه جریانی که درباره شان توضیحاتی دادم، یعنی سلطنت طلبان، "استحاله طلبان" و مجاهدین، نمیتوانند با هم در یک جبهه سیاسی واحد گرد آیند. سلطنت طلبان و مجاهدین چون طرفدار براندازی جمهوری اسلامی هستند و بدون آن نمیتوانند به هدفهایشان دست یابند، نمیتوانند با "استحاله طلبان" کنار بیایند و حول یک پلاتفرم مشترک همکاری موثری داشته باشند. و "استحاله طلبان" نیز اگر روی استحاله طلبی شان بایستند، نمیتوانند به همکاری با سلطنت طلبان و مجاهدین تن بدهند. گرچه بعضی جریانهای استحاله طلب به "حزب باد" تعلق دارند و به تپه های شن روان میمانند که با جهت باد جابجا میشوند، اما نمیتوان فرصت طلبی را وجه مشترک همه "استحاله طلبان" دانست. بعضی از آنها پرنسیپهای محکمی دارند که دقیقاً بخاطر پرنسیپهایشان نمیتوانند درجبهه ای که برای سرنکونی جمهوری اسلامی بوجود میآید، شرکت کنند. مثلاً طرفداران "نهضت آزادی" و جریانهای مشابه آن، دقیقاً به دلیل پلاتفرم سیاسی و اعتقاداتشان، در یک جبهه واحد برای سرنکونی جمهوری اسلامی شرکت نخواهند کرد. گذشته از این، بعضی از جریانهای استحاله طلب، مهتر از پرنسیپهای سیاسی منافع مشخصی نیز در حفظ جمهوری اسلامی (و البته تعدیل درستی های آن) دارند که نمیتوانند با دشمنان آن بصورت سازمان یافته و مستقیم همکاری کنند. مثلاً هواداران منتظری، هرچند از مواضع حساس قدرت کنار گذاشته شده اند، ولی از برکات جمهوری اسلامی بیش از آن برخوردارند که "برسراخ نشسته و بن بیرند" و اما مجاهدین و سلطنت طلبان نیز نمیتوانند با هم کنار بیایند. زیرا درآنصورت هر دو باید ادعاهای ویژه شان را کنار بگذارند. به این ترتیب، سه جریان بزرگ در میان مخالفان استبداد حاکم وجود دارند که نمیتوانند با هم دیگر کنار بیایند و در یک جبهه واحد علیه رژیم متحد شوند. بنابراین درایران امروز، در مبارزه علیه استبداد حاکم، نه **یک جبهه**، بلکه **حداقل سه جبهه** میتواند وجود داشته باشد. یعنی اگر چپ ایران، حتی همه پرنسیپهایش را کنار بگذارد و بخاطر ایجاد یک جبهه واحد علیه استبداد حاکم، به همکاری با هر جریان دیگری تن بدهد، بازخواهد توانست جبهه واحدی در مقابل رژیم بوجود آورد.

اما ایجاد یک جبهه واحد علیه استبداد حاکم، در شرایط ایران امروز، حتی اگر امکانپذیر هم باشد، نمیتواند به استقرار یک نظام سیاسی دمکراتیک بیانجامد. زیرا از سه نیروی که به آنها اشاره کردم، سلطنت طلبان از مشروعیت استبداد سابق دفاع میکنند و با اندکی تعدیلات خواهان بازگرداندن آند؛ استحاله طلبان خواهان سازش و بده و بستانهایی با استبداد حاکم هستند؛ و مجاهدین استقرار استبداد جدیدی را تدارک میبینند. بنابراین هر جبهه سیاسی علیه استبداد حاکم، اگر بخواهد این سه نیرو را هم دربر

برای سرنکونی جمهوری اسلامی را زیانبارتر از ادامه موجودیت آن میدانند و بنابراین صرفنظر از نیات و خواستهای درازمدت شان، نقدا و در عمل، تعدیل استبداد حاکم را بر سرنکونی آن ترجیح میدهند. این جریانهایی رنکارنگ و ناهمگون را میتوانیم تسامحاً، جریانهایی "استحاله طلب" بنامیم. هرچند "استحاله طلبی" مشخص کننده نوعی **شیوه** برخورد با جمهوری اسلامی است تا بیان کننده یک پلاتفرم سیاسی واحد، ولی معنای سیاسی بسیار مهمی دارد. مهم نیست که این یا آن جریان "استحاله طلب" چه میخواهد و چه پلاتفرم سیاسی مشخصی ارائه میدهد، مهم این است که عملاً و نقدا نوعی سازگاری با یک نظام سیاسی مشخص موجود را نمایندگی میکند. پلاتفرم واقعی و عملی "استحاله طلبان" را میزان تغییر و تعدیل استبداد حاکم تعیین میکند. "استحاله طلبان" طیف گسترده ای را تشکیل میدهند، از "نهضت آزادی" مهندس بازرگان و حتی عده ای از طرفداران منتظری گرفته تا "جمهوری خواهان ملی" و "قدانیان اکثریت" و همه جریانهایی سیاسی لیبرال مخالف سرنکونی، استحاله طلبی همه این جریانهها دلالت یکسانی ندارد و حتی همه این جریانهها در استحاله طلبی به یکسوی مصر نیستند، با اینهمه هرچه وسیع علیه استبداد حاکم، اگر بخواهد طیف "استحاله طلبان" را دربر بگیرد، یا باید جبهه ای برای سرنکونی نباشد، یا حداقل باید از هرنوع موضعگیری درباره این مسئله حساس اجتناب کند.

یکی دیگر از جریانهایی سیاسی مخالف استبداد حاکم، سازمان مجاهدین خلق است. در دهه اخیر، نفوذ اجتماعی این سازمان در نتیجه شتاب گرفتن تباهی درونی و بی پرنسیپی سیاسی آن بشدت کاهش یافته است؛ با اینهمه نمیتوان منکر این حقیقت شد که سازمان مجاهدین یکی از مهمترین نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی است که علیرغم ریزش وسیع در پایگان اجتماعی اش، انسجام و تحریک تشکیلاتی خود را بعنوان یک نیروی سیاسی بسیار فعال حفظ کرده است. سازمان مجاهدین خلق هرچند در ضدیت با جمهوری اسلامی، نیروی است کاملاً رادیکال که با هرنوع "استحاله طلبی" و سازگاری با استبداد حاکم، بنحوی قاطع سوحتی میشود گفت، آشتی ناپذیر - مخالفت میورزد، ولی به لحاظ پلاتفرم سیاسی، پاره ای شباهتها و قرابتیهای غیرقابل انکار با جمهوری اسلامی دارد؛ خواهان یک دولت مذهبی است و علیرغم همه کرده خاکی که براه میاندازد، هنوز شعار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را کنار نگذاشته است و از آن مهتر، در ضدیت با منطق دمکراسی، از جمهوری اسلامی چیزی کم ندارد. البته مشکل اصلی در باره سازمان مجاهدین، پلاتفرم سیاسی آن نیست، بی پرنسیپی تمام عیار آنست. نگاهی به حرکت این سازمان در پانزده سال گذشته تردیدی بجای نمیکند که برای رهبری آن، جز پرنسیپ دستیابی به قدرت سیاسی هیچ پرنسیپ دیگری وجود ندارد. بهمین دلیل است که خود این رهبری به مهمترین پرنسیپ این سازمان تبدیل شده است. دولتی که سازمان مجاهدین برپا کند، بی تردید یک دولت توتالیتر خواهد بود که اگر بدتر از جمهوری اسلامی نباشد، بهتر از

صحنه سیاسی کنونی ایران است، و بی اعتنائی خوشبینانه به آن نمیتواند راه حل آن باشد. ثانیاً میخواهم بگویم جنبه دمکراسی معلوم نیست ضرورتاً نیرومندترین و پرنفوذترین چهارجنبه سیاسی ناهمگرا باشد. سه جریان دیگرند؛ به لحاظ تحرك و امکانات سیاسی از طرفداران دمکراسی جلوترند و تا زمانیکه پارامترهای سیاست در ایران امروز تغییر نکنند، جنبه دمکراسی نخواهد توانست بر دیگران برتری یابد. درکشوری استبدادزده که نه از آزادی احزاب خبری هست و نه از نهادها و تشکلهای توده ای مستقل تجربه ای، قواعد بازی سیاسی معمولاً به ضرر دمکراسی تدوین میشود. فقط ورود مردم به صحنه و شکلگیری تشکلهای مستقل آنها میتواند این قواعد بازی را به نفع دمکراسی تغییر بدهد. اما توده مردم با هدفهای انتزاعی به صحنه سیاست رو نیآورند. آنها فقط در تعقیب منافع مشخص و قابل لمس خودشان میتوانند آزاده سیاسی مستقل پیدا کنند. و دمکراسی اگر جاذبه زمینی نداشته باشد، و مخصوصاً اگر فارغ از مشقات زندگی روزمره مردم فقط در حوزه مشغله های مربوط به مسائل و نهادهای قدرت سیاسی محصور شود، نمیتواند انرژی عظیم توده مردم را به حمایت از خود بمیدان بیاورد. ثالثاً با توجه به همین نکته اخیر، میخواهم بگویم یک جنبه **فراطبقاتی** برای دمکراسی، در زیر فشار سه رقیب پرتحرک و در زمین لغزنده سیاست ایران که اثری از یک جامعه مدنی سکرپندی شده دیده نمیشود، به آسانی میتواند تیزی خود را از دست بدهد و صرفاً به جنبه ای علیه استبداد حاکم تبدیل شود. اما یک جنبه ضد استبدادی ضرورتاً جنبه ای برای دمکراسی نیست. اولی معمولاً برنوعی پلاتفرم سلبی تاکید میکند و دومی قطعاً بریک پلاتفرم اثباتی؛ در اولی روح "واقع بینی" لیبرالی غلبه دارد و در دومی روح رزمندگی ناشی از امید به امکان تغییر و امکان رسیدن به کائنات آزادی، بنابراین، در شرایط کنونی ایران، در اولی قاعدتاً کرایش نیرومندی به نزدیکی به جنبه "استحاله طلبان" شکل خواهد گرفت. زیرا یک جنبه فراطبقاتی برای دمکراسی، برای کسب حمایت اجتماعی قاعدتاً باید به طبقه کارگر و طبقه متوسط رویآورد؛ اما در ایران امروز، بخش مهمی از لایه های مختلف طبقه متوسط از هرنوع کسست سیاسی وحشت دارد. روحیه این بخشها را "استحاله طلبان" بهتر از دیگران نمایندگی میکنند. بعلاوه، در ایران کنونی، طبقه کارگر هم بلحاظ تشکلهای پایه ای بسیار ضعیف است و هم فاقد یک تریبون ارگانیک قابل توجه در سطح سیاسی است؛ درحالیکه طبقه متوسط هم به لحاظ سازمانیافتگی و هم به لحاظ تحرك سیاسی، به مراتب از او جلوتر است. با توجه به چنین وضعی، احتمال اینکه جنبه مورد بحث برای دمکراسی تحت تاثیر کرایشات طبقه متوسط باشد تا طبقه کارگر، بسیار بالاست. و طبقه متوسط - حتی اگر شرایط ویژه امروز ایران را بحساب نیاوریم - قاعدتاً و غالباً نیروی تعدیل و سازکاری است تا نیروی دگرگونی؛ درحالیکه استقرار دمکراسی در ایران بدون دگرگونی نهادهای سیاسی و اجتماعی غیرقابل تصور است.

بگیرد، نه خواهد توانست یک نظام سیاسی دمکراتیک را تدارک بیند و نه خواهد توانست حتی یک دولت غیرمذهبی (لایینا) بوجود بیاورد. مثلاً اگر قرار باشد برای کشدن استحاله طلبان به چنین جنبه ای، بده و بستانهایی با جمهوری اسلامی در دستور کار قراربگیرد. مسئله زنان یکی از ملمس ترین موضوعات مورد مصالحه خواهد بود. زیرا تاکید و پافشاری بر برابری حقوق زنان با مردان با چنین مصالحه ای قابل جمع نیست. اما درکشوری که نیمی از جمعیت آن از حقوق شهروندی برابر محروم باشند، دمکراسی چه معنایی خواهد داشت؟

و بالاخره تلاش برای ایجاد یک جنبه واحد علیه استبداد حاکم، جنبه ای که بکوشد همه جریانهای اصلی مخالف این استبداد را درخود جای بدهد، نه فقط به جمع کارگری- سوسیالیستی، یعنی رسالت و وظیفه اساسی چپ کمکی نمیکند. بلکه پراکندگی صفوف چپ را شدت میبخشد. زیرا چپ با کنارکذاشتن ییادستکم با عدم تاکید بر- پرنسیپهایش میتواند درچنین جنبه ای شرکت کند، نه با تاکید برآنها؛ با فاصله گرفتن از هویت و هدفهای اصلی و حیاتی اش میتواند به چنین جنبه ای کمک کند، نه با برجستگی دادن به آنها؛ یا بی اعتنائی و کم اعتنائی به پایگان اجتماعی اش. به فلاکت تحیل ناپذیر توده عظیم زحمتکشان و محرومان، میتواند همبستگی درونی چنین جنبه ای را تقویت کند، و نه با پافشاری برهمبستگی با پایگان اجتماعی اش.

این تاکیدات من درباره عدم امکان یک جنبه واحد دمکراسی و مخصوصاً اشارات تفصیلی ام به سه گروه ناهمگرا و بی اعتقاد به دمکراسی درمیان مخالفان جمهوری اسلامی، ممکن است برای فعالان صاحب مسلك چپ که اصلاً مخالف هرنوع اتحاد عمل با این سه گروه هستند، نامفهوم باشد. ممکن است گفته شود عدم امکان اتحاد با این سه جریان چه ربطی به عدم امکان یک جنبه وسیع برای دمکراسی دارد. ممکن است گفته شود جنبه وسیع برای دمکراسی میتواند و باید مستقل از این سه جریان باشد. اما من برای این تاکیداتم دلالتی دارم؛ اولاً میخواهم بگویم تاکتیک **جنبه واحد** برای دمکراسی هرچای دیگر هم عملی باشد درایران امروز در مقابل جمهوری اسلامی عملی نیست، همه مخالفان جمهوری اسلامی نمیتوانند با هم متحدشوند. باید بیاد داشته باشیم که جمهوری اسلامی یک دیکتاتوری متعارفی نیست؛ یک دیکتاتوری مذهبی برآمده از بطن یک انقلاب توده ای است. اختلاف برسر انقلاب و مذهب نمیکذارد همه یا اکثر جریانهای سیاسی مخالف رژیم بهم نزدیک شوند. درچنین شرایطی، جنبه ای که برای دستیابی به دمکراسی ایجاد شود، اگر واقعا روی پلاتفرم خود بایستد، **چهارمین** جنبه سیاسی در مقابل رژیم خواهدبود. چهار جنبه سیاسی ناهمگرا! جنبه هانی که ناهمگرانی شان را نمیتوان محصول سوءتفاهم تلقی کرد. هریک از این چهار جنبه، فقط از طریق خودکشی (یعنی کنارکذاشتن هویت و هدفهای موجودش) میتواند درجهت تفاهم دیگران پیش برود. این تناقض عینی

واقعیت اولتبه همچینین، ربطی به مارکسیسم ندارد. طبقه کارگر **میتواند** قاطعترین نیروی دمکراسی باشد. زیرا طبقه اصلی زیر ستم جامعه سرمایه داری است و قاعدتا میل به دگرگون کردن نظم موجود دارد. اما درست بهمین دلیل، اگر جنبش دمکراسی در خدمت حفظ وضع قرار گیرد و یا به بدبختی های ناشی از آن بی تفاوت بماند، کارگران **میتوانند** نسبت به آن بی تفاوت بمانند یا حتی بآن دریافتند. هر قدر شرایط زندگی کارگران و توده زحمتکشان و محرومان هم سرنوشت با آنها، فلاکت زده تر باشد و هر قدر جنبش دمکراسی حساسیت کمتری به این شرایط نشان بدهد، امکان درگیری توده محرومان با این جنبش بیشتر خواهد بود. عبارت دیگر، در کشور ما دمکراسی یا از طریق مبارزه برای حق حیات و حق شهروندی اکثریت محروم و زحمتکش جامعه پامیکرد و به پیروزی میرسد، یا اصلا پامیکرد و این کشور به برهوت تباهی بیشتر رانده میشود. اگر منکر این حقیقت نباشیم باید به یک سوال کلیدی بطور روشن پاسخ بدهیم: آیا توده زحمتکش از مجرای مبارزه سرراست و جسورانه برای دفاع از حق حیات و منافع اخص خودش و سازمانیابی مستقل برای آن بهتر میتواند دمکراسی را کشف کند و برای آن بجنگد، یا از طریق مسکوت گذاشتن این مبارزه بمنظور "تحییب قلوب" دیگران و جلب همدلی و همراهی آنان؟ همه تجربیات مثبت و منفی جنبش کارگری میگویند: از طریق اول.

با اینهمه بعضی ها دوست دارند با چشم بستن به همه تجارب، راه دوم را تبلیغ کنند، و با این استدلال: چون پیکار برای دمکراسی، پیکاری عمومی و فراطبقاتی است و نه طبقاتی. پس از طریق یک بلوک فراطبقاتی بهتر میتواند پیش برده شود. اما این استدلال کاملاً پادرهاست. اولاً عمومی بودن پیکار دمکراسی بمعنای بی ارتباطی آن به پیکارها و صف آرائیهای طبقاتی نیست. بالاخره هر پیکار مشخص دمکراسی، پیکاری است بوسیله عده ای از انسانها علیه عده ای دیگر. کسانیکه در سنگرهای این یا آن طرف جای میگیرند، قاعدتا منافع طبقاتی شان را فراموش نمیکنند. ثانیاً شرکت در پیکار دمکراسی نه ضرورتاً بمعنای موضع یکسان نسبت به آنست و نه بمعنای عدم اختلاف منافع و مواضع طبقاتی همه شرکت کنندگان در آن. و بنابراین ثالثاً، در مبارزه برای دمکراسی نیز هر گروه اجتماعی اگر به منافع و مسائل خاص خودش نیندیشد، طبعاً نمیتواند به اشتراک منافعش با دیگران بیندیشد. در نتیجه، پیکار برای دمکراسی لازم نیست از طریق یک جبهه واحد فراطبقاتی پیش برده شود و غالباً هم از این طریق پیش برده نمیشود. طرفداران جبهه واحد برای دمکراسی، ممکن است تجربه "جبهه های رهانیبخش" ضدامپریالیستی و ضددیکتاتوری را به رخ من بکشند. آری، پاره ای از این جبهه ها، تحت پاره ای شرایط، دستاوردهای با ارزشی داشته اند. اما آنها معمولاً در مبارزه علیه این یا آن شکل ستمگری موفق بوده اند، نه در استقرار دمکراسی. هیچیک از این "جبهه های واحد رهانیبخش" به استقرار نظامی دمکراتیک نیانجامیده اند. هر جا دمکراسی درخور اعتنا و پایداری پاکرفته، در نتیجه

از مجموع این حرفها بعضی ها ممکن است چنین استنباط کنند که از نظر من پیکار برای دمکراسی چندان اهمیتی ندارد. برای جلوگیری از این نوع سوء تفاهمات احتمالی، با تاکید میگویم: پیکار دمکراسی حیاتی ترین پیکاری است که طبقه کارگر و جنبش چپ ایران در پیش رو دارد. ما بخاطر همه هدفهایمان به پیروزی در این پیکار نیاز داریم. و درست بهمین خاطر، نمیتوانیم با آن بازی بکنیم.

فکر نمیکنم کسی منکر این باشد که نخستین و مهمترین شرط پیروزی دمکراسی این است که همه کسانیکه **میتوانند** برای آن بجنگند به میدان بیایند و آنرا جنگی سرنوشت ساز برای خودشان بدانند. اما همه آتهائی که بالقوه میتوانند برای دمکراسی بجنگند در صورتی به پیکار بالفعل برای آن میپیوندند که آنرا در بهبود شرایط مشخص زندگی شان و برای دفاع از منافع خودشان لازم بدانند. ضرورت مبارزه برای آزادی بیان را قبل از همه کسانی در مییابند که چیزی برای بیان کردن داشته باشند و نتوانند. و ضرورت مبارزه برای آزادی تشکل را اکثریت مردم هنگامی در مییابند که در تلاش برای دست یافتن به یک خواست مشخص کاملاً زمینی و دنیوی با حریفی نیرومند روبرو شوند و اجازه مقابله جمعی را نداشته باشند. دمکراسی فقط بر پایه آزادیهای اساسی شهروندان میتواند بنا شود و شهروندان اساساً از طریق مبارزه برای آزادیهای فردی خودشان به مبارزه برای دمکراسی میپیوندند. لازم نیست مردم اول دمکرات باشند تا برای دمکراسی بجنگند؛ آنها از مجرای نیازهای زمینی شان به مبارزه برای دمکراسی کشیده میشوند و از طریق این مبارزه میتوانند دمکرات بشوند. و کسانی میتوانند سریعتر به مبارزه دمکراسی کشیده شوند و استوارتر برای آن بجنگند که از وضع موجود رنج ببرند، راهی برای کنار آمدن با آن نداشته باشند، و درعین حال آنرا قابل تغییر بدانند، تصادفی نیست که سنگرهای آزادی همه جا از میان محرومان و ستمدیدگان نیرو میگیرند؛ تصادفی نیست که مفهوم آزادی عمومی را در تاریخ انسانی نخستین بار بردگان کشف کردند و نه آزاد مردان، و ضرورت برابری جنسی را زنان کشف میکنند و نه مردان.

پس بگذارید از خودمان بپرسیم که اکثریت جمعیت کشور فلک زده و فلاکت زده ما را چه کسانی تشکیل میدهند؟ مگر نه این است که حدود هشتاد درصد آنرا کسانی تشکیل میدهند که یا کارکردن، یا نیمه کارگر و شبه کارگر، یا زیرکارگر؟ آیا آنها میتوانند برای دمکراسی بجنگند؟ آری. اما فقط از طریق مبارزه برای منافع مشخصشان و یا لاقلاً از طریق مبارزه برای کاهش رنجهای موجودشان. نابخردانه و خطرناک است از آنها بخواهیم بی توجه به منافعشان و بدون تلاش برای بهبود شرایط زندگی شان، برای دمکراسی بجنگند. هرگز حتی لاهوتی ترین پیغمبران نیز به شرایط و مسائل ناسوتی زندگیشان بی توجه نبوده اند. متأسفانه بعضی ها فکر میکنند که طبقه کارگر همیشه و تحت هر شرایطی مدافع پیکار دمکراسی است. اما اشتباه میکنند؛ این درک روماتیک از طبقه کارگر ربطی به

د ناله از صفحه ۷

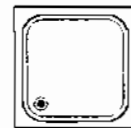
## فراز و فرودهایی از

فعالیتیمان را برای سازماندهی جنبش کارگری متمرکز کنیم. این کاری است، البته بزرگ که همه طرفداران جنبش کارگری باید آستینشان را برای انجام آن بالا زده و به تفرقه پایان دهند. امروز ما درک درستی از سوسیالیسم داریم. سوسیالیسم از دمکراسی جدائی ناپذیر است. آنچه که در کشورهای بلوک شرق تجربه شد سوسیالیسم نبود بلکه مسخ سوسیالیسم بود. اگر اینطور باشد باید همه ما صفوف خودمان را متحد کنیم و کمک کنیم که جنبش کارگری سازمان پیدا کند. ما چپها جنبش با افتخاری بوده ایم. در طول صدسال اخیر این چپهای ایران بودند که در هر دوره در سنگر مقدم مبارزه برای آزادی، برای حقوق ملیتها، برای برابری زنان و مردان، برای زندگی عرفی و عدالت اجتماعی قرار داشته، مبارزه و فداکاری کرده، شکنجه شده، به زندان رفته و اعدام شده اند. این پرچم را نسل گذشته بما داده، حیدر عموقلی ها و حسن مسگرها... و ما باید به دست نسل های آینده بدهیم. من... در این روز کرامی اول ماه مه که روز تجدید عهد کارگری برای مبارزه علیه سرمایه داری است باز هم این شعار نهضت مان را تکرار میکنم:

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است! ما باید صفوف خودمان را متحد کنیم که بتوانیم صفوف کارگران را متحد سازیم. این میتواند راز موفقیت ما باشد. در غیراینصورت هر کسی در این مملکت سرکار بیاید در اولین فرصت سر فعالان کارگری و کمونیستها را زیر آب خواهد کرد و نهضت مان را خواهد کوبید. تمام بخشهای بورژوازی ایران در کوبیدن نهضت ما با هم متحد بوده اند. حالا ما چرا در حالیکه به سوسیالیسم، به رسالت طبقه کارگر و به دمکراسی اعتقاد داریم، متفرق باشیم. بیاید اتحاد بزرگ صفوفمان را عملی کنیم... این نهضت چپ خیلی خدمات به این کشور انجام داده و البته شکستهای را هم تجربه کرده است. شکست بارها اتفاق خواهد افتاد اما بالاخره موفقیت از آن ماست. ما علل شکستهایمان را میدانیم پس باید موفقیت آینده این نهضت را با هم بسازیم. موفق و پیروز باشید و پرچم مبارزه طبقاتی را هیچگاه پائین نگذارید!

تاکید بر چندگانگی سیاسی و برسمیت شناخته شدن تفاوت و اختلاف منافع بخشهای مختلف مردم پاکرفته است. عجیب است که این روزها در میان مخالفان جمهوری اسلامی همه خود را مدافع پلورالیسم سیاسی قلمداد میکنند ولی غالب آنها از پاکرفتن واقعی پلورالیسم در مبارزه برای دمکراسی وحشت دارند. چرا باید پلورالیسم در مبارزه برای دمکراسی نامطلوب و اختلال زا شمرده شود و بعداز پیروزی محترم و کارساز؟ آیا چون اولی نقد است و دومی نسیه!

از آنچه گفتیم نتیجه میکیرم که جنبش چپ ایران، حتی برای مبارزه موثر وتوده ای علیه استبداد حاکم، تنها یکن راه در پیش رو دارد، و آن تاکید بر هویت و هدفهای خود است. چپ در صورتی میتواند یک نیروی سیاسی واقعی و مقتدر باشد که با پایگان اجتماعی اش، با توده کارگران و زحمتکشان، بصورت زمینی، واقعی و مستقیم مرتبط شود؛ راهپانی برای رهانی از فلاکت و بی حقوقی آنها به رویشان بکشد؛ برای آنها لایانی نخواند و از آنها نخواهد بخاطر فردانی که معلوم نیست کی برسد، دندان روی جگر بگذارند و خواستههای برحق شان را طرح نکنند؛ آنها را فعال و متشکل کند، افقهای سیاسی شان را وسیعتر سازد و بمیدان بیاورد. ورود فعال، مستقل و سازمانیافته پایگان اجتماعی چپ به میدان سیاست، مبارزه علیه استبداد حاکم را تضعیف نخواهد کرد، بلکه به آن قدرت و گستره ای خواهد بخشید که در غیاب چپ متحد و سازمانیافته، غیرقابل تصور است. اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان، اتحادی برای دمکراسی نیز هست، چرا که اتحادی است برای سوسیالیسم. چنین اتحادی مبارزه برای دمکراسی را نه تضعیف خواهد کرد و نه به تاخیر خواهد انداخت؛ بلکه تیزی و صلابتی به آن خواهد بخشید که در هیچ جنبه واحد ضداستبدادی قابل تصور نیست. و بالاخره از همه اینها گذشته، اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان ضرورتا نافی شکلگیری همکاریهای موثر و مشخص با سایر نیروهای طرفدار دمکراسی نیست، یک چپ نیرومند و مرتبط با پایگان اجتماعی فعال و سازمانیافته اش، بزرگترین پشتیبان یک نظام سیاسی دمکراتیک خواهد بود و تنها تضمین ممکن برای بقا و پایداری آن.



## جهت گیری ما

غلام- اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تلاطمی که با فروریختن دیوار برلین شروع شد اکنون به مرحله پایانی خود نزدیکتر می شود. چپ (مدافین سوسیالیسم) پس از ضربه ای که از بن بست دول شبه سوسیالیست متحمل شد با پشت سر گذاشتن يك دوره حداقل شش ساله مقاوت و مبارزه، دوباره به پا می خیزد و تلاش می کند تعادل خویش را بازیابد. در بطن جابجانی ها و تحولات فکری در جنبش چپ - که اساسا ناظر بر بازنگری و تعریف مجدد خویش است - نطفه های گرایشات جدید نظری و شکل گیری و سازمانیابی طیف بندی های معین سیاسی - طبقاتی در حال شدن است.

در ایران طیفی از چپ که دارای سنتهای مبارزاتی و نمایانتهای مختلف است وحدت خود را حول دفاع از سوسیالیسمی که با سوسیالیسم های تجربه شده مرزهای نسبتا روشنی دارد اعلام داشته و برای متشکل ساختن خویش گامهایی برداشته است. «اتحاد چپ کارگری» دستاورد تا کنونی تلاش بخشی از چپ برای تشکلی وسیع تر است.

اتحاد چپ کارگری اتحادی است از بخشی از نقادین جنبش چپ که از موضع کارگران برای جامعه ای عالیتر مبارزه می کنند. این نیرو بر این باور است که تنها بر ویرانه های سرمایه داری می توان جامعه ای درخور انسانها ساخت و نظام آتی - آلترناتیو آن در مقابل سرمایه داری - چیزی جز سوسیالیسم انقلابی - کارگری نیست.

اتحاد چپ کارگری در گام اول خود، به یکی از دردهای دیرینه و خود ویژه چپ ایران حمله برده است و آن سکتاریسم و فرقه گرایی است. گرایشات مختلف ابتدا "این آسادی را از خود نشان داده اند که تمام نیرو و امکاناتشان را صرف ایجاد تشکیلاتی متعلق به طیف خود نمایند و مصالح و منافع جنبش را در دفاع از ظرف مبارزاتی واحد دانسته اند و از سوی دیگر غالبا بر این باورند که تداوم مبارزه به شکل و شیوه گذشته مشکلی از کارگران و توده های مردم را حل نخواهد کرد.

این گام اول (دست کشیدن از منافع فرقه ای و سکتاریسم) اگر بدرستی برداشته شود، آغاز امیدبخشی برای کل چپ می باشد که امکان ثلثه بر پراکندگی و تفرقه کنونی را فراهم میسازد. درسایه

چنین اتحاد گسترده ای از طیف سوسیالیسم کارگری است که می توان تدارک برداشتن گامهای بعدی را دید.

اتحاد چپ کارگری هنوز در آغاز راه خویش است. و هنوز بخش بزرگی از این نیروی وحدت طلب انقلابی در خارج از آن قرار دارد و اما نیروهای بسیاری از این طیف مدافع سوسیالیسم انقلابی - کارگری در خارج، هم اکنون اعلام آمادگی برای کار مشترک نموده اند و این موجب خوشحالی و امیدهای فراوان است. در بسیاری از کشورها و مناطق حوزه های محلی خود سامان تشکیل شده است و یا اقدامات اولیه در این راستا انجام گرفته است. مادر آغاز راه قرارداریم و سوالات زیادی در ارتباط با وضعیت سیاسی اتحاد چپ کارگری، پلاتفرم ناظر بر آن و مناسبات درونی آن مطرح شده و می شود که موضوع مباحثات ما می باشد و در مقاله ای دیگر به آنها پرداخته خواهد شد. از سوی دیگر اتحاد چپ کارگری هنوز به اندازه لازم معرفی نشده است و نیروهای خارج از گود این روند که رفا، دوستان و غیر دوستان را در برمی گیرد نیز سوالات، نظرات و یا انتقاداتی طرح کرده اند. در اینجا من سعی می کنم برای روشن شدن اذهان گروه اخیر نکاتی را روشن سازم. انتقادات بعضا آنقدر متأثر از سبک برخورد عقب مانده و دیرینه و دعوای فرقه ای هستند که پاسخ بدان را مشکل می سازد. چرا که حداقل زبان مشترک لازمه وجود ندارد. بنابراین قصد من پاسخ به شیوه برخورد دیگران نیست بلکه مضمون عام و نگرش آنها را باختصار اشاره می کنم.

اولین سوال و گاهی هم به شکل انتقاد این است که چرا این جریان نام خود را اتحاد چپ کارگری گذاشته است؟

اتحاد چپ کارگری یعنی نیرویی که بر اساس پلاتفرم پیشنهادی مصوب مجمع اتحاد چپ کارگری ۲۳، ۱۱، ۱۲۷۲ متشکل شده و هویت خود را از آن پلاتفرم می گیرد. بخشی تلاش می کنند که اتحاد چپ کارگری را با نیروهایش، محل استقرارشان و... توضیح دهند، در حالی که هویت ما نیز همانند هر جریان سیاسی دیگر از اهداف سیاسی ما اخذ می شود. و این اهداف نیز تا حدود زیادی در پلاتفرم پیشنهادی مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری مشخص شده اند. اما برخی ایراد را در به کار بردن اصطلاح «چپ کارگری» و طرح طبقه کارگر بعنوان موضوع محوری کار می دانند. ما معتقدیم حل مسائل جوامع بشری تنها از موضع کارگران میسر است؛



کارگر با سه جریان وحدت نکرد... ویا "نیروهای اتحادچپ کارگری تاریخچه ای پشت سرشان ندارند..." و دیگری می نویسد که "هرکس درچارچوب اتحاد کارگری قرارگرفت اصول فروش است..." و خلاصه برسر عدم ایجاد شرایط واقعی یک مبارزه جدی اتفاق نظر دارند. ما چه می توانیم بگوئیم جز اینکه: رفقا ما داریم از مرز عبور می کنیم!

وامابالاخره ما از اتحادچپ کارگری چه می فهمیم؟ اولاً "اتحادچپ کارگری" جنبشی است برای اتحاد از تمامی نیروهای که از موضع یک جنبش اعتراضی معین (کارگران) و برای منسجم کردن یک طیف معین سیاسی مبارزه می کنند. این جنبش از ۲ سال پیش با تشکیل سمینارهای آلمان شروع شد و بایستی تا سازمانیابی کل نیروهای این طیف ادامه یابد. نیروی این طیف کسانی هستند که

۱- مداخله گر مبارزات عملی و جاری کارگری- توده ای هستند (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی)؛

۲- برنامه شان سازماندهی اقتدار کارگری است (در حوزه سیاست و اقتصاد)؛

۴- و... که درمصوبه مجمع اتحاد کارگری آمده است.

اتحادچپ کارگری عبارت از نیروی تشکیل دهنده یک طیف معین از جنبش کارگری و سوسیالیستی است. بدیهی است که در درون جنبش کارگری گرایشات متفاوت سیاسی وجود دارد. وهمانند طبقه بورژوا، احزاب مختلف درون طبقه کارگر نیز می باید به رسمیت شناخته شوند. طیف سوسیالیسم کارگری نقدا در حال متشکل شدن و سازمانیابی است. "اتحاد چپ کارگری" اتحاد نیروهای مدافع سوسیالیسم کارگری است که رادیکالیسم طبقه کارگر را نمایندگی می کند و ایجاد حزب طبقه کارگر را هدف خود قرار می دهد.

آنچه تاکنون گفته شد اساساً مربوط به این طیف از سوسیالیستها بود. اما این تمام وظیفه ما را در قبال جنبش کارگری- توده ای، جنبش دمکراتیک و جنبش سرنگونی ج. ا. تشکیل نمی دهد. نیروهای دیگر چپ هستند که سوسیالیسم را آترناتیو جامعه سرمایه داری می دانند، برای سرنگونی ج. ا. مبارزه می کنند و از مطالباتی دمکراتیک و کارگری دفاع می کنند. ما باید حد توافقتمان را با آنها روشن سازیم و حول مبارزه برای آن مطالبات. اتحادی جبهه ای و

بقیه در صفحه ۵۶

از این زاویه برخورد دیگران نمی تواند مورد قبول ما باشد. ما پایه کارمان را در جنبش کارگری قرار می دهیم و برآنیم که از این موضع، نیروی فعال و بیشتاز جنبش دمکراتیک، جنبش زنان، جنبش محیط زیست و جنبش صلح باشیم. چرا که دمکراسی پایدار بدون سوسیالیسم غیر قابل تصور و رهانی زنان تنها در صورت آزادی کار ممکن است؛ و این تنها نیروی سوسیالیسم است که می تواند کره خاکی را از خطر جنگ های بربرمشانانه امپریالیستی نجات دهد. تمامی شواهد و دلایل دنیای پیرامون ما، حقانیت مبارزه برای سوسیالیسم بعنوان تنها آترناتیو در مقابل سرمایه داری را نشان می دهد.

گروه دیگر انتقاد کننده، اساس حرکت "اتحادچپ کارگری" را به ریشخند می گیرد و می گوید: کجا با این عجله، صبرداشته باشید و حوصله... و رهنمودشان این است که تمامی تشکلات و گروه های موجود خود را منحل و با سطح فعالیت محفلی آنها هماهنگ سازند. رهنمود این گرایش به جنبش رهنمود انحلال طلبانه ای است که توانایی، امکانات و ظرفیت های نقدا" موجود جنبش را برای سازماندهی فعالیت مشترک حول یک پلاتفرم نادیده می گیرد و با یک دید ناب گرایانه از برنامه می خواهد همه نیروها را در محافل مطالعاتی متشکل سازد، و در حوزه عملی نیز تنها یک فعالیت آکسیونستی - محلی را پیش می کشد. دسته دیگر کسانی هستند که اساساً از موضع سکتاریستی و فرقه مداری به روند اتحاد چپ کارگری نگاه می کنند. آنها بجای تلاش برای پاسخگویی به نیازهای جنبش، تلاش می کنند به خود و دوروبری هایشان قوت قلب داده و شکست پیش بینی هایشان را توجیه نمایند. بی مناسبت نیست که اگر خاطره ای را بازگو کنیم که حکایت حال و روز این رفقا را دارد:

در یک جلسه تشکیلاتی بحث حول تهیه یک جاسازی و ارسال آن به داخل کشور توسط فردی بود. تمامی پروسه بحث از انتخاب نوع جاسازی، چگونگی آن و راه انتقال آن مسنول جلسه به خواب خوشی فرو رفت. و مباحثات توسط سایر رفقا انجام گرفت. در آخرین مرحله بحث که نحوه عبور از مرز بود رفیق از خواب بیدار شد و تازه قصد طرح پیشنهاداتی در رابطه با بخش اولیه بحث را داشت که گفته شد: رفیق ما داریم از مرز عبور می کنیم! و حالا این رفقای "منتقد" تازه از خواب بیدار شده یکی می گوید که "چرا راه

## دفاع از ضرورت استقلال طبقاتی و فلسفه کارگران

ع- منصوران

پیش از پرداختن به گفتگوی محوری، اشاره به دو نکته مهم ضروری است:

نخست آنکه، من به عنوان منتقد چیزی که "اتحاد چپ کارگری" نام گرفته و یا تلاش می شود چنین نامیده شود، سخن میگویم. دوم اینکه از دید من مخالفت با اتحادها و ائتلاف های اصولی نیروهای انقلابی و جنبش کارگری خیانت به شمار آمده. به همانگونه که اتحادهای غیراصولی و انحرافی را زیان آور و در نهایت سدی در برابر اتحادهای اصولی می دانم. بنا براین، نه مخالف اتحاد، بویژه اتحاد چپ انقلابی و کارگری، بلکه، مخالف اتحادهای غیراصولی و انحرافی هستم. در واقع این نقدکوشی است در جهت اتحاد اصولی جنبش چپ انقلابی.

این پروژه که امروزه بنام "اتحاد چپ کارگری" معرفی شده است بنا به چهارچوب مورد توافق مؤسسان و بولتن شماره یک هیئت بنیانگذار آن، از جمله ی اتحادهای غیر اصولی و انحرافی است. زیرا آنگونه که پیداست، نشانه ی یک درهم ریزی طبقاتی و مخدوش نمودن صفوف و مرزهای طبقاتی در آن طراحی شده است، یعنی نوعی آشکار شعار "همه باهمی"، آنهم نه زیر نام یک سازمان دموکراتیک و یا جبهه ای متحد، بلکه زیر نام سازمان "کارگران"!

از همین گزینش نام آغاز می کنیم. سالی که نکوست از بهارش پیداست!- دست اندرکاران این اتحاد نمی گویند که "اتحاد چپ کارگری"، اتحاد بین سازمان هایی است که "طرفدار" کارگرانند یا بین سازمان های کارگری است؟ چپ کیست و هریتش چیست؟ آیا منظور از چپ، کمونیست هایند و یا شامل غیرمارکسیست ها نیز می شود؟ یا ترکیبی از هر دو؟ ممکن است پاسخ داده شود که این شروع تلاشی است برای نوعی اتحاد بین تمامی جنبش های اعتراضی، گروه های سیاسی و عناصر منفردی که حول محورهای پنجگانه پیشنهادی بولتن یک و هیئت بنیانگذار آمده است؛ "سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی، آزادی های دموکراتیک و سوسیالیسم و...". بسیار خوب. سوسیالیسم چه پای غیر-

مارکسیست و مارکسیست شما چگونه سوسیالیسی است؟

سوسیالیسم کارگری و غیرگائی؟ کدامیک؟

نگاهی به ترکیب دست اندرکاران این "اتحاد چپ کارگری" گویای واقعی دیگری است. نیروی مؤسس این "اتحاد" بطور عمده شامل نیروهایی است که با بینش، سبک کار، شیوه و عملکرد تاکتونی اشان در حال و روز کار کنونی جنبش چپ نقش موثری داشته اند. امروزه رهبران همان نیروها با همان شیوه و بدون انتقاد اصولی و اراده ی جمع بندی از عملکرد و سرانجام امروزین خویش و از موقعیت چپ، شعار اتحاد، آنهم نوع "کارگری اش" را سر می دهند. اینان نمی گویند چه پالایش ایدئولوژیکی، چه تغییر در سبک کار و نگرش آنها رخ داده، چه انتقاد از خود اصولی انه نوع کلیسایی اعتراف به گناه صورت گرفته که خود باورمان شده باشد که در اتحاد همان جناحها و همان رهبران و "رؤسا" و همان شیوه ها باز هم تداوم و تقویت شیوه های کذابی را در پیش نگیریم؟

من به عنوان ناقد اینگونه اتحادهای مبهم و نا پخته و از روی ناچاری، بویژه نگران سوء استفاده از نام "کارگری" آن هستم. برخی پاسخ می دهند، این تنها یک نام است و هنوز اتحادی صورت نگرفته است، می گویند "مانتاز در آغاز راهیم". کمونیسم انقلابی بر آنست که، از همین آغاز باید علت مخالفت و نقد خویش را ابراز نمود و گفت که این راه بر خلاف جنبش واقعی و انقلابی است و به زبان طبقه کارگر. زیرا نیرو و انرژی جنبش را سرگرم نموده و در مسیری دیگر تلف می کند.

انتخاب این نام "اتحاد چپ کارگری" - از همان ابتدا، بی اعتمادی را در خود دارد. زیرا چه با حسن نیت و چه از روی غریزه و منافع طبقاتی و بینشی، زیر نام اینگونه اتحادها، اقداماتی علیه طبقه کارگر در حال انجام است.

مدافعین "اتحاد چپ کارگری" پیش از آنکه پاسخ دهند که چرا منفرد و متفرق شدیم، چرا انشعاب های اراده گرایانه و بر مبنای قدرت طلبی و سلطه جویی های فردی و خود خواهی های افراد، تصفیه ها و اخراج ها و راندن ها و پاسپو نمودن های مهلك و وحشتناك صورت گرفت، با همان عناصر و مسئولین، در پی بریایی همان سیستم اند. بی آنکه بگویند که تاکنون از سال ۱۲۶۰ به بعد در کدام اتحاد یا جذب محفل و عناصری موفق بوده اند، شمار جدا شده ها و امتیزه شدن های فعالین جنبش

چپ و نقش مخرب آن را برجسته‌های کارگری و توده‌ای نادیده می‌گیرند. این دوستان به خویش‌این زحمت راضی دهند تا بگویند که مثلاً 'فعالین اقلیت'، جناحهای مختلف آن، 'هسته اقلیت' و سایر محافل جدا شده از جنبش فدایی بر چه اساسی از اقلیت جدا شدند، و یا تفاوت اختلافات راه کارگر و محافل اقلیت از نظر سبک کار و مضمون دیدگاهها در چیست و همچنین مبنای جدایی 'فعالین اقلیت' چه بود؟ چه کسی باخبر است که اختلافات در این طیف شخصی بود یا پیشی و یا تشکیلاتی؟ دو بخش انشعابی 'راه کارگر' و محافل جنبش فدایی چگونه در جمع ناهمگون دیگری دامن نزدن به اختلافات مزمن حل نشده و دچار نمودن فاجعه‌بار دوباره‌ی آن و از هم پاشی اتحاد تازه شکل گرفته را تضمین می‌کنند؟ و اختلافاتی خطوطی که روزی بنام مانوئیس و غیره -روا یا ناروا- مطرح می‌شد و خط خطی بودن و نمودن جنبش اعتراضی چپ چه مبنایی داشت؟ آیا اکنون آن مبنای رفع شده و یا آنکه از دید اینان، مرزهای کذانی مصنوعی بودند یا واقعی؟ من در حال حاضر به درست یا غلط بودن مرزبندی‌ها و مبنای مزبور نمی‌پردازم، اما همه‌ی این ترکیب را زیر نام سوسیالیسم و کارگر جازدن و فلسفه کارگران را بالکل برکنار نمودن، یعنی خلع سلاح طبقه کارگر و تبدیل پرولتاریا به زانده‌ی بورژوازی و این چیزی جز سوسیال رفرمیسم نیست.

ابتدا باید روشن سازیم که 'ما' یا مخاطبین 'اتحاد چپ کارگری' یعنی این هستی موجود اجتماعی کیست؟

۱- 'ما' به عنوان کمونیست، یعنی دارای جهان بینی مشخص، با اهداف، وظایف و پرنسپ‌های معین طبقاتی.

۲- 'ما' به عنوان دموکراتهای انقلابی، یعنی کسانی که خواهان دگرگونی دموکراتیک شرایط و وضعیت کنونی جامعه به شرایط برترند.

هرگونه یکی دانستن و یکی کردن این دو، درهم ریزی و اغتشاش در مفاهیم و طبقات است.

بی شک ما بدون اتحاد دو بخش گسترده‌ی نامبرده در جبهه‌ای متحد، به خواسته‌ها و آرمان‌هایمان، یعنی دستیابی به آزادی، و سازماندهی زمین‌های برای دگرگونی جامعه به شکل نوینی از زیست و مناسبات اجتماعی، اقتصادی و دموکراسی و

آزادی نخواهیم رسید.

با پذیرش این اصل یعنی 'ضرورت جبهه متحد انقلابی' دو پیشنهاد جلوه می‌یابد:

۱- ارائه‌ی پلتفرم مشترک کمونیست‌ها و دموکراتهای انقلابی، به گونه‌ای که از همان ابتدا گروهها، محافل، عناصر منفرد و سازمان‌های کمونیست و غیر کمونیست (دموکرات) در هم ادغام گردیده و با تشکیل حزب یا سازمانی سیاسی پیرامون پلتفرمی واحد با محورهای مشترک به فعالیت بپردازند.

۲- ائتلاف تشکلات، محافل، و عناصر مستقل و منفرد کمونیست و شخصیت‌های هوادار طبقه کارگر، پیرامون محورهای مشخص و دستیابی به پلتفرم مشترک و سازماندهی ائتلاف خود. سپس ائتلاف سازمان یافته با دموکرات‌های انقلابی در یک جبهه متحد انقلابی.

با توجه به شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و تجارب موجود، نیروهایی که خویش را کمونیست می‌نامند، از سویی از یک بحران تشکیلاتی-ایدئولوژیک رنج می‌برند و در نوعی بی‌هیتی و پراکندگی گسترده، بی‌اعتماد به خویش و به دیگر نیروها به سر می‌برند، و از سوی دیگر با نگرش تردید آمیز بسیاری از نیروهای اجتماعی نسبت به خویش روبرویند. این نیروها اما، در حال آغاز دور نوینی از بازیابی خویشتن، زیر تاثیر شرایط کنونی جامعه به واکنش پرداخته‌اند. فشارهایی از بیرون می‌توانند، دینامیسم این تحرك باشد، که خود جای بسی امیدواری است. اما آیا اینکه انگیزه‌های درونی خود پدیده، با پتانسیل و تعقل و شناخت منطقی به ضرورت و درک گرایش سازمانیابی و اتحاد رسیده و به این میل 'وحدت طلبی' نیرومی‌بخشد، یا اینکه بدون پالایش دستکم سبک و شیوه‌های زیانبار گذشته، تنها با احساسی به ادراک نرسیده، ناچار از تنهایی و راناندن از نیروهای راست و شرایط داخل ایران، 'وحدت گرا' شده ایم؟

کوید آن دلبر که چون همدل شدی؟

با هوس همراه و هم منزل شدی؟

برای پاسخ قطعی به این پرسش، نخست باید کمی درنگ نمود. راه حل نخست، یعنی ارائه‌ی پلتفرم مشترک و ائتلاف یا ادغام- با توجه به تفاوت ماهوی یا طبقاتی ایندو-همه‌ی



خواست‌های اصلاح طلبانه و ماهیتا بورژوازی نزل دهند. اینان با تکیه بر جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی و به حق سایر ائتلاف‌ها در صدد زنده نمودن همان شعارهای بورژوازی-رفرمیستی هستند که کوبی بدون انقلاب پرولتری و رهبری سیاسی طبقه کارگر، زنان، و زحمتکشان در جامعه و نظام بورژوازی به حقوق انسانی و شایسته خویش دست خواهند یافت!

سوسیالیسم اینان چیزی جز سوسیال رفرمیسم نیست. اینان می‌گویند برای اتحاد طبقه کارگر نباید جهان بینی پرولتاریا را مبنای اتحاد سازمان‌های انقلابی-سیاسی و حزبی کارگری قرارداد. اینان با نفی نقش شوراها و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری که تمامی سازمان‌های توده‌ای و غیرحزبی کارگران به‌شمار می‌آیند و بدیهی است که نمی‌توانند ایدئولوژیک باشند بلکه همانند هر سازمان صنفی-توده‌ای دیگر باید که محمل و کانونی برای حضور و شرکت و همبستگی هرچه گسترده‌تر بخش‌ها و عناصر کارگری-باهرینشی، چه مسلمان چه غیرمسلمان و دیندار و خداناشناس و غیره-باشند. مدافعین اتحاد انحرافی، احزاب و سازمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک را جای این گونه تشکلات صنفی-توده‌ای کارگری می‌نشانند-کوبی اینان در خارج از کشور خود را تشکلات صنفی-توده‌ای کارگری می‌پندارند-غافل از اینکه حزب و سازمان سیاسی طبقه کارگر با تشکل توده‌ای کارگران تفاوت بسیار دارد.

پرولتاریا دارای فلسفه‌ای است چه دوستان "اتحاد چپ کارگری" بخواهند و چه نخواهند. این فلسفه و یا جهان بینی ویژگی و مشخصه‌ها و وظیفه تاریخی و بی‌چون و چرایی دارد. این فلسفه سوسیالیسم و ماتریالیسم و اقتصاد را بنابه روش انقلابی خود تعریف می‌کند که هیچ شباهت و نزدیکی با روایت "اتحاد چپ کارگری ندارد". این فلسفه، سلاح طبقه کارگر است. فلسفه‌ی کارگران ماتریالیسم دیالکتیک و یا ماتریالیسم عملی، تغییر شرایط موجود را بر دوش خود دارد و از همین روی، ماتریالیسم پراتیک نام گرفته است. بنا به تعبیر بنیانگذاران فلسفه علمی، پرولتاریا در این فلسفه سلاح معنوی خود را می‌جوید و این فلسفه در پرولتاریا سلاح مادی

نیروهای چپ‌اپوزیسیون-شکننده و از همان ابتدا بذر پراکنندگی را در خود می‌پروراند، زیرا که به شمار نیروهای شرکت کننده به چند گانگی‌های فکری و سیاسی، ابهام، بی‌اعتمادی، آشفتگی، و اغتشاش فکری گرفتار خواهد شد.

اما به دو نکته اصلی برگردیم. و آن اینکه ماهیت این اتحاد به اصطلاح 'چپ کارگری' چیست؟ و آلترناتیو اتحاد اصولی کدام است؟

### ماهیت "اتحاد چپ کارگری"

بنا به نوشته‌ها و مبانی منتشره در بولتن شماره یک مباحثات "اتحاد چپ کارگری"، ماهیت تلاش چنین چپ و سوسیالیسم‌اش را می‌توان از سوی یکی از نیروهای مؤثر-سازمان کارگران انقلابی\* (راه کارگر)-در این اتحاد دریافت. آنچه که از سوی این بخش روایت می‌شود تحریف آشکاری است که زیر نام کارگران و اتحاد صورت می‌گیرد. و این خودست و سوری تلاشی را نشان می‌دهد که علیه سوسیالیسم انقلابی در حال انجام است. این اتحاد بنا به ادعا و اعتراف خویش، بر آن است تا بنام طبقه کارگر حزبی 'غیر ایدئولوژیک' مرکب از همه جنبش‌ها سازمان دهد. از این بگذریم که در تحلیل نهایی، در هیچ جامعه‌ی طبقاتی، هیچ حزب یا سازمان غیر ایدئولوژیک را نمی‌توان یافت، اما غیر ایدئولوژیک نامیدن این حزب و یا سازمان (اتحاد چپ کارگری) یا هر نام دیگر، نام مستعار غیر مارکسیستی نمودن سازمان و حزب کارگران است. و این آن چیزی است که از سوی دست اندرکاران "اتحاد چپ کارگری" پنهان می‌شود. و این یعنی تلاش در جهت کمونیم زدایی، یعنی که زدودن استقلال طبقاتی کارگران. اینان برآنند تا با زدودن فلسفه طبقه کارگر، و جهان بینی این طبقه، جنبش انقلابی کارگران را در سایر جنبش‌ها حل کنند و درهم آمیزند. اینان برآنند تا جنبش کارگری، جنبش زنان، پناهندگان، جوانان، دانش آموزان و دانشجویان، دهقانان، لیبرال‌های ناراضی، روشنفکران، نویسندگان، آموزگاران، و سایر جنبش‌های اعتراضی را در هم آمیخته و خواست‌های طبقه کارگر را در فریادها و نجواها و انتظارات ائتلاف و طبقات کوناگون یک کاسه نموده و خواسته‌ها و نقش انقلابی طبقه کارگر را تا حد عقب مانده‌ترین

خود را، این فلسفه در برگرفته ایدئولوژی است و نه تنها خود ایدئولوژی. این فلسفه تفکری انتقادی است-انتقاد به جامعه سرمایه داری-انتقاد این فلسفه انتقادی عملی و مستقیم است، یعنی که فلسفه باید بدست طبقه کارگر خود را متحقق سازد و طبقه کارگر طبقه‌ای مستقل و سازمان یافته‌ای باید باشد تا توانایی و کفایت نقد جامعه سرمایه داری، یعنی خلع مالکیت از سلب مالکیت کنندگان،

لغو مالکیت خصوصی و برقراری سوسیالیسم را در عمل به انجام رساند. یعنی که طبقه کارگر خود را نفی سازد و فلسفه را متحقق نماید. این است مفهوم فلسفی و جهان بینی طبقه کارگر و درست همین مفهوم و سلاح انقلابی است که از همان ابتدای پیدایش مارکسیسم مورد دستبرد بورژوازی و سوسیال-رفرمیسم قرار گرفته است. و همین مانعست و هویت است که "اتحاد چپ کارگری" به بهانه‌ی حفظ اتحاد آنها می‌زداید و تلاش می‌رود تا پرتوئاریا را در دیگر اقشار و طبقات حل و ذوب نماید.

و در تقابل این تلاش و نگرش، من یا هر مارکسیست انقلابی دیگری را بر آن می‌دارد تا اکنون و پیش از پیش، از ضرورت استقلال و فلسفه طبقه کارگر دفاع نماید و تلاش ورزد تا این ضرورت را به اثبات برساند.

کمونیست‌ها بنا به شرایط و بنا به تحلیل خاص، باید گذشته از کارگرانی که هنوز ضرورت حکومت کارگری را نشناخته اند، یا سوسیال دموکراتها، سوسیالیست‌های مسلمان یا مسیحی، کارگران غیر منسجک، سندیکالیست‌ها و تمامی اشکال رنگارنگ کارگری و جنبش چپ، و با سایر جنبش‌های اعتراضی علیه نقض دموکراسی، علیه بی حقوقی و نابرابری، به فعالیت‌های مشترک و به همکاری بپردازند. اما آنان، پیش از هرگونه همکاری و اتحاد عمل، باید آشکار سازند که رهایی طبقه کارگر و جامعه بدون برقراری یک حکومت کارگری و مبارزه انقلابی علیه بورژوازی، یعنی ملغای نمودن مالکیت خصوصی مبتنی بر استثمار و سود، بدون مبارزه قطعی علیه بورژوازی و مناسبات سرمایه داری، بویژه در کشورهای پیرامونی، دست یابی به آزادی و دموکراسی امری غیرممکن می‌باشد. هر ادعایی جز این یا فریب است و یا نادانی. این آن

چیزی است که بوسیله سوسیال رفرمیسم نهفته در پیش "اتحاد چپ کارگری"، پنهان و نادیده گرفته می‌شود.

سوسیال رفرمیسم پدیده‌ی تازه‌ای نیست، از برنشتاین و کائوتسکی گرفته و تاکنون در اشکال گوناگون، از اروتکونیم تا احزاب سوسیال دمکرات و "حزب چپ" نمونه حزب شریک در حاکمیت‌سوند و نیرو و غیره عملکرد و چهره‌های آشکاری دارند و پیوسته تولید و بازتولید یافته‌اند. حزب کارگران برزیل-الگوی "اتحاد چپ کارگری" ما راه کارگر نیز ازین شمار است - اجازه می‌خواهم به این حزب اشاره‌ی کوتاهی نموده تا الگوی این دوستان را بهتر بشناسیم:

این حزب (حزب کارگری برزیل) برآنست تا برای بازسازی و رفرفرم در سیستم سرمایه داری، بورژوازی را به رعایت عدالت اجتماعی متقاعد سازد. این حزب بنا به گفته رهبرش "لولا" مخالف سرمایه داری نیست بلکه مخالف خصوصی سازی‌های بی رویه است و نگرانی خود را از ارزان فروختن شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی ابراز می‌دارد. این حزب تمامی بخش‌های اجتماعی را به مشارکت می‌خواند تا به کمک دولت و در چارچوب حکومت بورژوازی برزیل، اصلاحاتی بوجود آید. سوسیالیسم مورد نظر این حزب مخالف سرمایه داری نیست، بلکه مخالف انحصارات است. مگر حزب کارگر انگلیس چیزی جز این می‌خواهد؟ آیا "اتحاد چپ کارگری" ما با زدودن مارکسیسم از سازمان یابی انقلابی کارگران، می‌تواند بیش از حزب کارگر بریتانیا-که میلیونها کارگر صنعتی را در زیر چتر سراسری و شبکه‌های حزب سیاسی-ایدئولوژیک بورژوازی خود به اسارت گرفته است- در بیج و تشکل دهی کارگران، "کارگری" برگردد؟

بینیم دست اندرکاران و هسته‌ی تفکری اصلی "اتحاد چپ کارگری" چیزی جز این می‌طلبند؟ در بولتن شماره یک از نوشته‌ی جلال افشار، چنین می‌خوانیم:

"گروههای چپ ایران پایه اجتماعی ارگانیک و فعال ندارند... بر انگیزختن و سازماندهی جنبش اجتماعی اساس فعالیت نیروهای آگاه برای پایه ریزی طرحهای آلترناتیو است... جنبش کنونی را عمده بگیریم... به ایده‌ی "جنبش همه چیز و هدف"

نهایی هیچ نزدیک شویم. و از آقای ج-آلباری نیز چنین می‌خوانیم:

'برنامه عمل ما از ایدئولوژی ما استنتاج شده و نه از واقعیت. باید قبل از هر چیز این خصلت ایدئولوژیک را نقد کرد. از نفی خصلت ایدئولوژیک تجمع چپ. نفی خصلت ایدئولوژیک حزب و دست شستن از خصلت ایدئولوژیک سازمان، برای ایجاد حزب سیاسی چپ. یعنی که (فارغ از مارکسیسم).

ما، یعنی کمونیست‌ها و کارگران انقلابی را این نفع‌های زیرین انحرافی، نگران کرده است. در پشت این بینش‌های سوسیال‌فرمیستی، همانگونه که در اتریش و آلمان سالهای ۱۹۲۰، فاشیسم و سرکوب کارگران را در پی داشت، و ابتدا بانفی نقش تاریخی انقلاب کارگران پنهان بود، در آینده می‌تواند سرکوب کارگران را بدنبال داشته باشد. دیروز در ابتدای غلبه‌ی امپریالیسم، شعار عقلایی کردن 'صنعت' بود بورژوازی بود و امروز 'عقلایی کردن' سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی-انقلابی سرداده می‌شود. می‌بینیم که بر خلاف ادعای دست اندرکاران 'اتحاد چپ...' این ایده‌ی تازه‌ای نیست.

سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیالیست‌ها را همچنان چهره‌هایی به ظاهر 'دموکرات' همانند اینگوار کارلسون در سوئد و یا میتران، در فرانسه نیانگاریم. نمونه‌ی سال ۱۹۲۷ در اتریش، و سرکوبی جنبش انقلابی و مسلحانه کارگران زیر نام 'سرکوب چپ‌ها' و همدستی سوسیال‌دموکرات‌ها با ارتش را به یاد آوریم. سوسیال‌دموکراسی آنزمان، فاشیسم را دولت ماوراء طبقات و برآمده و نماینده ائتلاف میانی جامعه می‌نامید و نه به عنوان تروریستی‌ترین جناح سرمایه‌مالی؛ و آنچنان شد که در هراس از کارگران انقلابی و کمونیسم، به قدرت یابی فاشیسم در آلمان و ایتالیا کمک مستقیم نمود. این است سرانجام و نقش سوسیال‌فرمیسم، در مقاطعی که پای نبرد واقعی طبقاتی به میان آید.

#### طرح پیشنهادی

طرح پیشنهادی من، تمایل مواضع و اهداف کارگران به سطح سوسیال‌فرمیسم نیست. این طرح، جنبه‌ی متحد انقلابی بر مبنای وحدت از پائین در صفوف مختلف نیروهای انقلابی پیشنهاد می‌کند.

این پروژه بر این است که گروه‌بندی‌های کمونیستی باید در جنبش‌های انتلافی، استقلال و هویت طبقاتی-کارگری خود را حفظ کنند. این طرح، تشکلات، محافل، و عناصر مستقل و منفرد کمونیست و شخصیت‌های هوادار طبقه کارگر را پیرامون محورهای مشخص و دستیابی به پلتفرم مشترک و سازماندهی انتلاف خود فرا می‌خواند. سپس انتلاف سازمانیافته با دموکرات‌انقلابی-یعنی نیروهایی که با شرکت فعال در مبارزه اجتماعی از سرنگونی حاکمیت سیاسی بورژوازی، از برقراری قدرت‌شوراهای انقلابی و از لغو استثمار طبقه از طبقه‌ی دیگر، پشتیبانی می‌نمایند-را در یک جبهه متحد انقلابی فرا می‌خواند.

این طرح بر اینست تا ابتدا 'کمونیست‌های' کنونی ما که خوددارای گرایشها و زبان‌های سیاسی گوناگونی‌اند، نخست‌با نقد ایدئولوژیک و سبک کار اشتباه آمیز خویش، با خود و با یکدیگر تعیین تکلیف نموده و در یک همکاری سامان دار، با حفظ استقلال سازمانی و دیدگاهی خویش، پیرامون محوری مشترک انتلاف نمایند. سپس با پلتفرمی مشترک با نیروهای دموکرات-وارد پروسه‌ی تشکیل جبهه‌ی متحد گردند. بدین ترتیب است که چپ کمونیست پراکنده و بحرانی، نه تنها فرصت زدودن و پالایش آلودگی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها و برخورد به مسائل خویش و فرصت سازماندهی گرایش‌ها و دیدگاه‌های خود را خواهد یافت، بلکه در نیروهای دیگر مستحیل نگردیده، به استواری و استحکام جبهه‌ی متحد نیز، یاری می‌رساند. بنابراین تقدم و اولویت انتلاف کمونیست هانسیبت به اتحاد عمل، تضمینی است برای پیوند ما و استواری جبهه و هموارترسازی راه مبارزه و پیروزی. آشکار است که محور مشترک انتلاف کمونیست‌ها، تنها اصول کمونیسم را دربرگیرد. این اصول، بی‌شک همان، پرنسپ‌های مانیفست حزب کمونیست خواهند بود. یعنی که سوسیالیسم انقلابی کارگری باید سه منبع و سه جزء مارکسیسم؛ یعنی فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، سوسیالیسم و اقتصاد را بنا به جمع‌بندی مانیفست پذیرا باشد.

\* کمونیسم به عنوان اندیشه و جهان بینی فلسفی

گفتمان‌های سازنده و روشنگرانه پیرامون جزئیات و سایر محورها و مواد پلانفرم، با سازماندهی بولتن مشترک و ارکان‌ها و تریبون‌های دیگر، مانند رادیو، تلویزیون و سایر ارکان‌های مناسب و کارآ و پیشنهادی، سازماندهی می‌گردد.

این ائتلاف در ابتدا با حفظ استقلال گروهها و افراد و وفاداری و پایبندی به اصول مشترک و مورد توافق، راه را برای آفرینش پیوند و نزدیکی گرایش‌ها و وحدت‌های سازمانی و حزبی هموارتر می‌سازد. بسا که نیروها و افراد همگرایش، در یک سازمانیابی و روند و آتسفر اصولی و مناسب، در عرصه‌ی جامعه، یعنی میدان مادی و عینی مبارزه، همراه با پیش زنده و کارآی نیروها، یکدیگر را یافته و با اعتمادی استوارتر، در عمل به تجربه و شناخت دست یابند و نه انباشته و آلوده و سرشار از سوء تفاهم‌ها و بی اعتمادی‌های پیشین و "وحدت" از روی ناچاری‌ها و تنهایی‌های روشنفکرانه و پشت میزهای گفتگو و "اکسیرونیستی". که این گونه "وحدت‌ها" بسیار شکننده و ناپایدار خواهد بود و از پیش محکوم به شکست.

دسامبر ۱۹۹۶

• سوسیالیسم انقلابی به عنوان هدف مرحله‌ای

• دموکراسی به عنوان شرایط دستیابی به هدف و به مثابه جزئی جدایی ناپذیر از سوسیالیسم.

نخستین پیش شرط دستیابی به دموکراسی، سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی و برقراری حکومتی شورایی که با سازماندهی شوراهای کارگری و توده‌ای، با دگرگونی سیاسی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی، دموکراتیک‌ترین مناسبات را در جامعه، بنیان می‌نهد. در چنین شرایطی است که جنبش‌های آزادیخواهانه زنان و سایر جنبش‌های اعتراضی به خواسته‌ها و اهداف خویش دست یافته و یانزدیک می‌شوند.

ائتلاف کمونیستی یا سوسیالیستی کارگری با پذیرش این سه محور مشترک باید به اتحاد عمل‌های موردی نوینی پردازد.

این اتحاد عمل‌ها باید با برنامه ریزی‌های مشخص و همراه بانقد و بازنگری‌های سازنده همراه باشد. سازماندهی فعالیت‌های مشترک عملی، در جهت پیشبرد مبارزه مشترک علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و طبقه حاکم، همبستگی با جنبش‌های سوسیالیستی جهانی، تشکیل هسته‌های کار و سوسیالیستی، در عرصه‌های کار و زندگی اجتماعی، و پیشبرد سایر وظایف عملی و نظری و ایجاد میدان و مجال گفتگو و دیالوگ و

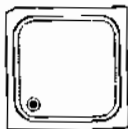
دنباله از صفحه ۵۰

### جهت‌گیری ما

فراگیرتر را نیز سازمان دهیم. من تصویری کنم دستیابی به یک پلانفرم از یک مجموعه مطالبات دمکراتیک-کارگری برای نیروهانی که برای سرنگونی ج. ا. آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و برای اهداف سوسیالیستی مبارزه می‌کنند و بیانگر توافقات طیف ما با آنهاست ضروری است. این کمک می‌کند که کل نیروی جبهه کارحول دفاع از مطالبات معین در مقابل جمهوری اسلامی صف آرانی کنند. و چنین مبارزه یکپارچه و منسجمی امروز ضروری است.

مدافعین "اتحادچپ کارگری" بایستی خود در این راه پیشقدم و مبتکر باشند!!!

غلام - اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - آوریل ۱۹۹۵



## اتحاد عمل چپ کارگری

خ. یاری

دفت‌های کارگری سوسیالیستی

بخشی از متن سخنرانی یکی از طرفداران «دفت‌های کارگری سوسیالیستی»، در سمینار مشترک لندن (۵۳-۵۴ مه ۱۹۹۴).

بحث این سمینار را در دو قسمت ارائه می‌دهم: اول، در مورد مفهوم خود از اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری و دوم، برخورد به برداشت سایر نیروها از این مفهوم.

مفهوم اتحاد عمل چپ کارگری

به اعتقاد ما، اتحاد عمل نیروهای چپ متکی بر یک نیاز عینی در جامعه و جنبش کارگری ایران است. به سخن دیگر، کلیه نیروهای اپوزیسیون همواره متمایل به «اتحاد» با یکدیگر علیه یک رژیم ارتجاعی و مستبد بوده و هستند. اتحادی حول یک سلسله فعالیت‌های عملی (لحظه‌ای و یا درازمدت). یعنی کلیه نیروهای اپوزیسیون، صرف‌نظر از اعتقادات، «ایدئولوژی» و برنامه (چه کمونیست و چه غیر مارکسیست و مذهبی) - کسانی که خواهان سرنگونی رژیم حاکم و مخالف اختناق و خفقان‌اند - می‌توانند مثلاً تا سرنگونی رژیم، پیرامون دفاع از زندانیان و پناهندگان سیاسی با حفظ استقلال برنامه‌ای و تشکیلاتی خود، وحدت کنند. ما نیز همانند اغلب مخالفان رژیم با چنین خواستی توافق کامل داریم. اما، این یک حالت ایده‌آل است که در وضعیت کنونی غیر قابل اجرا است. زیرا که اولاً، بخشی از نیروهای اپوزیسیون، در گذشته با رژیم‌های سابق همکاری داشته و حقوق دمکراتیک مردم ایران را خود، پایمال کرده‌اند. بدیهی است که نمی‌توان با کسانی که با دستگاه‌های سرکوب همکاری کرده و هنوز وضعیت خود را روشن نکرده‌اند، وارد اتحاد عمل شد، زیرا که ممکن است همان عمل را مجدداً تکرار کنند. ثانیاً، برخی از نیروهای اپوزیسیون نقداً خود را متشکل کرده و فعالیت‌های ضد رژیمی آنها گسترده‌تر از اپوزیسیون چپ است. بنابراین مسئله‌ای که ما امروز با آن

روبرو هستیم، جمع‌آوری کل نیروهای اپوزیسیون نیست بلکه سازماندهی «چپ» متفرق است. زیرا که خود چپ دچار افتراق و انشقاق عمیق است، و مسئله اتحاد چپ می‌تواند، در مرحله دیگری، به اتحاد عمل کل اپوزیسیون کمک رساند. بنابراین، هر فرد و سازمانی که خود را کمونیست می‌داند (یعنی خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری و استقرار جامعه سوسیالیستی و دارای جهت‌گیری کارگری است) باید قادر به اتحاد حول یک سلسله فعالیت‌های عملی علیه رژیم باشد (اینکه برداشت و استنباط این عده از «کمونیسم» چیست و یا اینکه چگونه خواهان برقراری سوسیالیسم در ایران‌اند، موضوعاتی است که موکول به بحث در سمینارها و بحث‌های کتبی مابین آنان می‌شود - زیرا که همه کسانی که در عمل اتحاد می‌کنند الزاماً درک مشترکی از سوسیالیسم و کمونیسم ندارند).

اما، نیروهای چپ می‌توانند از یک اتحاد عمل مشخص نیز فراتر روند. این عده که دور یک سلسله فعالیت‌های عملی کار مشترک را آغاز می‌کنند، می‌توانند به تبادل نظر پیرامون نظریات و برنامه‌های مختلف خود به بحث بنشینند و نهایتاً متحدین نظری خود را نیز بیابند (مثلاً بحث در مورد مفهوم انقلاب آتی ایران، سوسیالیسم، حزب پیش‌از انقلابی، برنامه انقلابی و امپریالیسم و غیره).

چنین اتحادی را ما یک اتحاد عمل چپ می‌نامیم، و از آنجایی که جهت‌گیری فعالیت‌های عملی این اتحاد عمل متوجه طبقه کارگر و مسائل آنست این اتحاد یک اتحاد عمل چپ کارگری است. یعنی اتحادی از افراد و نیروهایی که خود را کمونیست دانسته و مایل‌اند در محیطی آرام و دمکراتیک با سایرین (مخالفان سیاسی خود) به بحث بنشینند؛ و از یکدیگر تأثیر پذیرند. بنابراین، مسئله امروز کمونیست‌ها، ایجاد یک اتحاد عمل ویژه متشکل از طیف چپ است. نیروهای چپ نمی‌توانند یک روزه مبادرت به ساختن یک تشکیلات توده‌ای کنند. تفاوت‌های سیاسی مابین طیف چپ آنقدر زیاد است که تشکیل یک حزب - بدون انجام پروسه طولانی بحث و آزمایش عملی - کاری غیر اصولی خواهد بود. البته، طی سال‌های گذشته اقداماتی در راستای ایجاد یک اتحاد عمل چپ توسط برخی از نیروها (منجمله ما و رفقای راه کارگر) انجام شده

است. ترتیب نشست‌ها، سیمینارها، انتشار بولتن‌های مباحثات و همکاری در برگزاری اکسیون‌های دفاعی بخشی از فعالیت‌های این اتحاد عمل بوده است. اما، بدیهی است که اینها هنوز کافی نیستند. بایستی سایر نیروها و افراد اپوزیسیون چپ نیز به آن ملحق شوند و ضمن انجام فعالیت‌های عملی، بحث‌های خود را نیز سازمان دهند. این است نظر ما از اتحاد عمل چپ کارگری و انگیزه ما از شرکت در آن. حال می‌پردازم به برداشت سایرین - بخصوص راه کارگر - از چنین اتحاد عملی.

### برداشت راه کارگر از اتحاد عمل چپ کارگری

اول اینکه، باید تأکید شود که برخورد اخیر راه کارگر به مسئله اتحاد چپ (به انگیزه واقعی آن بعداً می‌پردازم)، در قیاس با برخوردهای گروه‌های سستی گامی به جلو است. گروه‌های سستی معمولاً، هر یک، خود را محور کل اپوزیسیون چپ دانسته و سایرین را صرفاً به پیوستن به آنان فرا می‌خوانند. این گروه‌ها که خود کوچک‌ترین تأثیر و نفوذی در جنبش کارگری ایران نداشته و ندارند، سایرین را متهم به نداشتن پایه اجتماعی کرده و از همکاری با آنان در اتحاد عمل سر باز می‌زنند. نمونه بارز این چنین برخوردهای فرقه‌گرایانه را می‌توان در برخوردهای "حزب کمونیست کارگری" و "اقلیت" جستجو کرد. برای مثال، اخیراً یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب مذکور طی مصاحبه‌ای در مورد ضرورت اتحاد عمل چپ و تأیید آن چنین می‌گوید: "...اما اتحاد عمل با جریانی مؤثر که در عالم واقع بتواند نیروی جابجا کند و در بسیج و کشاندن مردم به میدان و یا بسیج مؤثر افکار عمومی نقش داشته باشد... خیلی از نیروهای اپوزیسیون هم اکنون خود "نیرو" نیستند که بخواهیم به اتحاد عمل با آنها فکر کنیم. برای روشن شدن بد نیست نمونه اعلامیه‌هایی را مثال بیاوریم که ده دوازده امضاء زیر آن قرار دارد و در روز اکسیون فقط ۳۰ تا ۴۰ نفر جمع می‌شوند..." (بسوی اتحاد، شماره ۷، اوت ۱۹۹۴). بنابراین به زعم "حزب کمونیست کارگری" صرفاً نیروی قابلیت اتحاد با آن وجود دارد که بتواند مردم را "جابجا" کند (همانند حزب که قابلیت جابجایی عده بی‌شماری را دارد). و یا "اقلیت" در مورد نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد عمل چپ، خطاب به راه

کارگر، می‌نویسد: "...برخی از محافل و گروه‌هایی که در این اطلاعیه به آنها اشاره شده... نه پراتیک مشخصی دارند و نه مواضع و برنامه رسماً اعلام شده..." (کار، شماره ۲۷۰، تیرماه ۷۳). بدیهی است که این چنین برخوردهای فرقه‌گرایانه همه محکوم به شکست‌اند. این گروه‌ها هنوز هیچ نشده با تعداد قلیلی "هوآدار"، سایر نیروهای اپوزیسیون چپ را - به بهانه نداشتن نیروی هم وزن خودشان، و یا برنامه و "پراتیک" - داخل آدم حساب نمی‌کنند که با آنها وارد اتحاد عمل علیه یک رژیم ارتجاعی شوند! کنار گذاشتن چنین برخوردهایی مثبت است. گرچه راه کارگر این روش‌های فرقه‌گرایانه را رها کرده، اما برداشت و تفسیر این سازمان از اتحاد عمل چپ کارگری مورد توافق ما نیست.

رفقای راه کارگر اخیراً نظریات جدیدی ارائه داده‌اند. مقالاتی تحت عنوان "مقابله با اسلام‌گرایی: یک آزمون بزرگ" که در نشریات راه کارگر منتشر شده، در مقابل دو انحراف "تسلیم طلبی" در مقابل "اسلام‌گرایی" و پناه بردن به "لیبرالیسم" (ضدیت با اسلام)، راه سومی را اتخاذ می‌کنند: "ائتلاف و یا حداقل یک هماهنگی عملی میان همه مخالفان رژیم" (راه کارگر، شماره ۱۸۱، تیرماه ۱۳۷۳). همین بحث را نیز در نوشته دیگری چنین دنبال می‌کنند: "...باید بپذیریم که همه آنهایی که می‌توانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند ضرورتاً مارکسیست یا حتی ماتریالیست نخواهند بود... ضرورت حیاتی حرکت بزرگ، در مدار بزرگ، بولتن مباحثات اتحاد نیروهای چپ کارگری، شماره ۱، شهریور ۱۳۷۳). به سخن دیگر، راه کارگر (یا اکثریت آن)، خواهان تدارک تشکیل یک "اتحاد بزرگ" با کلیه مخالفان رژیم (منجمله مسلمانان) است. "جبهه" یا حزبی توده‌ای پیرامون یک برنامه "حداقل" راه کارگر (سرنگونی رژیم و اعتقاد به سوسیالیسم). به عبارت دیگر، راه کارگر به دنبال مسلمان‌هایی می‌گردد که اعتقاد به سوسیالیسم پیدا کرده‌اند! تا از این طریق چپ را با آنان پیوند دهد و همه در "مدار بزرگ" حرکت ضد رژیمی را سازمان دهند. اما، غافل از اینکه در وضعیت کنونی (پس از فروپاشی شوروی)، ما شاهد بسیاری از نیروهایی بوده‌ایم که از سابقه "کمونیستی" به "اسلام" روی آورده‌اند، و هرگز عکس این روند را مشاهده نکرده‌ایم (آذربایجان شوروی، یوگسلاوی سابق - بوسنی و غیره). راه کارگر باید نشان دهد که این مسلمانان "ترقیخواه" که به سوی سوسیالیسم

به درون پیشروی کارگری رفته و در فعالیت روزمره آنان شرکت کرده و برنامه‌های خود را با همکاری آنان به آزمایش گذارند. در نتیجه، ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی در راستای تشکیل حزب پیشتاز انقلابی به یکی از وظایف اصلی هر کمونیستی که خواهان سرنگونی رژیم و استقرار سوسیالیسم در ایران است، تبدیل شده است.

با تشدید بحران سیاسی رژیم در ایران، تشکیل حزب پیشتاز انقلابی دو چندان اهمیت پیدا کرده است. بدون چنین حزبی رژیم فعلی سرنگون شدنی نیست. اگر هم سرنگون شود، با رژیمی مشابه‌ای جایگزین خواهد شد. در دوره شاه، بحران رهبری انقلابی وجود داشت، و چپ نتوانست بدیل انقلابی به وجود آورد. چنانچه چپ از هم اکنون تدارک ایجاد یک آلترناتیو انقلابی را نبیند، در دوره آتی نیز، فرصت از دست می‌رود. اولین نکته‌ای که چپ باید بپذیرد این واقعیت است که کارگران پیشروی جوان در ایران اعتمادی به سازمان‌های موجود و روشنفکران کمونیست که با بحث‌های "خوب" وارد کارزار می‌شوند و سر بزنگاه صحنه را خالی می‌کنند، ندارد. در واکنش به برخوردهای چپ، گرایش‌های آنارکو-سندیکالیستی در درون پیشروی کارگری شکل گرفته و در حال تقویت شدن است. حتی اگر راه کارگر با تشکیل موفقیت آمیز "اتحاد بزرگ" صدها نفر نیز به آن جبهه جلب کند، باز مسئله همین است. کمونیست‌ها در وهله نخست بایستی اعتماد کارگران پیشرو را بخود جلب کنند-آنهم با دخالت مستمر در مبارزات روزمره آنان. جلب اعتماد کارگران نیز تنها با درج چند گزارش کارگری در نشریات و حرف‌های "بزرگ" زدن امکان پذیر نیست. راه ساختن تشکیلات سیاسی و اتحاد چپ انقلابی از مسیر مداخله در درون پیشروی کارگری عملی است.

بدیهی است که در خارج از کشور، این کار نمی‌تواند تحقق یابد-صرفاً می‌توان تدارک آن را آغاز کرد-کار اصلی باید در ایران صورت پذیرد. اما در خارج می‌توان یک اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری را با موفقیت سازمان داد. همین کار را نیز نیروهای چپ در خارج به درستی انجام نمی‌دهند ●

جلب شده‌اند و خواهان اتحاد با کمونیست‌ها هستند، چه کسانی‌اند؟ از اینها گذشته، مگر ما به عنوان کمونیست‌ها مسئله وحدت خود را حل کرده‌ایم که حال بایستی به سوی غیر کمونیست‌ها برویم؟ بدیهی است که معضل فعلی ما سازماندهی خودمان است و نه همه مخالفان. زیرا که تا زمانی که افتراق در طیف چپ وجود داشته باشد، هیچگاه این طیف نخواهد توانست بحران کل مخالفان رژیم را حل کند. همچنین بایستی از تجربه حزب کارگران برزیل نیز به مثابه یک حزب توده‌ای درس‌های لازم را گرفت. این قبیل احزاب هیچگاه قادر به حل مشکلات مردم و سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری نبوده و نخواهند بود. راه ساختن حزب انقلابی و اتحاد تشکیلاتی اینها نیست. راه‌های زود ثروتمند شدن را باید کنار گذاشت و حزب کارگری را با پیشروی کارگری ساخت.

### اتحاد تشکیلاتی چپ چگونه باید باشد؟

یکی از مسائل محوری چپ اینست که چگونه بایستی ارتباط نزدیک خود را با پیشروی کارگری (رهبران عملی) در ایران برقرار کند. پیشروی کارگری، قشری است که از درون طبقه کارگر در ۱۶ سال گذشته در سطح کارخانه‌ها و محلات ظاهر شده و به طور پیگیر دست به اعتراضها و اعتصابات ضد رژیمی زده است. این قشر خود را در نوعی "کمیته‌های مخفی عمل" متشکل کرده و بدون سازمان‌های سنتی موجود به فعالیت‌های خود علیه رژیم ادامه داده و می‌دهد. بنابراین وظیفه اصلی کمونیست‌ها در وهله نخست، ایجاد ارتباط و نهایتاً اتحاد با این قشر است. وظیفه اصلی کمونیست‌ها در وضعیت کنونی، جستجو میان قشرهای متفرق غیر کارگری نیست. ایجاد حزب کارگری در ایران به یکی از مسائل محوری جنبش کارگری تبدیل شده است-حزبی مسلح به برنامه انقلابی. و این حزب صرفاً با پیشروی کارگری تشکیل می‌شود. وظیفه چپ، تشکیل چنین حزبی است و نه ایجاد "اتحاد بزرگ طرفداران سوسیالیسم". سازمان‌های سنتی اگر خواهان اتحاد چپ هستند، به جای برداشتن سنگ‌های "بزرگ" بهتر است خود را با این واقعیت وفق دهند. کمونیست‌ها امروز بایستی

**نامه های رسیده**

۱- رفقا و دوستان متشکل در جامعه پناهندگان ترکیه . گزارش دومین مجمع عمومی شما بدستمان رسید. بسیار خوشحال هستیم از اینکه مجمع عمومی شما در فضای دوستانه برگزار شد . از این پی سعی خواهیم کرد بولتن اتحاد چپ کارگری را برای شما ارسال کنیم . در مورد مسائل پناهندگان ترکیه و بویژه نزارهائی گوناگونی که بر پناهجویان وارد میشود . اعلامیه هائی صادر کرده و به شعبات UN . رادیوهای فارسی زبان ارسال نموده ایم . همچنین فعالین اتحاد چپ کارگری در شهرهای مختلف آکسیونهائی به حمایت از پناهندگان ایرانی مقیم ترکیه برگزار کرده اند .

۲- دوست عزیز شیدان و نسیق . نامه شما همراه با دو کتاب " برای چینی دیگر " شماره های یک و دو بدستمان رسید. از لطف شما بسیارمبارکبادیم . اگر مایل هستید که فصل ۶ از کتاب شماره یک کتابتان . تحت عنوان " با هم چپ دیگر بنا کنیم " در بولتن درج شود لطفاً آنرا بطور جداگانه بر روی صفحه A4 به عرض ۹ سانتیمتر تایپ کرده و برایمان ارسال کنید. درخواست شما مبنی بر فروش کتابتان در حال حاضر برایمان امکان پذیر نیست . در صورت امکان با شما تماس

**اطلاعه دو باره اجلاس اتحاد چپ کارگری ایران**

بدنبال برگزاری نخستین مجمع فراخوان به اتحاد چپ کارگری و پس از انتشار دو شماره بولتن بر فراخوان هیئت منتخب آن مجمع . دومین نشست برای بحث در باره پلانفرم و ساختار این اتحاد. از تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۷۲ به مدت دو روز با ترکیبی گسترده تر از اجلاس اول ، و با شرکت نیروهای زیر برگزار گردید:

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
حزب رنجبران ایران  
دفترهای کارگری سوسیالیستی  
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
فدائین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ... خارج از کشور  
حمته اقلیت  
همکاران پروژه ایجاد بولتن بحث سوسیالیستهای انقلابی  
بخشی از کادرهای اقلیت  
برخی از فدائین چپ  
... حزب کمونیست ایران بعنوان ناظر در این اجلاس شرکت کرد.

فدائینامه مصوب نخستین مجمع فراخوان به اتحاد چپ کارگری ، افراد و نیروهائی را که برای سربلایم ، دمکراسی ، سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی و در راستای سازمانیابی جنبش کارگری مبارزه میکنند، به اتحاد بر پایه اشتراکات تلقاً موجود و مباحثات نظری روی اختلاف نظرها در جریان حرکت سیاسی مشترک فراخوانده بود.

شرکت کنندگان در دومین اجلاس ، با اعتقاد به درستی چنین شیوه ای از اتحاد، ابتدا دیدگاه های خود را درباره انتظاراتی که از این اتحاد و برداشتی را که از حال و آینده آن دارنم برای یکدیگر روشن کردند . و بر اساس اتفاق نظری که در این زمینه وجود داشت ، پلانفرم اتحاد چپ کارگری تهیه و به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت ، که برای اطلاع عموم انتشار می یابد.

اجلاس چپ کارگری درباره مسائل و طرحهای اولیه مربوط به ساختار این اتحاد نیز به تبادل نظر پرداخت و طرحی را بعنوان شکلی مناسب در این مرحله از حرکت به اتفاق آرا به تصویب رساندو تشکیل واحدهای محلی را در دستور کار یلاتامسه خود قرار داد.

شرکت کنندگان در اجلاس ، سرانجام هینتی را برای هماهنگی فعالیت ها و انتشار منظم بولتن های مباحثات نظری انتخاب کردند؛ و به این ترتیب اجلاس اتحاد چپ کارگری در محیطی سرشار از نشاط و اراده رزمند با موفقیت بکار خود پایان داد . هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری ۱۳۷۲/۱۱/۲۳  
۱۹۹۵/۲/۱۲

خواهیم گرفت . بولتن شماره ۳ پیروز باشید.

۱- سرپرست محترم کتابخانه مطالعات ایرانیان . نامه شما بدستمان رسید. مطابق درخواست شما از این به بعد بولتنمان را برای کتابخانه ارسال خواهیم کرد . موفق و پیروز باشید.

۲- رفقای متشکل در کانون زندانیان سیاسی سوند. نامه شما را دریافت کردیم . امیدواریم در راستای اهداف بزرگتان موفق و پیروز باشید. مطابق با درخواستتان اقدامات لازم را به عمل خواهیم آورد. در صورت موفقیت شما را در جریان قرار خواهیم داد.

۳- دوست عزیز انوش . نامه شما را دریافت کردیم . مطابق با درخواستتان تا آنجا که برای ما امکان پذیر بود اقدام کرده ایم . در صورت حصول نتیجه اقدامات مقتضی را بعمل خواهیم آورد. بولتن شماره ۳ را برای شما ارسال خواهیم کرد. موفق و پیروز باشید.

۴- دوست عزیز آجبرت (سوند). نامه شما بدستمان رسید. مطابق با درخواستتان از این به بعد بولتن را به آدریس جدید ارسال خواهیم کرد. موفق و